برخورد دوگانه اهل سنت در مواجهه با روایات موهم تحریف قرآن کریم

- [مقدمه]
  - [سیره عملی شیعه نسبت به مصحف]
  - [۱. مسّ‌مصحف؛ شرط طهارت]
  - [۲.ختم قرآن]
  - [۳.قرآن بر سر گرفتن]
  - [۴. کراهت بیع مصحف]
  - [۵. کربلایی کاظم]
  - [۶. استخاره]
  - [۷. قرآن بالای سر مسافر]
  - [۸. فضیلت کتابت مصحف]
  - [۹. فضیلت نگاه به مصحف]
  - [۱۰.حرمت تنجیس مصحف]
  - [۱۱. ارث مصحف برای پسر بزرگ]
  - [۱۲. تزیین مصحف]
  - [۱۳. تعلیق مصحف]
  - [۱۴. قرائت قرآن از روی مصحف]

- [بررسی شبهه تحریف قرآن]
  - [روایات موهم تحریف؛ مشترک فریقین]
  - [اختلاف مصاحف در کتب عامه]

- پیوست: مخالفت با مصحف عثمان در صحیحین
  - ۱.واذکر و الاانثی
  - ۲. من نبی و ال محدث
  - ۳. و رهطک منهم المخلصین
  - ۴. تبّت یدا ابی لهب و قد تب
  - ۵. و تجعلون شکرکم انکم تکذبون
  - ۶. تبتغوا فضلا من ربکم فی مواسم الحج
  - ۷. کان امامهم ملک
  - ۸. و اما الغلام فکان کافراً
  - ۹. و ما اوتوا من العلم الا قلیلا
  - ۱۰. اموالکم التی جعل الله لکم فیها قواما
  - ۱۱. ذلک مستقرّلها
  - ۱۲. و اذوا یا مالِ
  - ۱۳. انني بريء مما تعبدون
  - ۱۴. و قال الرسول یا رب ان هولاء قوم لا یومنون
  - ۱۵. اذا السماء قشطت
  - ۱۶. کالصوف المنفوش
  - ۱۷. فامضوا الی ذکر الله

[مقدمه]

[مقدمه]

[سیره عملی شیعه نسبت به مصحف]

ا[1]گر بنا بر تخیب شیعه نباشد و واقعیت خارجی زندگی شیعه، مدّ نظر قرار گیرد، مسلمان و کافر شک نمی‌کنند که قرآن کریم و مصحف شریف در خانه هر شیعه حرف اول را می‌زند،

بنده شیعه هستم، اما از وقتی خودم را شناختم حرف به حرف مصحف شریف برایم محترم بوده،

---

[1] متن بالا، فصلی است از فصول مقاله «مصاحف قرآن کریم؛ شبه هولوگرامی تحریف ناپذیر»

[مقدمه]

[۱۰. مسّ مصحف؛ شرط طهارت]

فتوای همه مراجع است که دست بدون طهارت بر یک حرف مصحف نمی تواند گذاشت، و این مال امروز نیست، تمام شیعه از عالم و عامی، از فقیه و مقلد، از عصر ائمه تا امروز فرهنگسازی کردند، و منکر این مطلب چشم خود را به واضحات می‌بندد،

[مقدمه]

[۲.ختم قرآن]

صغیر و کبیر شیعه برای ختم قرآن چه میکنند،

[مقدمه]

[۳.قرآن بر سر گرفتن]

شب‌های قدر حتی یک ورق قرآن بر سر می‌گیرند و خدا را به آن قسم می‌دهند،

[مقدمه]

[۴. کراهت بیع مصحف]

بیع مصحف را زیبنده نمیدانند و به جای کلمه خرید میگویند هدیه کردم،

[مقدمه]

[۵. کربلایی کاظم]

افتخار می‌کنند که کربلائي کاظم ساروقی[1] به عنایت حضرت حجت حافظ قرآن شد با عجائبي که در شرح حالش آمده،و....

---

[1] کربلایی کاظم ساروقی (۱۳۰۰-۱۳۷۸ق)، از حافظان قرآن کریم. او کشاورزی ساده و بی‌آلایش بود که ظاهراً به سبب حساسیت در پرداخت به موقع سهم فقرا (زکات) از محصولاتش، مورد عنایت قرار گرفته و به نحوی معجزه‌آسا حافظ کل قرآن شده بود به گونه‌ای که سوره‌های قرآن را نه تنها از ابتدا بلکه از انتهای آنها قرائت می‌کرد و در عین اینکه سواد خواندن و نوشتن نداشت کلمات قرآن را بدرنگ در لابلای دیگر متون تشخیص می‌داد.

کربلایی کاظم به وسیله علما و بزرگان بسیاری مورد آزمایش قرار گرفت و حفظ شگفت‌آور وی از سوی آنها تایید شد.

زندگی‌نامه

وی حدود سال ۱۳۰۰ قمری زاده شد و در روستای ساروق ارک زندگی می‌کرد. وی مانند بیشتر اهالی آن روستا بی‌سواد بود. شغل وی کشاورزی بود و در نهایت سادگی زندگی می‌کرد. از ویژگی‌های بارز وی ادای به‌موقع وجوهات شرعی بود، چنانکه زکات محصول گندمش را به فقرا می‌داد و حتی اگر می‌دانست صاحب زمینی اهل پرداخت زکات و حق فقرا نیست، مسأله پرداخت زکات را به وی یادآوری می‌کرد و اگر زیر بار نمی‌رفت به‌هیچوجه برای او کار نمی‌کرد. حتی بنا گذاشته بود که نیمی از برداشت خود را به فقرا بدهد.

وی در محرم سال ۱۳۷۸ق، در قم درگذشت و در قبرستان نو قم یعنی قبرستان آیت الله شیخ عبدالکریم حائری به خاک سپرده شد.

ماجرای حافظ قرآن شدن

وی یک روز عصر بعد از کار روانه روستا شد و به باغ امامزاده مشهور به «هفتاد و دو تن» (محل دفن چندین امامزاده از جمله دو امامزاده به نام شاهزاده جعفر و امامزاده عبدالله صالح) رسید و برای استراحت روی سکویی در کنار در امامزاده نشست. ناگهان دید دو جوان بسیار زیبا و جذاب نزدش می‌آیند و به او می‌گویند: نمی‌آیی برویم در این امامزاده فاتحه‌ای بخوانیم؟ محمدکاظم پذیرفت و با آنها داخل شد. آنها اول به امامزاده جلوتر وارد شدند و فاتحه‌ای خواندند و سپس به امامزاده بعدی رفتند و مشغول خواندن چیزهایی شدند که محمدکاظم نمی‌فهمید. در اینجا وی متوجه شد که در اطراف سقف امامزاده کلمات روشنی نوشته شده است و یکی از آن دو نفر به او می‌گوید:چرا چیزی نمی‌خوانی؟

بقعه امامزادگان هفتاد و دو تن روستای ساروق

محمدکاظم گفت: من مال نرفته‌ام و سواد ندارم.

او می‌گوید: باید بخوانی، آن‌گاه دست به سینه او گذاشت و کمی فشار داد.

محمدکاظم گفت: چه بخوانم؟ آن شخص آیه‌ای را خواند و گفت: اینطور بخوان.

محمدکاظم آیه را خواند و برگشت که به آن آقا حرفی بزند و ای چیزی بپرسد ولی دید هیچ‌کس همراهش نیست و خودش تنها در داخل حرم ایستاده و ان‌گاه دچار حالت مخصوصی می‌شود و بی‌هوش روی زمین می‌افتد.

هنگامی که به هوش می‌آید احساس خستگی شدید می‌کند و ضمناً به این فکر فرو می‌رود که اینجا کجاست و او در اینجا چه می‌کند؟ و سپس از امامزاده بیرون می‌آید و بار علوفه و گندم را برمی‌دارد و راهی ده‌کده می‌شود، ولی در میان راه متوجه می‌شود که دارد چیزهایی می‌خواند و آن‌گاه داستان آن دو جوان را به یاد می‌آورد و خود را حافظ همه قرآن می‌یابد.

وقتی به مردم برخورد می‌کند از او می‌پرسند کجا بودی؟ او چیزی نمی‌گوید و بدرنگ زند پیش‌نماز روستا به نام حاج‌آقاصابر اراکی می‌رود و داستان خودش را هم می‌گوید. پیش‌نماز بدو می‌گوید: شادی خواب دیده‌ای شادی خیال می‌کنی؟ محمدکاظم می‌گوید: خیر، بیدار بودم و با پای خودم به امامزاده رفتم و همراه آن دو نفر چنین و چنان شد، و حال همه همه قرآن را حفظ دارم. پس از آن پیش‌نماز، قرآن می‌آورد و آیات مختلف و چند سوره بزرگ را از او می‌پرسد و او همه را از برمی‌خواند. مردم دهکده دور او جمع شدند تا ببینند حاج‌آقاصابر در این باره چه می‌گوید. حاج‌آقاصابر پس از امتحانات فراوان، به زبان محلی جمله‌ای می‌گوید که معنیش این است: «کارش درست شده، و یک مسأله مهمی برایش پیش آمده، و نظر کرده شده است...».

آزمون در کشورهای مختلف

هنگامی که داستان او از محل زندگیش به جاهای دیگر نقل شد او را به شهرهای ایران مانند مالیر، تویسرکان، همدان، کرمانشاه، کنگاور، تهران، قم، مشهد و نیز کاظمین و کربلا و نجف و کویت و حجاز بردند تا مسلمانان و غیرمسلمانان از نزدیک او را ببینند و با دیدن این معجزه زنده، ایمانشان به جان غیب محکمتر شود.

سخنان برخی از مراجع تقلید و بزرگان

آیت الله حجت کوه کمری

آیت الله حجت کوه کمری از مراجع تقلید در حوزه علمیه قم بود که نسبت به کربلایی کاظم محبت و عنایت خاصی داشت و هر گاه او را میدید احترام گزارده او را معجزه مقام ولایت میدانست و مساعدت مالی میکرد.

آیت الله سید محمد تقی خوانساری

آیت الله سید محمد تقی خوانساری صاحب داستان مشهور نماز باران و از مراجع تقلید، پس از امتحانات متعدد به کربلایی کاظم گفت: آیا می‌توانی قرآن را از آخر به اول بخوانی، او گفت: بلی و شروع کرد به خواندن سوره بقره که بزرگترین سوره قرآن است و بعد از قرائت چند آیه، خوانساری گفت: بسیار عجیب است، من ۶۰ سال است سوره قل هو الله احد را می‌خوانم و نمی‌توانم بدون تأمل آن را از آخر به اول بخوانم ولی این مرد عامی دهاتی سوره بقره را که ۲۸۶ آیه است بدون تأمل به شماره معکوس می‌خواند.

آیت الله میرزا مهدی شیرازی

آیت الله میرزا مهدی شیرازی در کربلا ساکن بود و جمعی از علماء و آیت الله میلانی نیز در منزل وی بودند و کربلایی کاظم را دوم آزمایش قرار دادند، هر کس آیه‌ای را می‌پرسید، کربلایی کاظم محل آن را گفته آیه قبل و بعد آن را قرائت می‌کرد.

آیت الله علامه طباطبایی

علامه طباطبایی او را یک معجم المفهرس و کشف الآیات متحرک می‌خواند.

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی

آیت الله کاشانی از جمله کسانی است که کربلایی کاظم را ملاقات کرده و در معرفی او به جوانان و سایر طبقات مردم سعی فراوان داشته است. وی از موقعیت اجتماعی و سیاسی خود استفاده کرده و مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و بسیاری از خبرنگاران در آن حضور یافتند و مشاهدات خود را در مورد اعجاز کربلایی کاظم گزارش دادند که در برخی روزنامه‌های همان زمان درج گردید.

آیت الله دستغیب

شهید آیت الله سید عبدالحسین دستغیب در کتاب داستانهای شگفت می‌نویسد: در سالنامه نور دانش سال ۱۳۳۵ صفحه ۲۲۳ عکس کربلایی محمدکاظم مزبور را چاپ کرده و مقاله‌ای تحت عنوان «نمونه‌ای از اشراقات ربانی» نوشته و در آن شهادت عده‌ای از بزرگان علما بر خارق العاده بودن امر او را نقل نموده است. وی در ادامه می‌گوید: از مجموع دستخطهای فوق موهبتی بودن حفظ قرآن کربلایی سراوقی به دو دلیل ثابت می‌شود:

بی‌سوادی او که عموم اهالی ده او شهادت می‌دهند و کسی خلاف آن را نگفته است. نگارنده شخصا از سراوقی‌های ساکن تهران تحقیق نمودم و با این که موضوع بی‌سوادی او در جای کتیرالانتشار چاپ و منتشر شده با این حال، هیچ کس تکذیب نکرده است.

بعضی از خصوصیات حفظ قرآن او که از عده تحصیل و درس خواندن خارج است به شرح زیر:

هرگاه یک کلمه عربی یا غیر عربی بر او خوانده شود فورا ً می‌گوید که در قرآن هست یا نیست.

اگر یک کلمه قرآنی از او پرسیده شود فورا ً می‌گوید در چه سوره و کدام جزء است.

هرگاه کلمه‌ای در چند جای قرآن مجید آمده باشد تمام آن موارد را بدون وقفه می‌شمارد و دنباله هر کدام را می‌خواند.

هرگاه در یک آیه یک کلمه یا یک حرکت غلط خوانده شود یا زیاد و کم کنند بدون اندیشه متوجه می‌شود و خبر می‌دهد.

هرگاه چند کلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شود محل هر کلمه را بدون اشتباه بیان می‌کند.

هر آیه یا کلمه قرآنی را از هر قرآنی که به او می‌دهند آنا ً نشان می‌دهد.

هرگاه در یک صفحه عربی یا غیر عربی یک آیه مطابق سایر کلمات نوشته شود آیه را تمیز می‌دهد که تشخیص آن برای اهل فضل نیز دشوار است

آیت الله مکارم شیرازی

آیت الله مکارم شیرازی در نوشته‌ای چنین می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحیم.

اولین بار که مرحوم کربلایی کاظم را در حومه مالیر دیدم قیافه ساده او چنان بود که انسان فکر می‌کرد سوره حمد نماز خودش را نیز درست بلد نیست، اما وقتی گفتند این مرد روستایی درس‌نخوانده، طی یک حادثه عجیب و آمیخته با موهبت الهی حافظ کل قرآن شده است، فهمیدم پشت این چهره درویشی از خلوص وجود دارد و برای امتحان او را آزمایش کردم، کاملاً بر آیات قرآن مسلط بود.

بعدها آوازه او بالا گرفت و به قم آمد و مورد استقبال فضلای حوزه علمیه و مراجع بزرگ قرار گرفت و با امتحانات پی در پی ثابت شد این مسأله یک امر عادی نیست، همه جا با اعجاب از او یاد می‌شد و مورد اکرام و احترام بود، تسلط او به پیدا کردن آیات از نسخ مختلف قرآن، عجیب‌تر از حافظه او بود، هرگاه قرآنی به دست او می‌دادند و می‌گفتند فلان آیه را پیدا کن، قرآن را باز می‌کرد آیه در همان صفحه یا یک ورق بعد و یا قبل بود، شرح حال او آمیخته با قرائن فراوان بود، حتی افراد دیرباور را به خضوع وادار می‌نمود، خداوند رحمتش کند، و با قرآن مجید و آورنده آن محشورش فرماید.

فدائیان اسلام

کربلایی کاظم و نواب صفوی

نواب صفوی در جاهای مختلفی کربلایی کاظم را به همراه خود می‌برد و در تمام مجالس او را به عنوان معجزه الهی معرفی نموده و در عرشه منبر می‌نشاند و از حضار در مجلس می‌خواست تا از او در زمینه معجزاتش سؤال کنند و خبرنگاران روزنامه و مجلات داخلی و خارجی را برای مصاحبه با او و مخابره معجزاتش به تمام دنیا دعوت نمود.

عبدالحسین واحدی، مرد شماره دوم فدائیان اسلام، کلماتی متشابه از چند سوره را کنار هم گذارده در محضر جمعی از علماء آنها را خواند، هیچ کس احتمالی نداد که آنها تلفیقی باشد، چون خیلی متشابه بودند ولی کربلایی کاظم، کلمه کلمه آن را خواند، بیان کرد این متعلق به کدام آیه و از کدام سوره است که تقریباً آنها ۲۰ کلمه از ۲۰ آیه بودند، و او همه را یک به یک نام برد و آنها را تلاوت کرد و در آخر هم گفت، چند واو هم از جیب خودتان به آن اضافه کرده‌اید، این امتحان در برابر گروه زیادی از علماء بود و همه به کربلایی کاظم احسنت گفته و بر او آفرین خواندند، و بعضی از بزرگان از جا برخاسته بوسه در دست کربلایی کاظم زدند.

شهید خلیل طهماسبی، از نزدیکان شهید نواب صفوی، طی یادداشتی در ۳۰ رمضان ۱۳۷۳ق می‌نویسد:

هو العزیز

به نام خدای توانا

بهترین تحفه و هدیه من به مردان خدا سخن خدا و سخن اولیاء خداست، این کتاب مفاتیح الجنان را به پدر بزرگوارم جناب آقای کربلایی کاظم حافظ القرآن به عنوان یادگار تقدیم می‌کنم که این سند زنده اعجاز آل محمد و حافظ تمام قرآن در عوض این تحفه در طول (سال/عمر؟) دوازده ختم قرآن قرائت و هدیه به روح معصومین سلام الله علیهم اجمعین بنمایند... ثوابش به روح و روان پدر و مادرش باشد، شاید به لطف خدای عزیز از مدافعین سرسخت قرآن باشم و به خاطر حفظ و دفاع از این قرآن، رویم به خونم رنگین شود به صاحب قرآن با سرافرازی ملحق شوم.(سایت ویکی شیعه،

مدخل کربلایی کاظم)

[۶. استخاره]

اگر بنا بر تخریب شیعه نباشد و واقعیت خارجی زندگی شیعه، مدّ نظر قرار گیرد، مسلمان و کافر شک نمی‌کنند که قرآن کریم و مصحف شریف در خانه هر شیعه حرف اول را می‌زند، حتی علمای شیعه رسم استخاره به مصحف برای مردم را دارند و مشهور است،

[استخاره نزد اهل سنت]

و نمی‌دانم استخاره به مصحف بین علمای اهل سنت چگونه است؟ شنیده‌ام استخاره نمی‌کنند، یکی از علما می‌فرمودند در سامرا دیدم عالم سنی که زیاد با شیعه‌ها برخورد داشت او هم برای اهل سنت استخاره می‌کرد[1]، و قضیه ولید و شعر «**تهددنی بجبار عنید**» در کتب اهل سنت آمده است[2]. و العلم عند الله سبحانه.

---

[1] مرحوم آیت‌الله بهجت در اینباره می‌فرمایند:

استخاره به معنای دعا و طلب خير يعني «خِرْ لي في هذا الْأَمْرِ»؛ (در اين امر براى من خير مقرّر فرما.) از عامّه نيز نقل شده است، ولى استخاره به عنوان مشورت با خدا و به معناى طلب اختيار و انتخاب گويا مخصوص شيعه است، و بنده در كتابهاى عامّه{عامه يعنى سنى ها} نديده‌ام و از آنها نقل نشده است. البته در سامرا امام جماعت سنّيها به نام مُلاّ توفيق در حرم امام هادى ـ عليه‌السّلام ـ هر روز روبروى ضريح آن حضرت مى‌نشست و مقدارى قرآن مى‌خواند و سپس مثل شيعه استخاره مى‌كرد. گويا اين گونه استخاره كردن با قرآن را از علماى شيعه ياد گرفته بود.

[2] ابن‌اثیر این قضیه را از مشهورات می‌داند و می‌گوید:

ومما شهر عنه أنه فتح المصحف فخرج: {واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد} [إبراهيم: ١٥] ، فأقلقه ورماه بالسهام وقال:

تهددني بجبار عنيد ... فها أنا ذاك جبار عنيد

إذا ما جئت ربك يوم حشر ... فقل يا رب مزقني الوليد

فلم يلبث بعد ذلك إلا يسيرا حتى قتل.

ومن حسن الكلام ما قاله الوليد لما مات مسلمة بن عبد الملك، فإن هشاما قعد (كتاب الكامل في التاريخ ، ص ٣٠٧)

ومما يحكى عن الوليد بن يزيد: أنه **استفتح فأل** في المصحف فخرج واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد فأقلقه ورماه بسهام وقال:

تهددني بجبار عنيد ... نعم، أنا ذاك جبار عنيد

إذا ما جئت ربك يوم بعث ... فقل: اي رب خرقني الوليد

(واف) فلم يلبث بعد هذا إلا يسيرا حتى قتل. (كتاب الفخري في الآداب السلطانية والدول الإسلامية ، ص ١٣٣)

[وقد روى أبو عبيدة المرزباني، قال: حدثنا أحمد بن كامل، قال: كان الوليد بن يزيد زنديقا، وأنه فتح المصحف يوما فرأى فيه (واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد) فألقاه ورماه بالسهام، وقال:

تهددني بجبار عنيد ... فها أنا ذاك جبار عنيد

إذا ما جئت ربك يوم حشر ... فقل اي رب خرقني الوليد]

(كتاب المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ص ٢٤٠-٢٤١)

جالب در میان عبارات، کلام ابن حاج ، فقیه مالکی است که در بیان حکم تفأل به قرآن، ماجرای ولید را گوشزد میکند که فال زدن چنین عواقبی هم دارد:

وأشد من ذلك التفاؤل في فتح الختمة، والنظر في أول سطر يخرج منها، أو غيره، وذلك باطل، وقد نهي عنه؛ بيان ذلك أنه قد يخرج له منها آية عذاب ووعيد فيقع له التشويش من ذلك فرفع عنه ذلك حتى تنقطع عنه مادة التشويش، بل يخشى عليه أن يقع له ما وهو أشد من ذلك ويئول أمره إلى الخطر العظيم ألا ترى إلى ما جرى لبعض الملوك أنه فتح المصحف ليأخذ منه الفأل فوجد في أول سطر منه {واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد} [إبراهيم: ١٥] فوجد من ذلك أمرا عظيما حتى خرج بذلك عن حال المسلمين وجرت منه أمور لا يمكن ذكرها لمنافرتها لحال المسلمين، ومن الذخيرة قال الطرطوشي - رحمه الله تعالى -: إن أخذ الفأل بالمصحف وضرب الرمل ونحوهما حرام وهو من باب الاستقسام بالأزلام مع أن الفأل حسن بالسنة، وتحريره أن الفأل الحسن هو ما يعرض من غير كسب مثل قائل يقول: اي مفلح ونحوه.(كتاب المدخل لابن الحاج، ص ٢٧٨)

و از آن جالبتر اینن عبارت:

يقال: إنه تفاءل في المصحف، فخرج له {واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد} فجعل المصحف غرضا للسهام وكان يرميه ويقول: [من الوافر]

أتوعد كل جبار عنيد ... فهأنا ذاك جبار عنيد

إذا وافيت ربك يوم حشر ... فقل اي رب مزقني الوليد

ومن هنا **حرّم الشافعي التفاؤل بالمصحف.**(كتاب قلادة النحر في وفيات أعيان الدهر، ص ٨٢)

آلوسی نیز در مورد استخاره به قرآن تعبیر قابل توجّهی دارد. او استخاره به قرآن را از استخارات شایع میداند، مطلبی که نشان از وجوه سیره عمومی بر انجام آن حتی در میان عامه است. سپس میگوید:

ومن الاستخارات الشائعة (الاستخارة بالقرآن ويسمونها تفاؤلا **ولهم فيها كيفيات شتى** والظاهر أن ذلك مما لا دليل على مشروعيته. وفي شرح فقه الأكبر لعلي القارئ ما نصه

ومن جملة علم الحروف فال المصحف حيث يفتحونه وينظرون في أول صفحة أي حرف واقفه وكذا في سابع الورقة السابعة فإذا جاء حرف من الحروف المركبة من تشخلكم حكموا بأنه غير مستحسن وفي سائر الحروف بخلاف ذلك. وقد خرج ابن العجمي في منسكه قال والي ذخ الفال من المصحف قال **العلماء اختلفوا في ذلك فكرهه بعضهم وأجازه بعضهم ونص المالكية على تحريمه** انتهى. ولعل من أجاز أو كره من اعتمد على المعنى ومن حرمه من اعتبر حروف المبنى فإنه في معنى الاستقسام بالأزلام انتهى كلام القاري. والذي أميل إليه الكراهة مطلقا والله يعلم بالحرمة كذلك فتأمل (كتاب غرائب الاغتراب، ص ١٩)

[مقدمه]

[۷. قرآن بالای سر مسافر]

رسم رائج قرآن بالای سر مسافر گرفتن را همه میدانند، گمان نمیکنم منصفی پیدا شود و بگوید شیعهها در این کارها تصنعی رفتار میکنند، لا اقل خود شیعهها یقین دارند که برخورد آنها با مصحف شریف چگونه است، علمای شیعه در دهها مورد احکام و مسائل خاصه مصحف شریف را ذکر میکنند:

[مقدمه]

[۸. فضیلت کتابت مصحف]

از فضیلت کتابت مصحف که صدقه جاریه است که پس از مردن برای مؤمن باقی میماند[1]،

---

[1] 1- ل، الخصال أبي عن سعد عن اليقطيني عن محمد بن شعيب عن الهيثم بن أبي كهمش عن أبي عبد الله ع قال: ست خصال ينتفع بها المؤمن من بعد موته ولد صالح يستغفر له و مصحف يقرأ منه و قليب يحفره و غرس يغرسه و صدقة ماء يجريه و سنة حسنة يؤخذ بها بعده(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۸۹ ؛ ص۳۴)

و قال ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله ص: سبعة أشياء يكتب للعبد ثوابها بعد وفاته رجل غرس نخلا و حفر بئرا و أجرى نهرا و بنى مسجدا و كتب مصحفا و ورث علما و خلف ولدا صالحا يستغفر له بعد وفاته.(معدن الجواهر و رياضة الخواطر ؛ ص۵۹)

و قال ع في كتاب روى صاحب جمل الغرائب في كتابه بإسناد له عن النبي ص أنه قال: خمسة في قبورهم و ثوابهم يجري إلى ديوانهم من غرس نخلا و من حفر بئرا و من بنى لله مسجدا و من كتب مصحفا و من خلف ابنا صالحا.(جامع الأخبار(للشعيري) ؛ ص۱۰۵)

قال ابن عباس رضي الله عنه قال رسول الله ص سبعة أسباب يكتب للعبد ثوابها بعد وفاته رجل غرس نخلا أو حفر بئرا أو أجرى نهرا أو بنى مسجدا أو كتب مصحفا أو ورث علما أو خلف ولدا صالحا يستغفر له بعد وفاته(مجموعة ورام ؛ ج۲ ؛ ص۱۱۰)

این سیره عملی در میان اصحاب و علماء نیز رواج داشته است. به عنوان نمونه در زندگی نامه جناب محمد بن موسی علیهما السلام، بردار احمد بن موسی علیهماالسلام شاهچراغ آمده است که ایشان کتابت قرآن می کردند و از اجرت آن هزار بنده آزاده کردند:

و أما محمد بن موسى ع ففي الإرشاد أنه من أهل الفضل و الصلاح ثم ذكر ما يدل على مدحه و حسن عبادته و في رجال الشيخ أبي علي نقل عن حمد الله المستوفي في نزهة القلوب أنه مدفون كأخيه شاهچراغ في شيراز و صرح بذلك أيضا السيد الجزائري في الأنوار قال و هما مدفونان في شيراز و الشيعة تتبرك بقبورهما و تكثر زيارتهما و قد زرناهما كثيرا انتهى.

يقال إنه في أيام الخلفاء العباسية دخل شيراز و اختفى بمكان و من أجرة كتابة القرآن أعتق ألف نسمة(بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۳۱۱)

در وصف جناب ابراهیم میسی از علماء جبل عامل نیز آمده است: و كان حسن الخط جدا، كتب بخطّه مصحفا في غاية الحسن و الصحة(موسوعة طبقات الفقهاء،ج ۱۰،ص ۱۷)

مرحوم صدر نیز در وصف شیخ انصاری چنین می‌نویسد: حدّثني بعض إخوته أنه لم يترك مستحبّا شرعيّا ماليّا وأ عمليّا إلّا فعله، حتّى كتابة المصحف. كتب مصحفا بقلم يده لمحض استحباب كتابة المصحف(تكملة أمل الآمل، ج6، ص: 43)

[مقدمه]

[۹. فضیلت نگاه به مصحف]

از نگاه به مصحف که عبادت است[1]،

---

[1] ۱۹- باب استحباب القراءة في المصحف و إن كان يحفظ القرآن و استحباب النظر في المصحف

۷۷۳۴- ۱- و ۷۷۳۵- ۲-محمد بن يعقوب عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن يعقوب بن يزيد رفعه إلى أبي عبد الله ع قال: من قرأ القرآن في المصحف متع ببصره و خفف على والديه و إن كانا كافرين.

و رواه الصدوق في ثواب الأعمال عن محمد بن الحسن عن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن رجل عن العوام رفعه مثله إلا أنه قال في المصحف نظرا

و زاد و بهذا الإسناد رفعه إلى النبي ص قال:- ليس شيء أشد على الشيطان من القراءة في المصحف نظرا

۷۷۳۶- ۳-[1] و عن علي بن محمد عن ابن جمهور عن محمد بن عمرو بن مسعدة عن الحسن بن راشد عن جده عن أبي عبد الله ع قال: قراءة القرآن في المصحف تخفف العذاب عن الوالدين و لو كانا كافرين.

۷۷۳۷- ۴-[1] و عنهم عن سهل بن زياد عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة عن معاوية بن وهب عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله ع قال: قلت له جعلت فداك إني أحفظ القرآن- على ظهر قلبي فأقرؤه على ظهر قلبي أفضل أو أنظر في المصحف قال فقال لي بل اقرأه و انظر في المصحف فهو أفضل أ ما علمت أن النظر في المصحف عبادة.

۷۷۳۸- ۵- الحسن بن محمد الطوسي في أماليه عن أبيه عن جماعة عن أبي المفضل عن أبي الليث محمد بن معاذ عن أحمد بن المنذر عن عبد الوهاب بن همام عن أبيه همام بن نافع عن همام بن منبه عن حجر المدري عن أبي ذر في حديث قال سمعت رسول الله ص يقول النظر إلى علي بن أبي طالب عبادة و النظر إلى الوالدين برأفة و رحمة عبادة و النظر في الصحيفة يعني صحيفة القرآن عبادة و النظر إلى الكعبة عبادة.

۷۷۳۹- ۶- محمد بن علي بن الحسين قال روي أن النظر إلى الكعبة عبادة إلى أن قال و النظر إلى المصحف من غير قراءة عبادة الحديث.(وسائل الشيعة ؛ ج۶ ؛ ص۲۰۴-۲۰۵)

[مقدمه]

[۱۰.حرمت تنجیس مصحف]

از حرمت تنجیس مصحف و وجوب فوری تطهیر آن در صورت نجس شدن[1]،

---

[1] ۲۱ - مسألة يجب الإزالة عن ورق المصحف الشريف و خطه بل عن جلده و غلافه مع الهتك كما أنه معه يحرم مس خطه أو ورقه بالعضو المتنجس و إن كان متطهرا من الحدث و أما إذا كان أحد هذه بقصد الإهانة فلا إشكال في حرمته(العروة الوثقى، ج ۱،ص ۹۰)

[مقدمه]

[۱۱. ارث مصحف برای پسر بزرگ]

ارث مصحف برای پسر بزرگ[1]،

---

[1] المسألة الثالثة من متفردات الإمامية و معلومات مذهبهم أنه يحبى الولد الأكبر من تركة أبيه بثياب بدنه و خاتمه و سيفه و مصحفه و بذلك تظافرت نصوصهم عن أئمتهم (عليهم السلام).

ففي صحيح ربعي بن عبد الله عن أبي عبد الله (عليه السلام) «إذا مات الرجل فلأكبر ولده سيفه و مصحفه و خاتمه و درعه».

و حسن حريز: «إذا هلك الرجل و ترك بنين فللأكبر الدرع و السيف و الخاتم و المصحف، فان حدث به حدث فللأكبر منهم».(جواهر الكلام، ج ۳۹،ص ۱۲۷)

[مقدمه]

[۱۲. تزیین مصحف]

تزیین مصحف،

[مقدمه]

[١٣. تعليق مصحف]

تعليق مصحف[1]،

---

[1] - جعفر، عن أبيه: أنه كان يستحب أن يعلق المصحف في البيت، يتقى به من الشياطين قال: «و يستحب أن ال يترك من القراءة فيه»(قرب الإسناد (ط - الحديثة) ؛ (النص ؛ ص٨٧)

٢٠- باب استحباب اتخاذ المصحف في البيت و أن يعلق فيه و كراهة ترك القراءة فيه و حكم بيعه و شرائه و أخذ الأجرة على كتابته و تعليمه و تزيينه بالذهب و كتابته به

٧٧٤٠- ١- محمد بن يعقوب عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علي بن الحسين بن الحسن الضرير عن حماد بن عيسى عن أبي عبد الله ع قال: إنه ليعجبني أن يكون في البيت مصحف يطرد الله عز و جل به الشياطين.

و رواه الصدوق في ثواب الأعمال عن أبيه عن علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن علي بن الحسين مثله

٧٧٤١- ٢-و عنهم عن سهل بن زياد عن ابن فضال عمن ذكره عن أبي عبد الله ع قال: ثالثة يشكون إلى الله عز و جل مسجد خراب ال يصلي فيه أهله و عالم بين جهال و مصحف معلق قد وقع عليه الغبار ال يقرأ فيه.

و رواه الصدوق في الخصال كما مر في المساجد

٧٧٤٢- ٣-عبد الله بن جعفر في قرب الإسناد عن الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر ع عن أبيه أنه كان يستحب أن يعلق المصحف في البيت يتقى به من الشياطين قال و يستحب أن ال يترك من القراءة فيه.

أقول: و تقدم ما يدل على ذلك[1] و يأتي ما يدل على بقية الأحكام في التجارة(وسائل الشيعة ؛ ج٦ ؛ ص٢٠٥-٢٠٦)

[مقدمه]

[۱۴. قرائت قرآن از روی مصحف]

قرائت قرآن از خصوص مصحف، و... [1] ،

[کلام علامه مجلسی]

حتی علامه مجلسی قده پرت کردن مصحف را به قصد اهانت موجب کفر میداند:

> **أو ارتكاب أعمال يوجب الارتداد، كوطي المصحف الكريم بالرجل، و رميه[2] .**

[مصحف نزد اهل البیت علیهم السلام]

اگر این مصحف نعوذ بالله ربطي به قرآن ندارد پس این همه سفارش اهل البیت به قرآن برای چیست [3]؟ آیا معقول است برای مصحف در منزل خودشان باشد؟ علاوه اینکه مصحف دیگری هم به دست شیعه ندادند بلکه از قرائت غیر آن هم نهی کردند[4].

---

[1] به این موارد می توان اضافه کرد:

۱.امور تابع مصحف و احکام آن:

احترام مصحف در میان مسلمانان به اندازه ای است که نه تنها خط مصحف شریف، بلکه آلات مصحف(مجموع اجزای قرآن مانند ورق، جلد و قالب، به جز نوشتهها.:و المراد بها ما عدا كتابة القرآن، من قبيل: الغلاف و الجلد و الكيس و اللفائف الدفّتين اللتين تحفظان الأوراق من الجانبين و الحديد الذي يجمع الأوراق و الخيط الذي يشدّ به المجموع) و حاشیه آن نیز حرمت دارد. این مطلب در احکام فقهی متعددی نمایان می شود که عبارتند از:

الف) حرمت نجس کردن آلات اختصاصی مصحف

ب) وجوب فوری ازاله نجاست از جلد و غلاف مصحف

ج) کراهت مس آلات مصحف برای محدث به حدث اکبر(موسوعه الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۲۷۸ و جلد: ۱۴، صفحه: ۳۸)

۲. حرمت قرار گرفتن مصحف در دست کافر

این مطلب به هر سببی باشد تفاوتی نمی کند، خواه بیع یا هبه یا اجاره و یا عاریه و یا حتی اباحه معوضه و علی هذا الرأي اتّفاق فقهائنا كافّة إلّا بعض المعاصرين فشكّك في الحرمة المذكورة. (موسوعه الفقه الاسلامی، ج ۳،ص ۴۱۸)

۳. تحقق ارتداد با هتک حرمت مصحف(مانند پرت کردن مصحف در زباله دان و پاره کردن آن):

في المرتد، و هو الذي يكفر بعد الإسلام سواء كان الكفر سبق إسلامه أم لا، و يتحقق ... بكل فعل دال صريحا على الاستهزاء بالدين و الاستهانة به و رفع اليد عنه، كإلقاء المصحف في القاذورات و تمزيقه و استهدافه و وطئه(جواهر الکلام (ط. القدیمة)، جلد: ۱، صفحه: ۱۲) و موسوعة الفقه الاسلامی، ج ۸، ص ۳۶۹

۴. حرمت ازاله نجاست به اوراق مصحف و تحقق ارتداد بنابر فتوای بعض:

إزالة النجاسة بالأشياء المحترمة مما يكون احترامه واجبا في الدين أو المذهب، فتكون إزالة النجاسة به استهانة به، صرّح الفقهاء بذلك في باب الاستنجاء، و مثّلوا له بالمطعوم، و ورق المصحف الشريف، و ما كتب عليه أسماء اللّه تعالى و صفاته و أسماء الأنبياء عليهم السلام و سائر العلوم الدينية، و غير ذلك، بل صرّح بعضهم بأنّ الاستنجاء ببعض المحترمات مع قصد الإهانة يوجب الكفر.(موسوعة الفقه الاسلامی، ج ۱۰، ص ۲۹۷)

۵. قسم خوردن به مصحف

که در میان مردم شایع است و بسیار سنگین. در فقه هم در بحث قسم خوردن انسان لال،به این مطلب اشاره شده است و در این زمینه روایتی از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده اند:

و ذكر المصنف هنا أنه قيل: حلفه بخصوص وضع يده على اسم الله في المصحف أو يكتب اسمه سبحانه و يوضع يده عليه إن لم يوجد المصحف. و قيل: يكتب صورة اليمين في لوح مثلا و يغسل و يؤمر بشربه بعد إعلامه، فان شربه كان حالفا، و إن امتنع ألزم الحق استنادا إلى حكم علي (عليه السلام) في واقعة الأخرس المشهورة المروية في صحيح محمد بن مسلم قال: «سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الأخرس كيف يحلف إذا ادعي عليه دين فأنكر؟ فقال: إن أمير المؤمنين (عليه السلام) أتي بأخرس فادعي عليه فأنكر و لم يكن للمدعي بينة، فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى بلغت للأمة جميع ما تحتاج إليه، ثم قال: ائتوني بمصحف فأتي به، فقال للأخرس: ما هذا فرفع رأسه إلى السماء و أشار إلى أنه كتاب الله تعالى، ثم قال: ائتوني بوليه، فأتي له بأخ فأقعده إلى جنبه، ثم قال: يا قنبر علي بدواة و صحيفة، فأتاه بهما، ثم قال لأخ الأخرس: قل لأخيك: هذا بينك و بينه أنه علي، فتقدم إليه بذلك، ثم كتب أمير المؤمنين (عليه السلام) و الله الذي لا إله إلا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم الطالب الغالب الضار النافع المهلك المدرك الذي يعلم السر و العلانية أن فلان بن فلان المدعي ليس له قبل فلان بن فلان أعني الأخرس حق و لا طلبة بوجه من الوجوه و لا سبب من الأسباب، ثم غسله و أمر الأخرس أن يشربه، فامتنع فألزمه الدين».(جواهر الکلام (ط. القدیمة)، جلد: ۴۰، صفحه: ۲۳۷)

۶. استحباب طهارت برای حمل مصحف: جواهر الکلام (ط. القدیمة)، جلد: ۱، صفحه: ۱۲

۷. کراهت حمل مصحف در بیت الخلاء و احترازعموم متشرعه از آن: و يكره للرجل أن يدخل الخلاء و معه مصحف فيه القرآن(الهدایه، ص ۷۸) و بحار الأنوار (ط - بيروت) / ج۷۷ / ۱۹۱

۸.حرمت کتابت قرآن با مرکب نجس: ٢٢ - مسألة يحرم كتابة القرآن بالمركب النجس

و لو كتب جهلا أو عمدا وجب محوه كما أنه إذا تنجس خطه و لم يمكن تطهيره يجب محوه(العروة الوثقی، ج ۱، ص ۹۰)

۹.حرمت قرار دادن قرآن بر عین نجس: ٢٤ - مسألة يحرم وضع القرآن على العين النجسة كما أنه يجب رفعها عنه إذا وضعت عليه و إن كانت يابسة(همان)

[2] محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم قال قال أبو جعفر ع إن الرجل ليأتي بأي بادرة فيكفر و إن الحسد ليأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب

باب الحسد الحديث الأول: صحيح، و في القاموس: البادرة ما يبدر من حدتك في الغضب من قول أو فعل، و في النهاية: البادرة من الكلام الذي يسبق من الإنسان في الغضب و إذا عرفت هذا فهذه الفقرة تحتمل وجوها:

الأول: أن يكون المعنى أن عدم منع النفس عن البوادر و عدم إزالة مواد الغضب عن النفس و إرخاء عنان النفس فيها ينجر إلى الكفر أحيانا و أغلبا كما ترى من كثير من الناس يصدر منهم عند الغضب التلفظ بما يوجب الكفر من سب الله سبحانه، و سب الأنبياء و الأئمة عليهم السلام و ارتكاب أعمال يوجب الارتداد، كوطي المصحف الكريم بالرجل، و رميه.(مرآة العقول، ج ۱۰،ص (۱۵۷ و بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۷۰، ص:۲۳۷-۲۳۸

همینطور:

بيان يدل الخبر على عدم ترادف الإيمان و الإسلام و أن غير المؤمن من فرق أهل الإسلام ال و يستحق الثواب الأخروي أصلا كما هو الحق و المشهور بين الإمامية و ستعرف أن كلا من الإسلام و الإيمان يطلق على معان و الظاهر أن المراد بالإيمان في هذا الخبر الإذعان بوجوده سبحانه و صفاته الكمالية و بالتوحيد و العدل و المعاد و الإقرار بنبوة نبينا ص و إمامة الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم و بجميع ما جاء به النبي ص مما علم منها تفصيلا و ما لم يعلم إجمالا و عدم الإتيان بما يخرجه عن الدين كعبادة الصنم و الاستخفاف بحرمات الله و الإسلام هو الإذعان الظاهري بالله و برسوله و عدم إنكار ما علم ضرورة من دين ا**لإسلام** الف الي تشترط فيه والية الأئمة ع و ال الإقرار القلبي **فيدخل فيه** المنافقون و جميع فرق المسلمين ممن يظهر الشهادتين **ادا** النواصب و الغلاة و المجسمة و **من أتى بما يخرجه عن الدين** كعبادة الصنم **و** إلقاء المصحف في القاذورات **عمدا** و نحن ذلك و سيأتي تفصيل القول في جميع ذلك إن شاء الله.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۶۵ ؛ ص۲۴۳-۲۴۴)

و جملة القول فيه أن **المرتد** على ما ذكره الشهيد رفع الله درجته في الدروس و غيره هو من قطع الإسلام بالإقرار على نفسه بالخروج منه أو ببعض أنواع الكفر سواء كان مما يقر أهله عليه أو لا و **بفعل دال عليه** أو بإنكار ما علم ثبوته من الدين ضرورة أو بإثبات ما علم نفيه كذلك أو **صريحا** كالسجود للصنم و الشمس و **إلقاء المصحف في القذر قصدا** أو إلقاء النجاسة على الكعبة أو هدمها أو إظهار الاستخفاف بها.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۶۵ ؛ ص۲۵۸)

قال الشهيد الثاني رفع الله درجته في بيان حقيقة الكفر عرفه جماعة بأنه عدم الإيمان عما من شأنه أن يكون مؤمنا سواء كان ذلك العدم بضد أو بضد فبالضد كأن يعتقد عدم الأصول التي بمعرفتها يتحقق الإيمان أو عدم شيء منها و بغير الضد كالخالي من الاعتقادين أي اعتقاد ما به يتحقق الإيمان و اعتقاد عدمه و ذلك كالشاك أو الخالي بالكلية كالذي لم يقرع سمعه شيء من الأمور التي يتحقق الإيمان بها و يمكن إدخال الشاك في القسم الأول إذ الضد يخطر بباله و إلا لصار شاكا.

و اعترض عليه بأن **الكفر قد يتحقق مع التصديق بالأصول المعتبرة في الإيمان كما** في ترك الإقرار باللسان جحدا و **ألقى إنسان المصحف في القاذورات عامدا أو وطئه كذلك** و أطلق عليه أنه كافر مع أنه قد يكون مصدقا بما سبق الإشارة إليه نعم **وطء المصحف علامة على الحكم بالكفر** غاية ما يلزم أن يكون الإقرار المصدق بإمامته ظاهرا و أما قبل ذلك و بعد التصديق باطنا فهو مؤمن عند الله تعالى إذا لم يكن تركه للإقرار عن جحد على أنه يلزمه أن من حصل له سر أنه قد سر الله تعالى فهو مؤمن عند الله تعالى إذا لم يكن تركه للإقرار عن جحد على أنه يلزمه أن من حصل له التصديق بالمعارف الإلهية ثم عرض له الموت فجأة قبل الإقرار يموت كافرا و يستحق العذاب الدائم مع اعتقاده وحدة الصانع و حقية ما جاء به النبي ص و ال أظن أن مثل هذا المحقق يلتزم ذلك.) (بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۶۶ ؛ ص۱۴۵)

علوه بر این، ایشان در موارد شرافت کتابت قرآن مجید می فرماید:

صح، مصباح الشريعة قال الصادق ع على كل جزء من أجزائك زكاة واجبة لله عز و جل بل على كل شعرة بل على كل لحظة فزكاة العين النظر بالعبرة و الغض عن الشهوات و ما يضاهيها و زكاة الأذن استماع العلم و الحكمة و القرآن و فوائد الدين من الحكمة و الموعظة و النصيحة و ما فيه نجاتك بالإعراض عما هو ضده من الكذب و الغيبة و أشباهها و زكاة اللسان النصح للمسلمين و الذب عنهم و زكاة اليد البذل و العطاء و السخاء بما تيقظ للغافلين و كثرة التسبيح و الذكر و غيره و زكاة العلوم تحريكها بكتبة العلوم و منافع ينتفع بها المسلمون في طاعة الله أنعم الله عليك به و تعاون على البر و التقوى و زكاة الرجل السعي في حقوق الله تعالى من زيارة الصالحين و القبض عن الشرور و زكاة الحج و الجهاد و ما فيه صلاح قلبك و سلامة دينك هذه مهمات مجالس الذكر و إصلاح النفوس و تهذيب القلوب فهم و النوم استعمالها و ما لا يشرف عليه إلا عباده المقربون المخلصون يحتمل القلوب فهمه و هم أربابه و هو شعارهم دون غيرهم أكثر من أن يحصى و يعد.

بيان: قوله بكتبة العلوم يدل على شرافة كتابة القرآن المجيد و الأدعية و كتب الأحاديث المأثورة و سائر الكتب المؤلفة في العلوم الدينية و بالجملة كل ما له مدخل في علوم الدين و المراد بمجالس الذكر كل ما انعقد على وفق قانون الشريعة المطهرة.) (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۹۳، ص:۷-۸))

در کتاب القرآن بحار الانوار هم شواهد فراوان بر احترام ایشان به مصحف شریف وجود دارد. دعاهایی که بارای باز کردن مصحف شریف نقل می کند، قرآن بر سرگذاشتن بارای حوائج، استخاره و تفأل به مصحف شریف:

ذكر نشر المصحف الشريف و دعائه

۵ روينا بإسنادنا إلى حريز بن عبد الله السجستاني عن أبي جعفر ع قال: تأخذ المصحف في ثلاث ليال من شهر رمضان فتنشره و تضعه بين يديك و تقول- اللهم إني أسألك بكتابك المنزل و ما فيه و فيه اسمك الأكبر و أسماؤك الحسنى و ما يخاف و يرجى أن تجعلني من عتقائك من النار و تدعو بما بدا لك من حاجة.

ذكر دعاء آخر للمصحف الشريف

۶ ذكرنا إسناده و حديثه في كتاب إغاثة الداعي و نذكر هاهنا المراد منه و هو عن مولانا الصادق صلوات الله عليه قال: خذ المصحف فدعه على رأسك و قل(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۹۵ ؛ ص۱۴۶)

۶- مجالس الشيخ و ابنه، عن أبي محمد الفحام عن محمد بن أحمد الهاشمي المنصوري عن سهل بن يعقوب بن إسحاق عن الحسن بن عبد الله بن مطر عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبيه قال: جاء رجل إلى سيدنا الصادق ع فقال له يا سيدي أشكو إليك دينا ركبني و سلطانا غشمني و أريد أن تعلمني دعاء أغتنم به غنيمة أقضي بها ديني و أكفي بها ظلم سلطاني فقال إذا جنك الليل فصل ركعتين اقرأ في الركعة الأولى منهما الحمد و آية الكرسي و في الركعة الثانية الحمد و آخر الحشر- لو أنزلنا هذا القرآن على جبل إلى خاتمة السورة ثم خذ المصحف فدعه على رأسك و قل بهذا القرآن و بحق من أرسلته و بحق كل مؤمن فيه و بحقك عليهم فلا أحد أعرف بحقك منك بك يا الله عشر مرات ثم تقول يا محمد عشر مرات يا فاطمة عشر مرات يا حسن عشر مرات يا حسين عشر مرات يا علي بن الحسين عشر مرات يا محمد بن علي عشر مرات يا جعفر بن محمد عشر مرات يا موسى بن جعفر عشر مرات يا علي بن موسى عشر مرات يا محمد بن علي عشرا يا علي بن محمد عشرا يا حسن بن علي عشرا ثم بالحجة عشرا ثم تسأل حاجتك قال فمضى الرجل فعاد إليه بعد مديدة قد قضى دينه و صلح به سلطانه و عظم يساره(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج88 ؛ ص346) و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج88 ؛ ص۲۴۲

[3] در بسیاری از تفاسیر روایی یا کتب احادیث از قبیل تفسیر عیاشی، اصول کافی،تفسیر البرهان و بحارالانوار بابی با عنوان «فضل القرآن» به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، کتاب فضل القرآن در کافی شریف با این روایات آغاز می شود:

۱- علي بن محمد عن علي بن العباس عن الحسين بن عبد الرحمن عن سفيان الحريري عن أبيه عن سعد الخفاف عن أبي جعفر ع قال: يا سعد تعلموا القرآن فإن القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورة نظر إليها الخلق و الناس صفوف عشرون و مائة ألف صف ثمانون ألف صف أمة محمد و أربعون ألف صف من سائر الأمم فيأتي على صف المسلمين في صورة رجل فيسلم فينظرون إليه ثم يقولون لا إله إلا الله الحليم الكريم إن هذا الرجل من المسلمين نعرفه بنعته و صفته غير أنه كان أشد اجتهادا منا في القرآن فمن هناك أعطي من البهاء و الجمال و النور ما لم نعطه ثم يجاوز حتى يأتي على صف الشهداء فينظرون إليه الشهداء ثم يقولون لا إله إلا الله الرب الرحيم إن هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته و صفته غير أنه من شهداء البحر فمن هناك أعطي من البهاء و الفضل ما لم نعطه قال فيتجاوز حتى يأتي على صف شهداء البحر في صورة شهيد فينظر إليه شهداء البحر فيكثر تعجبهم و يقولون إن هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته و صفته غير أن الجزيرة التي أصيب فيها كانت أعظم هولا من الجزيرة التي أصبنا فيها فمن هناك أعطي من البهاء و الجمال و النور ما لم نعطه ثم يجاوز حتى يأتي صف النبيين و المرسلين في صورة نبي مرسل فينظر النبيون و المرسلون إليه فيشتد لذلك تعجبهم و يقولون لا إله إلا الله الحليم الكريم إن هذا النبي مرسل نعرفه بسمته و صفته غير أنه أعطي فضلا كثيرا قال فيجتمعون فيأتون رسول الله ص فيسألونه و يقولون يا محمد من هذا فيقول لهم أ و ما تعرفونه فيقولون ما نعرفه هذا ممن لم يغضب الله عليه فيقول رسول الله ص هذا حجة الله على خلقه فيسلم ثم يجاوز حتى يأتي على صف الملائكة في سورة ملك مقرب فتنظر إليه الملائكة فيشتد تعجبهم و يكبر ذلك عليهم لما رأوا من فضله و يقولون تعالى ربنا و تقدس إن هذا العبد من الملائكة نعرفه بسمته و صفته غير أنه كان أقرب الملائكة إلى الله عز و جل مقاما فمن هناك ألبس من النور و الجمال ما لم نلبس ثم يجاوز حتى ينتهي إلى رب العزة تبارك و تعالى فيخر تحت العرش فيناديه تبارك و تعالى يا حجتي في الأرض و كلامي الصادق الناطق ارفع رأسك و سل تعط و اشفع تشفع فيرفع رأسه فيقول الله تبارك و تعالى كيف رأيت عبادي فيقول يا رب منهم من صانني و حافظ علي و لم يضيع شيئا و منهم من ضيعني و استخف

بحقي و كذب بي و أنا حجتك على جميع خلقك فيقول الله تبارك و تعالى و عزتي و جلالي و ارتفاع مكاني لأثيبن عليك اليوم أحسن الثواب و لأعاقبن عليك اليوم أليم العقاب قال فيرجع- القرآن رأسه في صورة أخرى قال فقلت له يا أبا جعفر في أي صورة يرجع قال في صورة رجل شاحب متغير يبصره أهل الجمع «2» فيأتي الرجل من شيعتنا الذي كان يعرفه و يجادل به أهل الخلاف فيقوم بين يديه فيقول ما تعرفني فينظر إليه الرجل فيقول ما أعرفك يا عبد الله قال فيرجع في صورته التي كانت في الخلق الأول و يقول ما تعرفني فيقول نعم فيقول القرآن أنا الذي أسهرت ليلك و أنصبت عيشك سمعت الأذى و رجمت بالقول في ألا و إن كل تاجر قد استوفى تجارته- و أنا وراءك اليوم قال فينطلق به إلى رب العزة تبارك و تعالى فيقول يا رب يا رب عبدك و أنت أعلم به قد كان نصبا في «1» مواظبا علي يعادى بسببي و يحب في و يبغض فيقول الله عز و جل أدخلوا عبدي جنتي و اكسوه حلة من حلل الجنة و توجوه بتاج فإذا فعل به ذلك عرض على القرآن فيقال له هل رضيت بما صنع بوليك فيقول يا رب إني أستقل هذا له فزده مزيد الخير كله فيقول و عزتي و جلالي و علوي و ارتفاع مكاني لأنحلن له اليوم خمسة أشياء مع المزيد له و لمن كان بمنزلته ألا إنهم شباب لا يهرمون و أصحاء لا يسقمون و أغنياء لا يفتقرون و فرحون لا يحزنون و أحياء لا يموتون ثم تلا هذه الآية- لا يذوقون فيها الموت إلا الموتة الأولى قال قلت جعلت فداك يا أبا جعفر و هل يتكلم القرآن فتبسم ثم قال رحم الله الضعفاء من شيعتنا إنهم أهل تسليم ثم قال نعم يا سعد و الصلاة تتكلم و لها صورة و خلق تأمر و تنهى قال سعد فتغير لذلك لوني و قلت هذا شيء لا أستطيع أنا أتكلم به في الناس فقال أبو جعفر و هل الناس إلا شيعتنا فمن لم يعرف الصلاة فقد أنكر حقنا ثم قال يا سعد أسمعك كلام القرآن قال سعد فقلت بلى صلى الله عليك فقال إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر و لذكر الله أكبر فالنهي كلام و الفحشاء و المنكر رجال و نحن ذكر الله و نحن أكبر.

٢- علي بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عن آبائه ع قال قال رسول الله ص أيها الناس إنكم في دار هدنة و أنتم على ظهر سفر و السير بكم سريع و قد رأيتم الليل و النهار و الشمس و القمر يبليان كل جديد و يقربان كل بعيد و يأتيان بكل موعود فأعدوا الجهاز لبعد المجاز- قال فقام المقداد بن الأسود فقال يا رسول الله و ما دار الهدنة قال دار بلاغ و انقطاع فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع و ماحل مصدق و من جعله أمامه قاده إلى الجنة و من جعله خلفه ساقه إلى النار و هو الدليل يدل على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم ظاهره أنيق و باطنه عميق له نجوم و على نجومه نجوم لا تحصى عجائبه و لا تبلى غرائبه فيه مصابيح الهدى و منار الحكمة و دليل على المعرفة لمن عرف الصفة فليجل جال بصره و ليبلغ الصفة نظره ينج من عطب و يتخلص من نشب فإن التفكر حياة قلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور فعليكم بحسن التخلص و قلة التربص

٣- علي عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن سماعة بن مهران قال قال أبو عبد الله ع إن العزيز الجبار أنزل عليكم كتابه و هو الصادق البار فيه خبركم و خبر من قبلكم و خبر من بعدكم و خبر السماء و الأرض و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم.

٤- محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن أبي الجارود قال قال أبو جعفر ع قال رسول الله ص أنا أول وافد على العزيز الجبار- يوم القيامة و كتابه و أهل بيتي ثم أمتي ثم أسألهم ما فعلتم بكتاب الله و بأهل بيتي.

٥- محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن أحمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن أبي عبد الله ع قال: إن هذا القرآن فيه منار الهدى و مصابيح الدجى فليجل جال بصره و يفتح للضياء نظره فإن التفكر حياة قلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور.

٦- علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي جميلة قال قال أبو عبد الله ع كان في وصية أمير المؤمنين ع أصحابه اعلموا أن القرآن هدى النهار و نور الليل المظلم على ما كان من جهد و فاقة

٧- علي عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عن آبائه ع قال: شكا رجل إلى النبي ص وجعا في صدره فقال ص استشف بالقرآن فإن الله عز و جل يقول- و شفاء لما في الصدور

٨- أبو علي الأشعري عن بعض أصحابه عن الخشاب رفعه قال قال أبو عبد الله ع ال و الله ال يرجع و الأمر و الخلافة إلى آل أبي بكر و عمر أبدا و ال و إلى بني أمية أبدا و ال في ولد طلحة و الزبير أبدا و ذلك أنهم نبذوا القرآن و أبطلوا السنن و عطلوا الأحكام و قال رسول الله ص- القرآن هدى من الضلال و تبيان من العمى و استقالة من العثرة و نور من الظلمة و ضياء من الأحداث و عصمة من الهلكة و رشد من الغواية و بيان من الفتن و بلاغ من الدنيا إلى الآخرة و فيه كمال دينكم و ما عدل أحد عن القرآن إلا إلى النار.

٩- حميد بن زياد عن الحسن بن محمد عن وهيب بن حفص عن أبي بصير قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن القرآن زاجر و آمر يأمر بالجنة و يزجر عن النار.

١٠- علي بن إبراهيم عن صالح بن السندي عن جعفر بن بشير عن سعد الإسكاف قال قال رسول الله ص أعطيت السور الطوال مكان التوراة و أعطيت المئين مكان الإنجيل و أعطيت المثاني مكان الزبور و فضلت بالمفصل ثمان و ستون سورة و هو مهيمن على سائر الكتب و التوراة لموسى و الإنجيل لعيسى و الزبور لداود

١١- أبو علي الأشعري عن محمد بن سالم عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ع قال: يجيء القرآن يوم القيامة في أحسن منظر إليه صورة فيمر بالمسلمين فيقولون هذا لرجل منا فيجوزهم إلى النبيين فيقولون هو منا فيجوزهم إلى الملائكة المقربين فيقولون هو منا حتى ينتهي إلى رب العزة عز و جل فيقول اي رب فلان بن فلان أظمأت هواجره و أسهرت ليله في دار الدنيا و فلان بن فلان لم أظمئ هواجره و لم أسهر ليله فيقول تبارك و تعالى أدخلهم الجنة على منازلهم فيقوم فيتبعونه فيقول للمؤمن اقرأ و ارقه فيقرأ و يرقى حتى يبلغ كل رجل منهم منزلته التي هي له فينزلها.

١٢- علي بن إبراهيم عن أبيه و عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد و سهل بن زياد جميعا عن ابن محبوب عن مالك بن عطية عن يونس بن عمار قال قال أبو عبد الله ع إن الدواوين يوم القيامة ثلاثة ديوان فيه النعم و ديوان فيه الحسنات و ديوان فيه السيئات فيقابل بين ديوان النعم و ديوان الحسنات فتستغرق النعم عامة الحسنات و يبقى ديوان السيئات فيدعى بابن آدم المؤمن للحساب فيتقدم القرآن أمامه في أحسن صورة فيقول اي رب أنا القرآن و هذا عبدك المؤمن قد كان يتعب نفسه بتلاوتي و يطيل ليله بترتيلي و تفيض عيناه إذا تهجد فأرضه كما أرضاني قال فيقول العزيز الجبار عبدي ابسط يمينك فيملؤها من رضوان الله العزيز الجبار و يملأ شماله من رحمة الله ثم يقال هذه الجنة مباحة لك فاقرأ و اصعد فإذا قرأ آية صعد درجة.

١٣- علي بن إبراهيم عن أبيه و علي بن محمد القاساني جميعا عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود عن سفيان بن عيينة عن الزهري قال قال علي بن الحسين ع ول مات من بين المشرق و المغرب لما استوحشت بعد أن يكون القرآن معي و كان ع إذا قرأ- مالك يوم الدين يكررها حتى كاد أن يموت.

١٤- علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد عن إسحاق بن غالب قال قال أبو عبد الله ع إذا جمع الله عز و جل الأولين و الآخرين إذا هم بشخص قد أقبل لم ير قط أحسن منه فإذا نظر إليه المؤمنون و هو القرآن قالوا هذا منا أحسن شيء رأيناه فإذا انتهى إليهم جاوزهم ثم ينظر إليه الشهداء حتى إذا انتهى إلى آخرهم جاوزهم فيقولون هذا القرآن فيجوزهم كلهم

حتى إذا انتهى إلى المرسلين فيقولون هذا القرآن فيجوزهم حتى ينتهي إلى الملائكة فيقولون هذا القرآن فيجوزهم ثم ينتهي حتى يقف عن يمين العرش فيقول الجبار و عزتي و جلالي ارتفاع مكاني لأكرمن اليوم من أكرمك و لأهينن من أهانك.(الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 596-٦٠٢)

فهرست مطالب موجود در کتاب فضل القرآن کافی نیز عبارتاند از:

باب فضل حامل القرآن ..... ص : ٦٠٣

باب من يتعلم القرآن بمشقة ..... ص : ٦٠٦

باب من حفظ القرآن ثم نسيه ..... ص : ٦٠٧

باب في قراءته ..... ص : ٦٠٩

باب البيوت التي يقرأ فيها القرآن ..... ص : ٦١٠

باب ثواب قراءة القرآن ..... ص : ٦١١

باب **قراءة القرآن في المصحف** ..... ص : ٦١٣

باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن ..... ص : ٦١٤

باب فيمن يظهر الغشية عند قراءة القرآن ..... ص : ٦١٦

باب في كم يقرأ القرآن و يختم ..... ص : ٦١٧

باب أن القرآن يرفع كما أنزل ..... ص : ٦١٩

باب فضل القرآن ..... ص : ٦١٩

باب النوادر ..... ص : ٦٢٧

فهرست مطالب کتاب القرآن بحارالانوار(جلد ٨٩)

كتاب القرآن

الباب الأول فضل القرآن، و اعجازه، و أنه لا يتبدل بتغير الزمان، و لا يتكرر بكثرة القراءة، و الفرق بين القرآن و الفرقان، و فيه: آيات، و: ٥٣- حديثا ١

في أن لله عز و جل حرمات ثلاثا: كتابه، و بيته، و عترة النبي صلى الله عليه و آله و سلم ١٢

في قول النبي صلى الله عليه و آله: اعطيت خمسا لم يعطهن نبي كان قبلي، و معنى: جوامع الكلم، و الفرق بين القرآن و الفرقان 1في ثلاثة نفر من الدهرية اتفقوا على أن يعارض ربع القرآن ١٦

الخطبة التي خطبها علي عليه السلام في القرآن ٢١

في أن عدد درج الجنة عدد آي القرآن، و بعض خطب علي عليه السلام ٢٢

فيما قاله رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في القرآن ٣١

الباب الثاني فضل كتابة المصحف و انشائه و آدابه، و النهى عن محوه بالبزاق، و فيه: 10-أحاديث ٣٤

فيما قاله رسول الله صلى الله عليه و آله في كتابة: بسم الله الرحمن الرحيم ٣٤

الباب الثالث كتاب الوحى و ما يتعلق بأحواله، و فيه: آية، و: أحاديث ٣٥

قصة عبد الله بن سعد، و كان كاتبا للوحي فارتد كافرا ٣٥

فيما قاله النبي صلى الله عليه و آله في معاوية بقوله: من أدرك هذا يومنا أمير ٣٦

العلة التي من أجلها كان معاوية و عبد الله بن سعد يكتبان الوحي و هما عدوان ٣٧

في كيفية نزول الآيات ٣٨

الباب الرابع ضرب القرآن بعضه ببعض و معناه، و فيه: حديث ٣٩

الباب الخامس أول سورة نزلت من القرآن و آخر سورة نزلت منه، و فيه: حديث ٣٩

في أن أول سورة نزلت كانت اقرأ و آخر سورة نزلت: الفتح ٣٩

الباب السادس عزائم القرآن، و فيه: حديث ٤٠

الباب السابع ما جاء في كيفية جمع القرآن و ما يدل على تغييره ٤٠

و فيه: رسالة سعد بن عبد الله الأشعري القمي في أنواع آيات القرآن في أن علیا عليه السلام جمع القرآن ٤٠

في قول عمر: إن في القرآن فضائح المهاجرين و الأنصار، فنؤلف القرآن و نسقط منه ما كان فيه فضيحة للمهاجرين و الأنصار ٤٢

ثالثة يشكون في القيامة، و أن القرآن نزل على سبعة أحرف ٤٩

في أن سورة الأحزاب كان أطول من سورة البقرة و لكن نقصوها ٥٠

في أن رسول الله صلى الله عليه و آله أمر علیا عليه السلام بتأليف القرآن، و قراءة القراء السبعة ٥٢

التحريف في الآيات ٦٠

في تأليف القرآن و أنه على غير ما أنزل الله عز و جل ٦٦

قصة أبي بصير الذي أسلم و هاجر إلى المدينة ٦٧

في أن ما بين الدفتين من القرآن جميعه كلام الله و ليس فيه شيء من كلام البشر، و أخبار النقصان أخبار آحاد. ٧٤

الباب الثامن أن للقرآن ظهرا و بطنا، و أن علم كل شيء في القرآن و أن علم ذلك كله عند الأئمة عليهم السلام و ال يعلمهم غيرهم الا بتعليمهم، و فيه: 84- حديث ٧٨

في قول رسول الله صلى الله عليه و آله: علي مع القرآن و القرآن مع علي ٨٠

في أن القرآن آمر و زاجر، و فيه: محكم و متشابه ٨١

في أن رسول الله صلى الله عليه و آله ورث من النبيين كلهم ٨٤

في قول الصادق عليه السلام: إني لأعلم ما في السماوات، و الأرضين، و الجنة، و النار، و ما كان و ما يكون: من كتاب الله ٨٦

في قول علي عليه السلام: ما من آية نزلت في بر أو بحر أو سهل أو جبل إلا و قد عرفت حيث نزلت، و في من أنزلت، و لو ثنيت لي وسادة لحكمت بين أهل التوراة بتوراتهم، و بين أهل الإنجيل بانجيلهم، و بين أهل الزبور بزبورهم، و بين أهل الفرقان بفرقانهم ٨٧

في أن المفسرين أخذوا التفسير من علي عليه السلام ٩٢

في أن للقرآن بطنا و للبطن بطن، و له ظهر و للظهر ظهر ٩٥

في أن القرآن على أربعة أشياء: العبارة، و الإشارة، و اللطائف، و الحقائق ١٠٣

في علم علي عليه السلام بالقرآن و ما روى ابن عباس عنه عليه السلام ١٦٤

العلة التي من أجلها قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ١٠٦

الباب التاسع فضل التدبر في القرآن، و فيه: ٧- أحاديث ١٠٦

معنى قوله تعالى: «و من يؤت الحكمة» و الحكمة: المعرفة بالقرآن ... ١٠٦

الباب العاشر تفسير القرآن بالرأي و تغييره، و فيه: ٢٣- حديثا ١٠٧

في خوف رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن ثلاث: زلة عالم، و جدال منافق بالقرآن و تأويله، و ظهور المال في المسلمين، و من لعنهم الرسول صلى الله عليه و آله ١٠٨

فيمن فسر سلم القرآن برأيه ١١٠

الباب الحادي عشر كيفية التوسل بالقرآن، و فيه: 5 أحاديث ١١٢

الصلاة و التوسل بالقرآن لمن كان له دين أو ظلم ظالم، أو حزن عن أمر ١١٢

الباب الثاني عشر أنواع آيات القرآن، و انسخها و منسوخها، و ما نزل في الأئمة عليهم السلام منها، و فيه: آيات، و: ١٣- حديثا ١١٤

في أن القرآن على أربع: ربع في الأئمة عليهم السلام، و ربع في عدوهم و عدو من كان قبلهم، و ربع في فرائض و أحكام، و ربع في سنن و أمثال ١١٤

...

الباب السادس عشر المسافة بالقرآن الى أرض العدو، و فيه: حديث ١٧٥

الباب السابع عشر الحلف بالقرآن، و فيه النهى عن الحلف بغير الله، و فيه: حديث ١٧٥

الباب الثامن عشر فوائد آيات القرآن و التوسل بها، و فيه: آيتان، و: 8- أحاديث ١٧٥

الباب التاسع عشر فضل حامل القرآن و حافظه و حامله و العامل به، و لزوم اكرامهم، و أرزاقهم، و بيان أصناف القراء، و فيه: 36- حديثا ١٧٧

في أن القراء على ثلاثة، و قول علي عليه السلام: احذروا على دينكم ثلاثة ١٧٨

الباب العشرون ثواب تعلم القرآن، و تعليمه، و من يتعلمه بمشقة، و عقاب من حفظه ثم نسيه، و فيه: ثلاث آيات، و: ١٧- حديثا ١٨٥

فيمن تعلم القرآن ثم نسيه ١٨٧

فيمن علم ولده القرآن ١٨٨

الباب الحادي و العشرون قراءة القرآن بالصوت الحسن، و فيه: ١٨- حديثا ١٩٠

في قول رسول الله صلى الله عليه و آله: اقرءوا القرآن بلحون العرب و أصواتهم، و إياكم و لحون أهل الفسق، و سيجيء قوم من بعدي يرجعون بالقرآن ترجيع الغناء ١٩٠

في قول رسول الله صلى الله عليه و آله: ليس منا من لم يتغن بالقرآن، و في الذيل بيان و شرح و توضيح و ما ينبغي للمقام ١٩١

الباب الثاني و العشرون كون القرآن في البيت و ذم تعطيله، و فيه: ٦- أحاديث ١٩٥

ثلاثة يشكون إلى الله: المسجد، و العالم، و المصحف ١٩٥

الباب الثالث و العشرون فضل قراءة القرآن عن ظهر القلب، و في المصحف، و ثواب النظر إليه، و آثار القراءة، و فوائدها، و فيه: ٣٨- حديثا ١٩٦

في من قرء مائة آية، و النظر إلى علي عليه السلام، و الوالدين، و المصحف، و الكعبة عبادة ١٩٩

في أن من كان به رمد فليدم النظر إلى المصحف ٢٠١

في أن القرآن في شفاء، فمن لم يشفه القرآن فلا شفاء له ٢٠٣

الباب الرابع و العشرون في كم يقرأ القرآن و يختم، و معنى الحال المرتحل و فضل ختم القرآن، و فيه: 8- أحاديث ٢٠٤

في قول الرضا عليه السلام: يختم القرآن في كل ثلاث، و معنى: الحال المرتحل ٢٠٤

الباب الخامس و العشرون أدعية التوالة، و فيه: 9- أدعية ٢٠٦

الدعاء عند أخذ المصحف و عند الفراغ، و ما يقال في سجدة العزائم ٢٠٧

الباب السادس و العشرون آداب القراءة و أوقاتها و ذم من يظهر الغشية عندها، و فيه: آيات، و: ٢٨- حديثا ٢٠٩

معنى قوله تعالى: «و رتل القرآن ترتيلا»، و معنى: الهمز، و في الذيل بيان ٢١٠

سبعة لا يقرءون القرآن، و المراء بالسواك ٢١٢

معنى: أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم ٢١٤

الباب السابع و العشرون ما ينبغي أن يقال عند قراءة بعض الآيات و السور، و فيه: ١٣- حديثا ٢١٧

في ما يقرأ بعد المسبحات، و بعد: و التين، و في الذيل بيان و توضيح ٢١٧

في ما يقرأ بعد: التوحيد، و الجحد، و و التين، و لا اقسم، و الجمعة، و الفاتحة، و المرسلات، و أ ليس ذلك بقادر، و أعلى ٢١٨

الباب الثامن و العشرون فضل استماع القرآن و لزومه و آدابه، و فيه: آيات، و: ٧- أحاديث ٢٢٠

أبواب فضائل سور القرآن، و آياته و ما يناسب ذلك من المطالب

از باب ٢٩ بيان فضيلت سور مختلف به تفصيل

...

الباب السادس و العشرون و المائة الدعاء عند ختم القرآن، و فيه: دعاء واحد ٣۶٩

الباب السابع و العشرون و المائة متشابهات القرآن، و تفسير المقطعات، و أنه نزل بإياك أعني و اسمعي يا جارة، و أن فيه عاما و خاصا، و ناسخا و منسوخا، و محكما و متشابها، و فيه: آية، و: ٢۶- حديثا ٣٧٣

إلى هنا إلى هنا انتهى الجزء التاسع و الثمانون و هو الجزء الأول من المجلد التاسع عشر حسب تجليد المؤلف رحمة الله تعالى عليه و علينا

فهرس الجزء التسعين

[تتمة كتاب القرآن]

الباب الثامن و العشرون و المائة ما ورد عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه في أصناف آيات القرآن، و أنواعها، و تفسير بعض آياتها برواية النعماني، و هي رسالة من فاتحتها الى خاتمتها ١

...

الباب التاسع و العشرون و المائة احتجاجات أمير المؤمنين صلوات الله عليه على الزنديق المدعي للتناقض في القرآن و أمثاله 98

الباب الثلاثون و المائة النوادر و فيه تفسير بعض الآيات 142(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج١١٠، ص: ٢٥۴-٢٧٧)

[4] 15- عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن عبد الله بن جندب عن سفيان بن السمط قال: سألت أبا عبد الله ع- عن تنزيل القرآن قال اقرءوا كما علمتم.(الكافي (ط - الإسلامية) ج٢ - ص٦٣١)

١- عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن بعض أصحابه عن أبي الحسن ع قال: قلت له جعلت فداك إنا نسمع الآيات في القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها و لا نحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم فهل نأثم فقال لا اقرءوا كما تعلمتم فسيجيئكم من يعلمكم (الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج٢ ؛ ص٦١٩)

٢٣- محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن عبد الرحمن بن أبي هاشم عن سالم بن سلمة قال: قرأ رجل على أبي عبد الله ع و أنا أستمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرأها الناس فقال أبو عبد الله ع **كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرأ الناس** حتى يقوم القائم ع فإذا قام القائم ع قرأ كتاب الله عز و جل على حده و أخرج المصحف الذي كتبه علي ع و قال أخرجه علي ع إلى الناس حين فرغ منه و كتبه فقال لهم هذا كتاب الله عز و جل كما أنزله الله على محمد ص و قد جمعته من اللوحين فقالوا هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا حاجة لنا فيه فقال أما و الله ما ترونه بعد يومكم هذا أبدا إنما كان علي أن أخبركم حين جمعته لتقرءوه.(الكافي (ط - الإسلامية) ج2 633)

٣- حدثنا محمد بن الحسين عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن هاشم عن سالم بن أبي سملة [سلمة] قال: قرأ رجل على أبي عبد الله ع و أنا أسمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرؤها الناس فقال أبو عبد الله ع مه مه كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم فإذا قام فقرأ كتاب الله على حده و أخرج المصحف الذي كتبه علي ع و قال أخرجه علي ع إلى الناس حيث فرغ منه و كتبه فقال لهم هذا كتاب الله كما أنزل الله على محمد و قد جمعته بين اللوحين قالوا هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا حاجة لنا فيه قال أما و الله لا ترونه بعد يومكم هذا أبدا إنما كان علي أن أخبركم به حين جمعته لتقرءوه.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ج١ ١٩٣)

٣- حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال حدثني الحسين بن الحسن قال حدثني بكر بن زياد عن عبد العزيز بن المهتدي قال: سألت الرضا ع عن التوحيد فقال كل من قرأ قل هو الله أحد و آمن بها فقد عرف التوحيد قلت كيف يقرؤها قال كما يقرأ الناس و زاد فيه كذلك الله ربي كذلك الله ربي كذلك الله ربي.(التوحيد (للصدوق) 284 40 باب أدنى ما يجزئ من معرفة التوحيد)

و منهم العلماء بالقراءات

أحمد بن حنبل و ابن بطة و أبو يعلى في مصنفاتهم عن الأعمش عن أبي بكر بن عياش في خبر طويل أنه قرأ رجلان ثلاثين آية من الأحقاف فاختلفا في قراءاتهما فقال ابن مسعود هذا الخلاف ما أقرؤه فذهبت بهما إلى النبي فغضب و علي عنده فقال علي رسول الله يأمركم أن تقرءوا كما علمتم

و هذا دليل على علم علي بوجوه القراءات المختلفة(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج٢ ؛ ص٤٢)

٢٨٦- أبو الحسين بن عبيد الله عن ابن أبي يعفور قال: دخلت على أبي عبد الله ع و عنده نفر من أصحابه فقال لي يا ابن أبي يعفور هل قرأت القرآن؟ قال قلت نعم هذه القراءة قال عنها سألتك ليس عن غيرها قال فقلت نعم جعلت فداك و لم قال لأن موسى ع حدث قومه بحديث لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمصر فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم و لأن عيسى ع حدث قومه...(الزهد ؛ النص ؛ ص١٠٤)

۱۷۴- ين، كتاب حسين بن سعيد و النوادر أبو الحسن بن عبد الله عن ابن أبي يعفور قال: دخلت على أبي عبد الله ع و عنده نفر من أصحابه فقال لي يا ابن أبي يعفور هل قرأت القرآن قال قلت نعم هذه القراءة قال عنها سألتك ليس عن غيرها قال فقلت نعم جعلت فداك و لم قال لأن موسى ع حدث قومه بحديث لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمصر فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم و لأن عيسى ع حدث قومه بحديث فلم يحتملوه عنه ....فخرجوا عليه بتكريت فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم و هو قول الله عز و جل فآمنت طائفة من بني إسرائيل و كفرت طائفة فأيدنا الذين آمنوا على عدوهم فأصبحوا ظاهرين- » و إنه أول قائم يقوم منا أهل البيت يحدثكم بحديث لا تحتملونه فتخرجون عليه برميلة الدسكرة فتقاتلونه فيقاتلكم فيقتلكم و هي آخر خارجة تكون الخبر.

بيان: قوله و لم أي و لم لم تسألني عن غير تلك القراءة و هي المنزلة التي ينبغي أن يعلم فأجاب ع بأن القوم لا يحتملون تغيير القرآن و لا يقبلونه و استشهد بما ذكر.) بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۵۲ ؛ ص۳۷۵)

۷۴باب وجوب القراءة في الصلاة و غيرها بالقراءات السبعة المتواترة دون الشواذ و المروية

۷۶۳۰- ۱- محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن عبد الرحمن بن أبي هاشم عن سالم أبي سلمة قال: قرأ رجل على أبي عبد الله ع و أنا أستمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرؤها الناس فقال أبو عبد الله ع كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم- فإذا قام القائم قرأ كتاب الله على حده و أخرج المصحف الذي كتبه علي ع الحديث.

...

۷۶۳۳- ۴- و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن (داود بن فرقد) و المعلى بن خنيس جميعا قالا كنا عند أبي عبد الله ع فقال:- إن كان ابن مسعود لا يقرأ على قراءتنا فهو ضال ثم قال أما نحن فنقرؤه على قراءة أبي.

۷۶۳۴- ۵- الفضل بن الحسن الطبرسي في مجمع البيان نقلا عن الشيخ الطوسي قال روي عنهم ع جواز القراءة بما اختلف القراء فيه.

۷۶۳۵- ۶- «۱» محمد بن علي بن الحسين في كتاب الخصال عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن أحمد بن هلال عن عيسى بن عبد الله الهاشمي عن أبيه عن آبائه ع قال: قال رسول الله ص أتاني آت من الله فقال إن الله يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله يأمرك [أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله يأمرك] أن تقرأ القرآن على سبعة أحرف.) وسائل الشيعة ؛ ج۶ ؛ ص۱۶۲-۱۶۳)

برای مشاهده تفصیلی موارد به سایت فدکیه، صفحه مباحث علوم قرآنی، صفحه «فلیقرأ کل رجل منکم کما علّم» مراجعه فرمایید.

[بررسی شبهه تحریف قرآن]

[روایات موهم تحریف؛ مشترک فریقین]

ولی روایاتی در فضای کتب، غیر مأنوس عموم مردم هست که شیعه و سنی در آنها مشترک هستند،

[امتیاز شیعه از سنّی]

اما در یک جهت تفاوت دارند، و همین جهت، سبب کسب تجربه هزار ساله برای علمای اهل سنت شده است، و آن تفاوت، جهت ِفلش این روایات نسبت به معتقدات و فرهنگ هر یک از شیعه و سنی است!

[روایات: موافق با مرام شیعه]

جهت فلش این روایات، ناخوشایند فرهنگمداران اهل سنت است، و با مسیر سقیفه هماهنگ نیست، و برعکس، جهت فلش آنها برای شیعه خوشایند است! و هیچ احساس انگیزه نمیکنند تا دست و پا کنند!

وقتی مثلا در نقل خود اهل سنت ببینند که ابن مسعود بگوید: ما در زمان رسول الله میخواندیم [1]! محال است یک شیعه بر آشفته شود! چون به قضیه غدیر یقین دارد و وقتی تایدی اینچنینی از کتب اهل سنت ببیند چرا توجیه کند؟!

[تجربه هزار ساله اهل سنت]

و علمای اهل سنت از همین نکته، بهره وافی برده و شمشیر تیزی آماده کرده تا از مشترک بین طرفین، به نفع خود، طرف را محو کنند! و در قرن سوم فضا این گونه نبود، و توضیح خواهم داد،

[شمشیر تیز برای شیعه/ مخمل نرم برای سنّی]

و خلاصه همین امر مشترک، برای یک طرف، نسخ تلاوت و عرضه اخیره و عدم اطلاع از نسخ و ... است! اما برای طرف مقابل، کفر است! غلط میکند که در روایات کتب خودش احتمال نسخ و عرضه اخیره و احتمال تفسیر و تاویل مذکور در حاشیه مصحف بدهد[2]! نه نه! حتما قول به تحریف است و کفر است! و تک تک افراد شیعه تقیه میکنند که به مصحف شریف احترام میگذارند!

انگیزه من از نوشتن، این بوده است که بگویم شیعه و سنی در منابع اصیل بحث، مشترک هستند، ولی از ابتدای قرن چهارم که بر خلاف سابق، شیعه قدرت حکومتی توسط آلبویه و فاطمیین پیدا کردند، علمای اهل سنت تا کنون یک تجربه هزار ساله کسب کردند! یک خط کشی

ظریف فرهنگی لازم بوده و انجام گرفته است! اما بعض آقایان بدون توجه به این اشتراک و این امتیاز! از این اشتراک بهره میبرند اما از این امتیاز غافل هستند!

---

[1] مقصود، این روایت است که ابن مسعود میگوید ما آیه تبلیغ را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به این صورت میخواندیم:«ای ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین». این روایت را سیوطی در الدرّ المنثور نقل میکند

وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم {يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك} أن علياً مولى المؤمنين {وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس}(کتاب الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ٣، ص ١١٧)

شوکانی نیز این روایت را بدون تعرض نقل کرده است:

وقد أخرج عبد بن حميد وابن جرير وابن أبي حاتم وأبو الشيخ عن مجاهد قال: لما نزلت بلغ ما أنزل إليك من ربك قال: يا رب إنما أنا واحد كيف أصنع؟ يجتمع علي الناس، فنزلت وإن لم تفعل فما بلغت رسالته. وأخرج أبو الشيخ عن الحسن أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «إن الله بعثني برسالته فضقت بها ذرعا، وعرفت أن الناس مكذبي، فوعدني ليبلغن أو ليعذبني، فأنزلت يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك. وأخرج ابن جرير وابن أبي حاتم عن ابن عباس في قوله: وإن لم تفعل فما بلغت رسالته يعني إن كتمت آية مما أنزل إليك لم تبلغ رسالته. وأخرج ابن أبي حاتم وابن مردويه وابن عساكر عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك على رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم في علي بن أبي طالب رضي الله عنه. وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك- إن علياً مولى المؤمنين- وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس» (کتاب فتح القدير للشوكاني، ج ٢، ص ٦٩)

در کتاب فتح البیان نیز همین روایت نقل شده است:

عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية يوم غدير خم في علي بن أبي طالب، وعن ابن مسعود قال كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك إن علياً مولى المؤمنين (١) وإن لم تفعل فما بلغت رسالته) وعن الحسن أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال إن الله بعثني برسالة فضقت بها ذرعا وعرفت أن الناس مكذبي فوعدني لأبلغن أو ليعذبني فأنزلت يا أيها الرسول الآية. (کتاب فتح البيان في مقاصد القرآن، ج ٤، ص ١٩)

در تعلیقه کتاب آمده است: هذا والذي قبله من دسائس الشيعة **لیت المؤلف أراحنا منه**!

و از عجائب اینکه در دائره المعارف تفسیر روایی که اخیراً در عربستان سعودی به چاپ رسیده است، این روایت دقیقاً زیر آیه قرار گرفته است:

{يأأيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين (٦٧)}

[قراءات]

۲۳۰۵۰ - عن عبد الله بن مسعود، قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: (آيأيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك أن عليا مولى المؤمنين وإن لم تفعل فما بلغت) (كتاب موسوعة التفسير المأثور، ج ۷، ص ۶۹۱)

برای بررسی تفصیلی این روایت به سایت فدکیه، صفحه حدیث کنا نقرأ ابن مسعود مراجعه فرمایید.

[2] این ها توجیهاتی است که از قرن چهارم به بعد و در مقام توجیه اناسازگاری های موجود در کتب متقدمین از جمله صحیحین با مصحف عثمانی صورت گرفته است، به این صورت که بسیاری از قرائات این گونه در کلمات شراح حمل بر نسخ یا تفسیری بودن می شود.

به عنوان نمونه ابن حجر در آیه سوم سوره لیل که طبق قرائت ابن مسعود و ابوالدرداء در صحیح بخاری و مسلم «و الذكر و الانثى» بدون عبارت« ما خلق» می باشد، چنین می گوید: ثم هذه القراءة لم تنقل إلا عمن ذكر هنا ومن عداهم قرؤوا وما خلق الذكر والأنثى وعليها استقر الأمر مع قوة إسناد ذلك إلى أبي الدرداء ومن ذكر معه ولعل هذا مما نسخت تلاوته ولم يبلغ النسخ أبا الدرداء ومن ذكر معهمعه والعجب من نقل الحفاظ من الكوفيين هذه القراءة عن علقمة وعن بن مسعود وإليهما تنتهي القراءة بالكوفة ثم لم يقرأ بها أحد منهم وكذا أهل الشام حملوا القراءة عن أبي الدرداء ولم يقرأ أحد منهم بهذا **فهذا مما يقوي أن التلاوة بها نسخت**

این در حالی است که خود او چند سطر قبل از این گفته بود:

مردويه وفي هذا بيان واضح أن قراءة بن مسعود كانت كذلك والذي وقع في غير هذه الطريق أنه قرأ والذي خلق الذكر والأنثى كذا في كثير من كتب القراءات الشاذة وهذه القراءة لم يذكرها أبو عبيد الا عن الحسن البصري وأما بن مسعود فهذا الإسناد المذكور في الصحيحين عنه من أصح الأسانيد يروي به الأحاديث وقوله كيف سمعته أي بن مسعود يقرأ والليل إذا يغشى قال علقمة والذكر والأنثى في رواية سفيان فقرأت والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى والذكر والأنثى وهذا صريح في أن بن مسعود كان يقرؤها كذلك(كتاب فتح الباري لابن حجر، ج ۸، ص ۷۰۷)

ای قرطبی در مورد زیادتی« و رهطک منهم المخلصین» در سوره شعراء –بنا بر نقل بخاری و مسلم- چنین می‌گوید:

قال القرطبي لعل هذه الزيادة كانت قرآنا فنسخت تلاوتها (كتاب فتح الباري لابن حجر، ج ۸، ص ۵۰۲)

بغا، محقق کتاب صحیح بخاری نیز چنین توجیه می‌کند:

(ورهطك منهم المخلصين) تفسير لقوله: {وأنذر عشيرتك الأقربين} أو: هي قراءة شاذة، وقيل: كانت قراءة ثم نسخت(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص ۱۹۰۲)

جالب اینجاست که بخاری صریحاً هر دو عبارت را تعبیر به آیه می‌کند: لما نزلت هذه الآية: {وأنذر عشيرتك الأقربين} [٢٦/الشعراء/ الآية-٢١٤] ورهطك منهم المخلصين. خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صعد الصفا.(همان)

وی در جای دیگر نیز در توجیه قرائت ابن مسعود که به جای کالعهن المنفوش، کالصوف المنفوش قرائت کرده است آن را حمل به تفسیر می‌کند:

(كالعهن) وه الصوف كما قرأ عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، وقراءته غير مشهورة، بل هي شاذة، فتعتبر تفسيرا لا قرآنا(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص۱۸۹۸)

اين در حالي است كه بخاري خود صريحاً مي‌گويد: وقرأ عبد الله: كالصوف.(همان)

مقصود از عرضه اخيره نيز مرتبه آخري است كه جبرئيل امين قرآن را به وجود نازنين رسول خدا صلي الله عليه و آله عرضه كرده است. توضيح بيشتر را به زيبايي مي‌توان در اين سؤال و پاسخ يافت:

السؤال

كيف نجمع بين أن من أنكر أو زاد حرفا في كتاب الله فإنه يكفر، وبين بعض القراءات التي يكون فيها زيادة أو تغيير في بعض الكلمات؟

الجواب

القراءات ثابتة عن النبي صلى الله عليه وسلم، وفي الحديث: (إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف فاقرءوا ما تيسر منه) فالحروف التي نزل بها جبرائيل سبعة، والقراءات السبع داخلة في حرف واحد، وهو الحرف الذي كان في العرضة الأخيرة أي: عرضة جبريل في السنة الأخيرة، والخليفة الراشد عثمان رضي الله عنه جمع الناس على حرف واحد، وهو الحرف الذي كان في العرضة الأخيرة، والقراءات السبع كلها داخلة في هذا الحرف، يعني: ما يقال: إنها زيادة، القراءات كلها ثابتة بالوحي، **ولكن من زاد حرفا في كتاب الله ليس من الحروف السبعة التي نزلت بالوحي، وليس من القراءات الثابتة فهذا وهو الذي يكفر.**(كتاب شرح عقيدة السلف وأصحاب الحديث الراجحي، ج ۵، ص ۲۳)

و طبيعتاً طبق چنين نقلي يكي از اولين كساني كه بايد تكفير نمود، خود جناب بخاري است كه در كتاب خود حدّاقل ۱۶ مورد از قرائات مخالف با مصحف عثمان را نقل كرده است (در ادامه تمامي اين موارد را به تفصيل ارائه خواهيم كرد)

اين در حالي است كه ابن مسعود مي گفته است: اگر كسي را مي‌شناختم كه از من اطلاع بيشتري نسبت به عرضه اخيره قرآن داشته باشد، نزد او مي‌شتافتم.

۵۰۰۲- حدثنا عمر بن حفص، حدثنا أبي، حدثنا الأعمش، حدثنا مسلم، عن مسروق، قال: قال عبد الله رضي الله عنه: «والله الذي لا إله غيره، ما أنزلت سورة من كتاب الله إلا أنا أعلم أين أنزلت، ولا أنزلت آية من كتاب الله إلا أنا أعلم فيم أنزلت، ولو أعلم أحدا أعلم مني بكتاب الله، تبلغه الإبل لركبت إليه»

[۵۰۰۲] قوله قال عبد الله في رواية قطبة عن الأعمش عند مسلم عن عبد الله بن مسعود قوله والله في رواية جرير عن الأعمش عند بن أبي داود قال عبد الله لما صنع بالمصاحف ما صنع والله إلخ قوله فيمن أنزلت في رواية الكشميهني فيما أنزلت ومثله في رواية قطبة وجرير قوله ولو أعلم أحدا أعلم مني بكتاب الله تبلغه الإبل في رواية الكشميهني تبلغنيه وهي رواية جرير قوله لركبت إليه تقدم في الحديث الثاني بلفظ لرحلت إليه والأبي عبيدة من طريق بن سيرين نبئت أن بن مسعود قال ولو أعلم أحدا تبلغنيه الإبل أحدث عهدا بالعرضة الأخيرة مني لأتيته أو قال لتكلفت أن آتيه وكأنه احترز بقوله تبلغنيه الإبل عمن لا يصل إليه على الرواحل إما لكونه كان لا يركب البحر فقيد بالبر وأن كان جازما بأنه لا أحد يفوقه في ذلك

من البشر فاحترز عن سكان السماء وفي الحديث جواز ذكر الإنسان نفسه بما فيه من الفضيلة بقدر الحاجة ويحمل ما ورد من ذم ذلك على من وقع ذلك منه فخرا وأو إعجابا الحديث الخامس حديث أنس ذكره من وجهين(فتح الباري، ج ٩، ص ٥٠)

[اختلاف مصاحف در کتب عامه]

پس فعلا ادعای بنده این است طبق صحیحترین روایات و کتب نزد اهل سنت، پیش از قضیه واضح اختلاف قرائات، مسأله **اختلاف مصاحف** مطرح بوده و تا قبل از قرن چهارم حساسیتی از اهل سنت راجع به اختلاف مصاحف موجود نبوده، و حساسیت بعد از دستیابی شیعه به قدرت حکومتی در قرن چهارم کم کم شروع میشود.

[۱.منهم من بدّل تبدیلا]

اولین موردی که عرض میکنم تا در خصوص آن بحث کنیم این روایت است:

> **«ذكر الإخبار عما يجب على المرء من التصبر تحت ظلال السيوف في سبيل الله**
>
> **4772 - أخبرنا الحسن بن سفيان، قال: حدثنا هدبة بن خالد، قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن ثابت، عن أنس، أن أنس بن النضر تغيب عن قتال بدر، وقال: تغيبت عن أول مشهد شهده النبي صلى الله عليه وسلم، والله لئن أراني الله قتال ليرين ما أصنع، فلما كان يوم أحد انهزم أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، وأقبل سعد بن معاذ يقول: أين أين؟ فوالذي نفسي بيده، إني لأجد ريح الجنة، دون أحد، قال: فحمل، فقاتل، فقتل فقال سعد: والله يا رسول الله، ما أطقت، ما أطاق، فقالت أخته: والله ما عرفت أخي إلا بحسن بنانه، وجد فيه بضع وثمانون جراحة ضربة سيف، ورمية سهم، وطعنة رمح، فأنزل الله {من المؤمنين رجال صدقوا، ما عاهدوا الله عليه، فمنهم من قضى نحبه، ومنهم من ينتظر، وما بدلوا تبديلا} [الأحزاب: 23] ، قال حماد: «وقرأت في مصحف أبي: ومنهم من بدل تبديلا» (٢) . [3: 64]**
>
> ---
>
> (٢) إسناده صحيح على شرط مسلم، رجاله ثقات رجال الشيخين غير حماد بن سلمة، فمن رجال مسلم.(هذا التصحيح من شعيب و صححه الالبانی مطلقا[1])»

ملاحظه فرمایید که بعد از پانزده قرن، دو متخصّص علم حدیث اهل سنّت با همه سختگیریها[2]، این حدیث را تصحیح کردهاند، مفاد حدیث، شوخی بردار نیست! چون نقل یک کلام نیست بلکه حمّاد که مورد اعتماد اهل سنت است[3] (و نزدیک صدر اول است و با یک واسطه از صحابی نقل

می‌کند) می‌گوید با چشم خودم در مصحف أبی‌ّ دیدم که به جای (**و ما بدّلوا تبدیلا**ً) آمده: (**و منهم من بدّل تبدیلا**ً).

و اگر (**قال حماد**) گفته ده‌به بن خالد باشد صحت نقل واضح است و اگر گفته ابن حبان باشد طبق قاعده تعلیق جازم در صحیح[4]، نیز نقل صحیح است.

ملاحظه فرمایید که سی سال از عمر ابن حبان[5] در قرن سوم است و در همین زمان تازه بذر حکومت فاطمیین ریخته می‌شود، ابن حبّان بدون مشکلی این را از حماد نقل می‌کند و با فره‌نگ رائج آن زمان منافاتی نداشته، و نیز ساکن دائم بغداد نبوده تا مثلا احساس ابوبکر ابن الانباری را در کتاب (**الرد علی من خالف مصحف عثمان**[6]) داشته باشد،

[۲. روایات صحیح بخاری]

به یاد دارم بلوشی در کانال مستقله به جای جواب از این روایات می‌گفت شما یک عالم اهل سنت بیاورید که قائل به تحریف باشد!

بدون شک این عالم، شخص امام بخاری اهل سنت است[7]!

بنده استشهاد او را به نحو تعلیق جازم در سایت شبکه الدفاع عن السنه مطرح کردم، و مشرف گرامی (ویندوز1) چندین ماه است وعده جواب به بنده داده و چندی پیش یادآوری کردم و گفتند فراموش کردم و فرصت شود جواب می‌دهم.

به هر حال اینجا هم مطرح می‌کنم تا ببینید به هیچ وجه توجیه‌بردار نیست که بخاری قائل به تحریف است.

[۳. قرائت ابن شنبوذ در نماز]

[لقد نصرکم الله ببدر بسیف علیّ]

ابن شَنَبوذ در بغداد در نماز جماعت قرائت می‌کرد: و لقد نصرکم الله ببدر بسیف علیّ و انتم أذلة[8]،

[هذا صراط علیّ مستقیم]

و یا : هذا صراط علیّ مستقیم[9]!

[ابن شنبوذ]

ابن شنبوذ یکی از بزرگترین عالمان اهل سنت در طلیعه قرن چهارم، است که قائل به تحریف قرآن بود و ابن الانباری رده بر او نوشت و اینقدر او را آزار دادند تا توبه کرد و به قولی در زندان مرد[10]!

به نقل قرطبی، ابن الانباری می‌گوید اول کسی که چنین فاجعه عظمی را رقم زده!! این شخص معاصر ماست که اسم نمی‌برد !! اما خطیب بغدادی می‌گوید منظورش ابن شنبوذ است !.

و این اولین برخورد با چنین عالمانی بود چون از قدرت گرفتن شیعه احساس خطر شد، اما قبل آن، فرهنگ رائج تمام علما بود و لذا ذهبی که رمز مطلب را توجه نکرده می‌گوید نمی‌دانم چرا با ابن شنبوذ چنین برخورد کردند و حال آنکه قدیماً و حدیثاً همین کار او، رسم علما بود[11]!

این فضا بین علمای اهل سنت نبود، آنها همه روایات مثبت صریح امامت را تلاوت می‌کردند، اما با احساس خطر از قدرت حکومتی شیعه که تنها چند سال بعد معز الدولة در بغداد روز عید غدیر را جشن عام اعلام کرد[12]، خط کشی و برخورد خشن با امثال ابن شنبوذ شروع شد!

[کلمات علماء اهلسنت در مورد ابن شنبوذ]

[قرطبی]

> **قال الإمام أبو بكر محمد بن إلقاسم بن بشار بن محمد الأنباري: و لم يزل أهل الفضل و العقل يعرفون من شرف القرآن و علو منزلته، ما يوجبه الحق و الإنصاف و الديانة، و ينفون عنه قول المبطلين، و تمويه الملحدين و تحريف الزائغين، حتى نبغ في زماننا هذا زائغ زاغ عن الملة و هجم على الأئمة بما يحاول به إبطال الشريعة التي لا يزال الله يؤيدها، و يثبت أسها، و ينمي فروعها، و يحرسها من معايب أولى الجنف و الجور، و مكايد أهل العداوة و الكفر. فزعم أن المصحف الذي جمعه عثمان رضي الله عنه باتفاق أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم على تصويبه فيما فعل لا يشتمل على جمع القرآن، إذ كان قد سقط منه خمسمائة حرف، قد قرأت ببعضها و سأقرأ ببقيتها، فمنها:" و العصر و نوائب الدهر" ..... و ذكر مما يدعي حروفا كثيرة. و ادعى أن عثمان و الصحابة رضي الله عنهم زادوا في القرآن ما ليس فيه، فقرأ في صلاة الفرض و الناس يسمعون:" الله الواحد الصمد" فأسقط من القرآن" قُلْ هُوَ" و غير لفظ ..... و حكى لنا آخرون عن آخرين أنهم سمعوه يقرأ:" و لقد نصركم الله ببدر بسيف علي و أنتم أذلة". و روى هؤلاء أيضا لنا عنه قال:" هذا صراط علي مستقيم[13]**
>
> > **و- أسند أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار بن محمد الأنباري النحوي اللغوي في كتاب" الرد على من خالف مصحف عثمان" عن عبد الله بن مسعود قال قال: رسول الله صلى الله عليه و- سلم:" إن هذا القرآن مأدبة الله فتعلموا من مأدبته ما استطعتم[14]**

[خطیب بغدادی]

ابن شنبوذ

٧٢- محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت أبو الحسن المقرئ المعروف بابن شنبوذ حدث عن أبي مسلم الكجي، وبشر بن موسى، وعن محمد بن الحسين الحبيني، وإسحاق بن إبراهيم الدبري، وعبد الرحمن بن جابر الكلاعي الحمصي، وعن خلق كثير من شيوخ الشام ومصر.
روى عنه: أبو بكر بن شاذان، ومحمد بن إسحاق القطيعي، وأبو حفص بن شاهين، وغيرهم.
وكان قد تخير لنفسه حروفا من شواذ القراءات تخالف الإجماع، فقرأ بها.
فصنف أبو بكر ابن الأنباري وغيره كتابا في الرد عليه.

أَخْبَرَنِي إبراهيم بن مخلد فيما أذن أن أرويه عنه، قَالَ: أخبرنا إسماعيل بن علي الخطبي في كتاب " التاريخ "، قَالَ: اشتهر ببغداد أمر رجل يعرف بابن شنبوذ، يقرئ الناس ويقرأ في المحراب بحروف يخالف فيها المصحف، مما يروى، عن عبد الله بن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما مما كان يقرأ به قبل جمع المصحف الذي جمعه عثمان بن عفان، ويتبع الشواذ فيقرأ بها، ويجادل، حتى عظم أمره وفحش، وأنكره الناس.

فوجه السلطان فقبض عليه يوم السبت لست خلون من ربيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلاث مائة، وحمل إلى دار الوزير محمد بن علي، يعني: ابن مقلة، وأحضر القضاة والفقهاء والقراء وناظره، يعني: الوزير، بحضرتهم، فأقام على ما ذكر عنه ونصره، واستنزله الوزير عن ذلك فأبى أن ينزل عنه، وأ يرجع عما يقرأ به من هذه الشواذ المنكرة التي تزيد على المصحف وتخالفه، فأنكر ذلك جميع من حضر المجلس، وأشاروا بعقوبته ومعاملته بما يضطره إلى الرجوع.
فأمر بتجريده وإقامته بين الهنبازين وضربه بالدرة على قفاه، فضرب نحو العشرة ضربا شديدا فلم يصبر، واستغاث وأذعن بالرجوع والتوبة فَخُلِّيَ عنه، وأعيدت عليه ثيابه، واستتيب، وكتب عليه كتاب بتوبته، وأخذ فيه خطه بالتوبة.

حَدَّثَنِي القاضي أبو العلاء محمد بن علي الواسطي، قَالَ: قَالَ لي أبو الفرج الشنبوذي وغيره: مات ابن شنبوذ في سنة ثمان وعشرين وثلاث مائة.

قلت: قَالَ لي غير أبي العلاء: إنه توفي يوم الاثنين لثلاث خلون من صفر[15].

[ذهبي]

١١٣- ابن شنبوذ محمد بن أحمد بن أيوب **

شيخ المقرئين، أبو الحسن محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت بن شنبوذ المقرئ.
أكثر الترحال في الطلب.

وتل عن: هارون بن موسى الأخفش، وقنبل المكي، وإسحاق الخزاعي، وإدريس الحداد، والحسن بن العباس الرازي، وإسماعيل النحاس، ومحمد بن شاذان الجوهري، وعدد كثير. قد ذكرتهم في (طبقات القراء) .

وسمع الحديث من: عبد الرحمن كربزان، ومحمد بن الحسين الحنيني، وإسحاق بن إبراهيم الدبري، وطائفة.

وكان إماما صدوقا أمينا متصونا كبير القدر.

تل عنه: أحمد بن نصر الشذائي، وأبو الفرج الشنبوذي تلميذه، وأبو أحمد السامري، والمعافى الجريري، وابن فورك القباب، وإدريس بن علي المؤدب، وأبو العباس المطوعي، وغزوان بن القاسم، وخلق.

وحدث عنه: أبو طاهر بن أبي هاشم، وأبو الشيخ، وأبو بكر بن شاذان واعتمده أبو عمرو الداني، والكبار وثوقا بنقله وإتقانه لكنه كان له رأي في القراءة بالشواذ التي تخالف رسم الإمام فنقموا عليه لذلك وبالغوا وعزروه والمسألة مختلف فيها في الجملة وما عارضوه أصلا فيما أقرأ به ليعقوب والا لأبي جعفر بل فيما خرج عن المصحف العثماني.

و قد ذكرت ذلك مطولا في (طبقات القراء) .

قال أبو شامة: كان الرفق بابن شنبوذ أولى، وكان اعتقاله وإغلاظ القول له كافيا.
وليس - كان - بمصيب فيما ذهب إليه، لكن أخطأه في واقعة لا تسقط حقه من حرمة أهل القرآن والعلم.

قلت: مات في صفر سنة ثمان وعشرين وثلاث مائة، وهو في عشر الثمانين أو جاوزه[16].

١٠ - أبو الحسن بن شنبوذ هو محمد بن أيوب بن الصلت، ومنهم من يقول: ابن الصلت بن أيوب بن شنبوذ البغدادي. شيخ الإقراء بالعراق. مع ابن مجاهد.

قرأ القرآن على عدد كثير بالأمصار، منهم قنبل وإسحاق الخزاعي، والحسن بن العباس، وإدريس بن عبد الكريم.

وهارون بن موسى الأخفش، وإسماعيل بن عبد الله المصري، وبكر بن سهل الدمياطي، وقيل لم يتل عليه، ومحمد بن شاذان، والقاسم بن أحمد، وأبي حسان العنزي.
وأحمد بن نصر بن شاكر، صاحب الوليد بن عتبة، وأحمد بن بشار

الأنباري، صاحب الدوري، وإبراهيم الحربي، والزبير بن محمد العمري، المدني صاحب قالون.

ومحمد بن يحيى الكسائي الصغير، وموسى بن جمهور، وأحمد بن محمد الرشديني، وتهيأ له من لقاء الكبار ما لم يتهيأ لابن مجاهد.

وقرأ بالمشهور والشاذ، وسمع من إسحاق الدبري، صاحب عبد الرزاق ومن عبد الرحمن بن محمد بن منصور الحارثي، ومحمد بن الحسين الحقيقي وغيرهم.

وقرأ عليه عدد كثير، منهم أحمد بن نصر الشذائي، ومحمد بن أحمد الشنبوذي، تلميذه، وعلي بن الحسين الغضائري، وأبو الحسين أحمد بن عبد الله، وعبد الله بن أحمد السامري.

وغزوان بن القاسم، ومحمد بن صالح، والمعافى بن زكريا الجريري وأبو العباس المطوعي، وابن فورك القباب، وإدريس بن علي المؤدب، واعتمد أبو عمرو الداني، والكبار على أسانيده في كتبهم.
وروى عنه أبو بكر بن شاذان، وعمر بن شاهين، وأحمد بن محمد بن إبراهيم النيسابوري، وأبو طاهر بن أبي هاشم، وأبو الشيخ بن حيان.

وكان يرى جواز الصلاة بما جاء في مصحف أبي، ومصحف ابن مسعود، وبما صح في الأحاديث، مع أن الاختلاف في جوازه معروف بين العلماء قديما وحديثا، ويتعاطى ذلك.

وكان ثقة في نفسه، صالحا ديانا متبحرا في هذا الشأن، لكنه كان يحط على ابن مجاهد، ويقول: هذا العطشى لم تغبر قدماه في طلب العلم، ويعني أنه لم يرحل من بغداد، وليس الأمر كذلك، قد حج وقرأ على قنبل بمكة.

قال محمد بن يوسف الحافظ: كان ابن شنبوذ إذا أتاه رجل من القراء، قال: هل قرأت على ابن مجاهد؟ فإن قال نعم لم يقرئه.

قال أبو بكر الجلاء المقرئ: كان ابن شنبوذ رجلا صالحا، قال أبو عمرو الداني: سمعت عبد الرحمن بن عبد الله الفرائضي، يقول: استتيب ابن شنبوذ على هذه الآية: {وإن تعفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم} [المائدة: 118] قرأ: "فإنك أنت الغفور الرحيم".

قال لنا عبد الرحمن: فسمعت أبا بكر الأنهري، يقول: أنا كنت ذلك اليوم الذي نوظر فيه ابن شنبوذ، حاضرا مع جملة الفقهاء، وابن مجاهد بالحضرة.

قال الداني: حدثت عن إسماعيل بن عبد الله الأشعري، حدثنا أبو القاسم بن زنجي الكاتب الأنباري، قال: حضرت مجلس الوزير أبي علي بن مقلة، وزير الراضي, وقد أحضر ابن شنبوذ، وجرت معه مناظرات في حروف، حكي عنه أنه يقرأ بها، وهي شواذ، فاعترف منها بما عمل به،

محضر بحضرة أبي علي بن مقلة، وأبي بكر بن مجاهد.

ومحمد بن موسى الهاشمي، وأبي أيوب محمد بن أحمد، وهما يومئذ شاهدان مقبولان، نسخة المحضر، سئل محمد بن أحمد بن أيوب المعروف بابن شنبوذ، عما حكي عنه أنه يقرؤه، وهو "فَٱمْضُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ" فاعترف به.

وعن "ويجعلون شكركم أنكم تكذبون"، وعن "كل سفينة صالحةغصبا" فاعترف به، وعن "كالصوف المنقوش"فاعترف به، وعن "فاليوم ننحيك ببدنك"فاعترف به.

وعن "فلما خر تبينت الإنس أن الجن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا حولا في العذابفاعترف به، وعن "والذكر والأنثى" فاعترف به.

وعن "فقد كذب الكافرون فسوف يكون لزاما" وعن "وينهون عن المنكر ويستعينون الله على ما أصابهم، وأولئك هم المفلحون" وعن "فساد عريض فاعترف بذلك"

وفيه اعترف ابن شنبوذ بما في هذه الرقعة بحضرتي، وكتب ابن مجاهد بيده يوم السبت لست خلون بن ربيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلاثمائة.

ونقل ابن الجوزي وغير واحد، في حوادث سنة ثلاث هذه، أن ابن شنبوذ، أحضر. وأحضر عمر بن محمد بن يوسف القاضي، وابن مجاهد، وجماعة من القراء.

ونوظر فأغلظ للوزير في الخطاب، وللقاضي، ولابن مجاهد، ونسبهم إلى قلة المعرفة، وأنهم ما سافروا في طلب العلم، كما سافر.

فأمر الوزير بضربه سبع درر، وهو يدعو على الوزير، بأن يقطع الله يده، ويشتت شمله، ثم أوقف على الحروف التي يقرأ بها، فأهدر منها ما كان شنعا.

وتوبوه عن التلاوة بها غصبا، وقيل إنه أخرج من بغداد، فذهب إلى البصرة، وقيل إنه لما ضرب بالدرة، جرد وأقيم بين الهباريين، وضرب نحو العشر، فتألم وصاح وأذعن بالرجوع.

> وقد استجيب دعاؤه على الوزير، وقطعت يده وذاق الذل، توفي ابن شنبوذ، في صفر سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة، وفيها هلك ابن مقلة[17]

[ابن خلكان]

ابن شنبوذ المقرئ

أبو الحسن محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت بن شنبوذ المقرئ البغدادي؛ كان من مشاهير القراء وأعيانهم، وكان ديناً، وفيه سلامة صدر وفيه حمق، وقيل إنه كان كثير اللحن قليل العلم، وتفرد بقراءات من الشواذ كان يقرأ بها في المحراب فأنكرت عليه، وبلغ ذلك الوزير أبا علي محمد بن مقلة الكاتب المشهور، وقيل له: إنه يغير حروفاً من القرآن ويقرأ بخلاف ما أنزل، فاستحضره في أول شهر بيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلثمائة، واعتقله في داره أياماً، فلما كان يوم الأحد لسبع خلون من الشهر المذكور، استحضر الوزير المذكور القاضي أبا الحسين عمر بن محمد وأبا بكر أحمد بن موسى بن العباس بن مجاهد المقرئ وجماعة من أهل القرآن، وأحضر ابن شنبوذ المذكور، ونوظر بحضرة الوزير، فأغلظ في الخطاب للوزير والقاضي وأبي بكر ابن مجاهد ونسبهم إلى قلة المعرفة وعيرهم بأنهم ما سافروا في طلب العلم كما سافر، واستصبى القاضي أبا الحسين المذكور، فأمر الوزير أبو علي بضربه، فأقيم وضرب سبع درر، فدعا وهو يضرب على الوزير ابن مقلة بأن يقطع الله يده ويشتت شمله، فكان الأمر كذلك - كما سيأتي في خبر ابن مقلة إن شاء الله تعالى - ثم أوقفوه على الحروف التي قيل إنه يقرأ بها، فأنكر ما كان شنيعاً، وقال فيما سواه: إنه قرأ به قوم، فاستتابوه فتاب، وقال إنه قد رجع عما كان يقرؤه، وإنه لا يقرأ إلا بمصحف عثمان بن عفان، رضي الله عنه، وبالقراءة المتعارفة التي يقرأ بها الناس.

فكتب عليه الوزير محضراً بما قاله، وأمره أن يكتب خطه في آخره، فكتب ما يدل على توبته؛

ونسخة المحضر: سئل محمد بن أحمد المعروف بابن شنبوذ عما حكي عنه أنه يقرؤه، وهو " إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فامضوا إلى ذكر الله " فاعترف به، وعن " وتجعلون شكركم أنكم تكذبون " فاعترف به، وعن " تبت يدا أبي لهب وقد تب " فاعترف به، وعن " كالصوف المنفوش " فاعترف به، وعن " فاليوم ننجيك ببدنك " فاعترف به، وعن " وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة [صالحة] غصباً " فاعترف به، وعن " فلما خر تبينت الإنس أن الجن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا حولا في العذاب المهين " فاعترف به، وعن " والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى والذكر والأنثى " فاعترف به، وعن " فقد كذب الكافرون فسوف يكون لزاما " فاعترف به، وعن " ولتكن منكم فئة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويستعينون الله على ما أصابهم أولئك هم المفلحون " فاعترف به، وعن " إلا تفعلوه تكن فتنة في الأرض وفساد عريض " فاعترف به، وكتب الشهود الحاضرون شهاداتهم في المحضر حسبما سمعوه من لفظه.

وكتب ابن شنبوذ بخطه ما صورته: يقول محمد بن أحمد بن أيوب المعروف بابن شنبوذ: ما في هذه الرقعة صحيح، وهو قولي واعتقادي، وأشهد الله عز وجل وسائر من حضر على نفسي بذلك؛ وكتب بخطه: فمتى خالفت ذلك أو بان مني غيره، فأمير المؤمنين في حل من دمي

وسعة، وذلك يوم الأحد لسبع خلون من شهر ربيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلثمائة في مجلس الوزير أبي علي محمد بن علي بن مقلة أدام الله توفيقه.

وكلم أبو أيوب السمساز الوزير أبا علي في أمره وسأله في إطلاقه، وعرفه أنه إن صار إلى منزله قتله العامة، وسأله أن ينفذه في الليل سرا إلى المدائن ليقيم بها أياما، ثم يدخل إلى منزله ببغداد مستخفيا، ويالظهر بها أياما، فأجابه الوزير إلى ذلك، وأنفذه إلى المدائن؛ وتوفي يوم الاثنين لثلاث خلون من صفر سنة ثمان وعشرين وثلثمائة ببغداد، وقيل إنه توفي في محبسه بدار السلطان، رحمه الله تعالى.

وتوفي أبو بكر ابن مجاهد المذكور يوم الأربعاء لإحدى عشرة ليلة بقيت من شعبان سنة أربع وعشرين وثلثمائة، ودفن في تربة له بسوق العطش، وكان مولده سنة خمس وأربعين ومائتين، رحمه الله تعالى.

> وشنبوذ: بفتح الشين المعجمة والنون وضم الباء الموحدة وسكون الواو وبعدها ذال معجمة[18].

[زركلی]

ابن شَنَبُوذ

(٠٠٠٠ - ٣٢٨هـ = ٠٠٠٠ - ٩٣٩م)

محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت، أبو الحسن، ابن شنبوذ: من كبار القراء من أهل بغداد.
انفرد بشواذ كان يقرأ بها في المحراب، منها " وكان أمامهم ملِك يأخذ كل سفينة غصبا " و "

> تبّت يدا أبي لهب وقد تب " و " وتكون الجبال كالصوف المنفوش " و " فامضوا إلى ذكر الله " في الجمعة. وصنف في ذلك كتابا، منها " اختلاف القراء " و " شواذ القرآآت " وعلم الوزير ابن مقلة بأمره، فأحضره وأحضر بعض القراء، فناظروه، فنسبوهم إلى الجهل وأغلظ للوزير، فأمر بضربه، ثم استتيب غصبا ونفي إلى المدائن. وتوفي ببغداد، وقيل: مات في محبسه بدار السلطان [19]

[جمع بندی]

حماد می‌گوید خودم در مصحف أبي دیدم: **«و منهم من بدل تبدیلا»**، احدی از ناقلین قرن سوم و قبل آن نگفتند این نسخ شده ای قبل عرضه اخیره بوده! چرا حمّاد و ابن حبان و واسطه‌های نقل، اسمی از خلاف اجماع بودن آن نبردند؟!

ابن شنبوذ به قول ذهبی چه گناهی کرده بود که مثل ابن حبّان همین حدیث صحیح را دیده و طبق آن عمل می‌کرد؟! و قدیم وحدیث هم مختلف فیه بود!

اما در قرن چهارم سر و کله اجماع‌های غلاظ و شداد پیدا می‌شود! ابن الانباری ادعای اجماع می‌کند چون چراهای نمی‌بینند! با شمشیر اجماع باید ابن شنبوذ را تنبیه کند! ابن الانباری مثل آفتاب، روایات واضح را تاویل می‌کند تا با این اجماع جور درآید و در مقابل او جناب بخاری در قرن سوم به راحتی و به وضوح آفتاب استشهاد می‌کند به قول عمر و معلوم می‌شود اجماع ابن الانباری در زمان او محلی از اعراب نداشته! و گرنه صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن را قرین مطلب خلاف اجماع نمی‌کرد.

---

[1] صحيح ابن حبان - محققا (11/ 92) و كتاب صحيح ابن حبان التقاسيم والأنواع، ج ۵،ص ۲۱۱ و کتاب التعلیقات الحسان علی صحیح ابن حبان لناصر الدین الالبانی، ج ۷، ص ۱۴۸

در موسوعه التفسیر بالمأثور هم چنین آمده است:

{من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا (٢٣)}

[قراءات]

٦١٩٦٩ - عن عبد الله بن عباس -من طريق عمرو بن دينار- أنه كان يقرأ: (فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وآخرون بدلوا تبديلا) (١٢/ ١٠)

٦١٩٧٠ - عن أبي نضرة، قال: سمعت ابن عباس يقرأ على المنبر: (رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر ومنهم من بدل تبديلا) (١٢/ ١٢)(كتاب موسوعة التفسير المأثور، ج ١٧، ص ٧١٧)

برای بررسی تفصیلی به سایت فدکیه، صفحه مصحف ابی‌ّبن کعب، عنوان «منهم من بدّل تبدیلاً» مراجعه فرمایید.

[2] ناصر الدین الالبانی و شعیب ارنؤوط، هر دو از کسانی هستند که به سختگیری در بررسی احادیث معروفند.

[3] الأسم : حماد بن سلمة بن دينار

الشهرة : حماد بن سلمة البصري , الكنية: أبو سلمة

النسب : البصري

الرتبة : تغير حفظه قليل بآخره, ثقة عابد

عاش في : البصرة

الوظيفة : الخزاز

مولى : مولى ربيعة بن مالك بن حنظلة, مولى حميري, مولى قريش

در مورد جرح و تعدیل او نزد چنین آمده است:

أبو أحمد بن عدي الجرجاني : كثير الرواية خاصة عن إبراهيم، ويقع في حديثه أفراد وغرائب، وهو متماسك في الحديث، لا بأس به

أبو بكر البيهقي : أحد أئمة المسلمين إلا أنه لما كبر ساء حفظه

أبو حاتم بن حبان البستي : من العباد المجابين الدعوة وكان بن أخت حميد الطويل حميد خاله ولم ينصف من جانب حديثه، واحتج بأبي بكر بن عياش في كتابه وبابن اخي الزهري وبعبد الرحمن بن عبد الله بن دينار، فإن كان تركه إياه لما كان يخطىء فغيره من أقرانه مثل الثوري وشعبة ودونهما وكانوا يخطؤن ف

أبو داود السجستاني : ما حدث أحد بالبصرة أحسن منه

أبو زرعة الرازي : أحفظ وأكبر من أبان

أبو عبد الله الحاكم النيسابوري : ثقة

أحمد بن حنبل : ثقة, ومرة: صالح, ومرة: أثبت الناس في حميد الطويل, ومرة: ثقة مأمون

أحمد بن شعيب النسائي : ثقة

أحمد بن صالح الجيلي : ثقة رجل صالح حسن الحديث

ابن حجر العسقلاني : ثقة عابد أثبت الناس في ثابت وتغير حفظه بأخرة

الدارقطني : أثبت الناس في ثابت, ومرة قال: من الثقات

الذهبي : الإمام أحد الأعلام وهو ثقة صدوق يغلط، كان بحرا من بحور العلم، وله أوهام في سعة ما روى

حجاج بن المنهال الأنماطي : كان من أئمة الدين

حماد بن زيد الجهضمي : ما كنا نرى أحدا منا يتعلم بنية غير حماد بن سلمة، وما نرى اليوم أحدا بنية غيره

زكريا بن يحيى الساجي : حافظ ثقة مأمون

عبد الرحمن بن مهدي : حماد بن سلمة صحيح السماع حسن القلب أدرك الناس لم يتهم بلون من الألوان ولم يلتبس بشيء أحسن ملكة نفسه ولسانه, ومرة: لم أر أحدا مثل حماد بن سلمة،

ومالك بن أنس، كانا يحتسبان في الحديث

عفان بن مسلم الصفار : أمير المؤمنين

علي بن المديني : لم يكن في أصحاب ثابت أثبت من حماد بن سلمة

محمد بن سعد كاتب الواقدي : ثقة كثير الحديث وربما حدث بالحديث المنكر

يحيى بن سعيد القطان : حماد عن زياد الأعلم، وقيس بن سعد ليس بذاك

يحيى بن معين : ثقة ومرة: قال أثبت الناس في ثابت البناني حماد بن سلمة، وفي رواية ابن محرز قال: ثقة مأمون، وحديثه عن أبي حمزة الكوفي ليس هو بشيء

يعقوب بن سفيان الفسوي : ثقة

يعقوب بن شيبة السدوسي : ثقة، طرجل صالح باراع الصالح، وفي بعض رواياته اضطراب، ومرة: ثقة في حديثه اضطراب شديد، إلا عن شيوخ فإنه حسن الحديث عنهم، متقن لحديثهم، مقدم على غيره فيهم، منهم ثابت البناني، وعمار بن أبي عمار (موسوعة الحديث)

[4] السادسة: ما أسنده البخاري ومسلم - رحمهما الله - في كتابيهما بالإسناد المتصل فذلك الذي حكما بصحته بلا إشكال. وأما [المعلق وهو] الذي حذف من مبتدأ إسناده واحد أو أكثر، أو أغلب ما وقع ذلك في كتاب البخاري، وهو في كتاب مسلم قليل جدا، ففي بعضه نظر.

وينبغي أن نقول: ما كان من ذلك ونحوه بلفظ فيه جزم، وحكم به على من علقه عنه، فقد حكم بصحته عنه، مثاله: قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: كذا وكذا، قال ابن عباس: كذا، قال مجاهد: كذا، قال عفان: كذا. قال القعنبي: كذا، وروى أبو هريرة كذا وكذا، وما أشبه ذلك من العبارات.

فكل ذلك حكم منه على من ذكره عنه بأنه قد قال ذلك ورواه، فلن يستجيز إطلاق ذلك إلا إذا صح عنده ذلك عنه، ثم إذا كان الذي علق الحديث عنه دون الصحابة، فالحكم بصحته يتوقف على اتصال الإسناد بينه وبين الصحابي.

وأما ما لم يكن في لفظه جزم وحكم، مثل: روي عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - كذا وكذا، أو روي عن فلان كذا، أو في الباب عن النبي - صلى الله عليه وسلم - كذا وكذا، فهذا وما أشبهه من الألفاظ ليس في شيء منه حكم منه بصحة ذلك عمن ذكره عنه؛ لأن مثل هذه العبارات تستعمل في الحديث الضعيف أيضا. ومع ذلك فإيراده له في أثناء الصحيح مشعر بصحة أصله إشعارا يؤنس به ويركن إليه، والله أعلم.(كتاب مقدمة ابن الصلاح معرفة أنواع علوم الحديث، ص ٢٤-٢٥)

[فصل]وقد أكثر البخاري رحمه الله في "صحيحه" في تراجم أبوابه من ذكر أحاديث وأقوال الصحابة وغيرهم بغير إسناد، وحكم هذا (أن ما) كان منه بصيغة جزم، كقوله ويروي ويشبههما فهو حكم منه بصحته ، وما كان بصيغة تمريض كروي ويشبهه فليس فيه حكم بصحته، ولكن ليس هو وأيا إذا ولو كان وأيا لم يدخله في "صحيحه".

ودليل صحة الأول أن هذه الصيغة موضوعة لـ "الصحيح"، فإذا استعملها هذا الإمام في مثل هذا المصنف الصحيح مع قوله السالف: ما أدخلت إلا ما صح. اقتضى ذلك صحته، ولا يقال: يرد على هذا إدخاله ما هو بصيغة تمريض؛ لأنه قد نبه على ضعفه بإيراده إياه بصيغة التمريض. والمراد بقوله: ما أدخلت في "الجامع" إلا ما صح. أي: ما ذكرت فيه مسندا إلا ما صح، هذا قرره النووي ، وأصله للشيخ تقي الدين ابن الصلاح(كتاب

التوضيح لشرح الجامع الصحيح، ح ۲،ص ۶۳)

[5] **ابْنِ حِبّان،** ابوحاتم، محمد بن حبان بن احمد بن حبان (ح ۲۷۰- ۲۱ شوال ۳۵۴ ق/ ۸۸۳ -۲۰ اكتبر ۹۶۵ م)، محدث، فقيه شافعی، مورخ و لغوی تميمی بُستی.
زادگاه و تاريخ تولد وی دقيقاً دانسته نيست. ابنحبان در بُست (شهری قديمی در جنوب شرقی افغانستان كنونی) از ابواحمد اسحاق بن ابراهيم و ابوالحسن محمد بن عبدالله بن جنيد (ياقوت، ۱/ ۶۱۳) و ديگران مقدمات علوم را فرا گرفت و سپس برای تكميل دانش خود در ۳۰۰ ق/ ۹۱۳ م به نيشابور رفت (قفطی، ۳/ ۱۲۲) و اين، سرآغاز سفرهای علمی وی بوده است (ذهبی، ۱۴/ ۹۲). در نيشابور از ابوالعباس محمد بن اسحاق سراج و ديگران استماع حديث كرد (ياقوت،همانجا)، و در جستوجوی حديث به بسياری از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر، عراق، حجاز، شام و مصر سفر كرد و چنانكه نوشتهاند مسافت طوالنی و حوزه گستردهای از شاش (چاچ = تاشكند كنونی) تا اسكندريه را پيمود (سمعانی، ۲/ ۲۲۵). مشايخ او به گفته خود وی بيش از دو هزار تن بودهاند (ابن بلبان، ۱/ ۸۴). در هرات از ابوبكر محمد بن عثمان دارمی، در ری از ابوالقاسم عباس بن فضل مقری، در بصره از ابوخليفه فضلالله بن حباب جمحی، در بغداد از ابوالعباس حامد بن محمد بن شعيب بلخی، در مكه از ابوبكر محمد بن ابراهيم بن منذر نيشابوری، در دمشق از ابوالحسن احمد بن عمير بن جوصا، در بيروت از محمد بن عبدالله بن عبدالسلام بيروتی، در بيتالمقدس از عبدالله بن محمد بن مسلم مقدسی و در مصر از ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب نسائی و گروه بسياری از ديگر فقيهان و محدثان اين طبقه در شهرهای مختلف ديگری كه در مسير سفرهای وی قرار داشته، استماع حديث كرده و دانش اندوخته كه اسامی شهرها و شيوخ وی را ياقوت (۱/ ۶۱۳-۶۱۵) به تفصيل ياد كرده است. وی پس از سفری طوالنی در ۳۳۴ ق به نيشابوررفت و جمع بسياری از او نقل حديث كردهاند (سمعانی، همانجا). ابن حبان بار ديگر نيز در ۳۳۷ ق به نيشابور رفت و در باب الرازيّين خانقاهی بنا كرد و در آنجا كتب خويش را تدريس میكرد (همانجا). مدتی نيز در سمرقند فقه تدريس میكرد (ابنشاكر، ۱۱/ ۱۴۹-۱۵۰). شاگردان وی بسياراند كه میتوان از آن ميان به ابوعبدالله بن مندهٔ اصفهانی، ابوعبدالله بن بيع حاكم نيشابوری، ابوعبدالله محمد بن احمد ابن غنجار، ابوعلی منصور بن عبدالله بن خالد ذُهلی هروی اشاره كرد. ياقوت (۱/ ۶۱۵) از علما و فقها و محدثينی كه از او روايت كردهاند به تفصيل ياد كرده است. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل ابن حبّان)

[6] اين كتاب اكنون در دست ما نيست. خصوصيت اين كتاب اين است كه در مقابل رويه ابن شنبوذ نگاشته شد:

أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي الخطيب البغدادي (المتوفى: ۴۶۳هـ)

۷۲- محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت أبو الحسن المقرئ المعروف بابن شنبوذ حدث عن أبي مسلم الكجي،...

وكان قد تخير لنفسه حروفا من شواذ القراءات تخالف الإجماع، فقرأ بها. فصنف أبو بكر ابن الأنباري وغيره كتبا في الرد عليه.(تاريخ بغداد ت بشار ، ج ۲،ص ۱۰۳) برای بررسی تفصیلی به سایت فدکیه،صفحه كتاب من خالف مصحف عثمان مراجعه فرمایید.

[7] در صحیح بخاری روایات متعددی در نقل قرائات مخالف با مصحف عثمان وجود دارد:

۱.واذكر و الانثی(الليل/ ۳):

در سوره لیل در مصحف شریف می خوانیم: واللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلّی و ما خلق الذکر و الانثی. این در حالی است که هم بخاری و هم مسلم در کتاب خود آیه سوم را به صورت و الذکر و الانثی نقل کرده اند:

صحیح بخاری

٤٩٤٤ - حدثنا عمر، حدثنا أبي ، حدثنا الأعمش، عن إبراهيم قال: «قدم أصحاب عبد الله على أبي الدرداء، فطلبهم فوجدهم، فقال: أيكم يقرأ على قراءة عبد الله؟ قال: كلنا، قال: فأيكم يحفظ؟ وأشاروا إلى علقمة، قال: كيف سمعته يقرأ: {والليل إذا يغشى}؟ قال علقمة: (والذكر والأنثى)، قال: أشهد أني سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ هكذا، وهؤلاء يريدوني على أن أقرأ: {وما خلق الذكر والأنثى} والله لا أتابعهم».(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ١٧٠)

تعلیقه بغا:

(والذكر والأنثى) القراءة المتواترة {وما خلق الذكر والأنثى}. /الليل: ٣/.(صحیح البخاری ت بغا، ج ٤،ص ١٨٨٩)

صحیح مسلم

٢٨٢ - (٨٢٤) وحدثنا أبو بكر بن أبي شيبة وأبو كريب. (واللفظ لأبي بكر) قالا: حدثنا أبو معاوية عن الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمة. قال:

قدمنا الشام. فأتانا أبو الدرداء فقال: أفيكم أحد يقرأ على قراءة عبد الله؟ فقلت: نعم. أنا. قال: فكيف سمعت عبد الله يقرأ هذه الآية؟ {والليل إذا يغشى}. قال: سمعته يقرأ: والليل إذا يغشى والذكر والأنثى قال: وأنا والله! هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرؤها. ولكن هؤلاء يريدون أن أقرأ: وما خلق. فلا أتابعهم.(کتاب صحیح مسلم ت عبد الباقی، ج ١، ص ٥٦٥)

٢. **و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدث**(الحج/ ٥٢)

در مصحف عثمان عبارت «و لا محدث» وجود ندارد. این زیادتی از ابی بن کعب به نقل بیهقی و از ابن مسعود به نقل فتح البیان قنوجی و از ابن عباس به نقل کثیرین وارده شده است. بخاری نیز برای دفاع از محدث بودن عمر این قرائت ابن عباس را نقل کرده است:

٣٦٨٩- حدثنا يحيى بن قزعة، حدثنا إبراهيم بن سعد، عن أبيه، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لقد كان فيما قبلكم من الأمم محدثون، فإن يك في أمتي أحد، فإنه عمر» زاد زكرياء بن أبي زائدة، عن سعد، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة، قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم «لقد كان فيمن كان قبلكم من بني إسرائيل رجال، يكلمون من غير أن يكونوا أنبياء، فإن يكن من أمتي منهم أحد فعمر» قال ابن عباس رضي الله عنهما: «من نبي ولا محدث »(صحیح البخاری، ج ٥، ص ١٢ ط دار النجاة مصر)

٣. **و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین**(الشعراء/٢١٤)

بخاری این آیه را در شش موضع از کتاب خود آورده است،اما در یکی از این موارد یک آیه به آیه موجود در مصحف عثمان اضافه میکند و آن عبارت است از «و رهطک منهم المخلصین»:

٤٦٨٧ - حدثنا يوسف بن موسى: حدثنا أبو أسامة: حدثنا الأعمش: حدثنا عمرو ابن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال:لما نزلت: {وأنذر عشيرتك الأقربين}. ورهطك منهم

المخلصين، خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صعد الصفا، فهتف: (يا صباحاه). فقالوا: من هذا، فاجتمعوا إليه، فقال: (أرأيتم إن أخبرتكم أن خيلا تخرج من سفح هذا الجبل، أكنتم مصدقي). قالوا: ما جربنا عليك كذبا، قال: (فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد). قال أبو لهب: تبا لك، ما جمعتنا إلا لهذا، ثم قام. فنزلت: {تبت يدا أبي لهب وتب}. وقد تب. هكذا قرأها الأعمش يومئذ.

در تعلیقه بغا چنین آمده است: (ورهطك منهم المخلصين) تفسير لقوله: {وأنذر عشيرتك الأقربين} وأ: هي قراءة شاذة، وقيل: كانت قراءة ثم نسخت. (هكذا قرأها) أي زاد: وقد تب (كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص ۱۹۰۲)

علاوه بر بخاری، مسلم نیز این زیادتی را در کتاب خود نقل کرده است:

(۲۰۸) - ۳۵۵ وحدثنا أبو كريب محمد بن العلاء. حدثنا أبو أسامة عن الأعمش، عن عمرو بن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس؛ قال: لما نزلت هذه الآية: {وأنذر عشيرتك الأقربين} [٢٦/الشعراء/ الآية-٢١٤] ورهطك منهم المخلصين. خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صعد الصفا. فهتف "يا صباحاه! " فقالوا: من هذا الذي يهتف؟ قالوا: محمد. فاجتمعوا إليه، فقال "يا بني فلان! يا بني فلان! يا بني فلان! يا بني عبد مناف! يا بني عبد المطلب! " فاجتمعوا إليه فقال "أرأيتكم لو أخبرتكم أن خيلا تخرج بسفح هذا الجبل أكنتم مصدقي؟ " قالوا: ما جربنا عليك كذبا. قال "فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد". قال فقال أبو لهب: تبا لك! أما جمعتنا إلا لهذا؟ ثم قام. فنزلت هذه السورة: {تبت يدا أبي لهب و قد تب} [١١١/المسد/ الآية-١]. كذا قرأ الأعمش إلى آخر السورة.(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ۱، ص ۱۹۳)

جالب اینجاست که نووی می گوید: این زیادتی را که مسلم نقل کرده است بخاری نقل نکرده است:

(ورهطك منهم المخلصين) قال الإمام النووي: الظاهر أن هذا كان قرآنا أنزل ثم نسخت تلاوته. **ولم تقع هذه الزيادة في رواية البخاري.**

اما ابن حجر به وی پاسخ می دهد:

وفي هذه الزيادة تعقب على النووي حيث قال في شرح مسلم إن البخاري لم يخرجها أعني ورهطك منهم المخلصين اعتمادا على ما في هذه السورة وأغفل كونها موجودة عند البخاري في سورة تبت قوله لما نزلت وأنذر عشيرتك الأقربين زاد في تفسير تبت من رواية أبي أسامة عن الأعمش بهذا السند ورهطك منهم المخلصين (كتاب فتح الباري لابن حجر، ج ۸، ص ۵۰۲)

۴. تبت یدا ابی لهب و قد تبّ

ذیل روایت سابق در صحیح بخاری (كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص ۱۹۰۲) و صحیح مسلم(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ۱، ص ۱۹۳)

۵. و تجعلون شکرکم انکم تکذّبون(الواقعة/ ۸۲)

در مصحف موجود آیه شریفه به این صورت است:«و تجعلون رزقكم انكم تكذّبون» اما در قرائت ابن عباس به نقل بخاری به جای رزقکم، کلمه شکرکم به کار رفته است:

۲۷ - باب: قول الله تعالى: {وتجعلون رزقكم أنكم تكذبون} / الواقعة: ۸۲/.

قال ابن عباس: شكركم(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ١، ص ٣٥١)

٦. **ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج**(البقره/ ١٩٨)

زيادتي «في مواسم الحج» در كلام بخاري:

١٧٧٠ - حدثنا عثمان بن الهيثم: أخبرنا ابن جريج: قال عمرو بن دينار : قال ابن عباس رضي الله عنهما: «كان ذو المجاز وعكاظ متجر الناس في الجاهلية، فلما جاء الإسلام كأنهم كرهوا ذلك، حتى نزلت: {ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم} في مواسم الحج(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٢، ص ١٨١)

٧. **و كان امَامهم ملك يأخذ كل سفينه غصبا**(الكهف/ ٧٩)

در قرآن موجود عبارت آيه شريفه اين است:« أما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فأردت أن أعيبها وكان وراءهم ملك يأخذ كل سفينة غصبا» لكن در قرائت ابن عباس در نقل بخاري و مسلم ، به جاي كلمه «وراءهم»، كلمه «امَامهم» به كار رفته است:

٤٤٥٠ - حدثني قتيبة بن سعيد قال: حدثني سفيان بن عيينة، عن عمرو ابن دينار، عن سعيد بن جبير قال: قلت لابن عباس:إن نوفا البالكي يزعم: أن موسى بني إسرائيل ليس بموسى الخضر، فقال: كذب عدو الله. حدثنا أبي بن كعب، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (قام موسى خطيبا في بني إسرائيل، فقيل له: أي الناس أعلم؟ قال: أنا، فعتب الله عليه، إذ لم يرد العلم إليه، وأوحى إليه: بلى، عبد من عبادي بمجمع البحرين، وهو أعلم منك. قال: أي رب، كيف السبيل إليه؟ ... قال: وكان ابن عباس يقرأ: وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا، وأما الغلام فكان كافرا(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص ١٧٥٧)

١٧٠ - (٢٣٨٠) حدثنا عمرو بن محمد الناقد وإسحاق بن إبراهيم الحنظلي وعبيد الله بن سعيد ومحمد بن أبي عمر المكي. كلهم عن ابن عيينة (واللفظ لابن أبي عمر). حدثنا سفيان بن عيينة. حدثنا عمرو بن دينار عن سعيد بن جبير. قال: قلت لابن عباس:إن نوفا البكالي يزعم أن موسى، عليه السلام، صاحب بني إسرائيل ليس هو موسى صاحب الخضر، عليه السلام. فقال: كذب عدو الله. سمعت أبي بن كعب يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول " قام موسى عليه السلام خطيبا في بني إسرائيل. فسئل: أي الناس أعلم؟ فقال: أنا أعلم. قال فعتب الله عليه إذ لم يرد العلم إليه. فأوحى الله إليه: أن عبدا من عبادي بمجمع البحرين هو أعلم منك. قال موسى: أي رب! كيف لي به ... ثم خرج من السفينة. فبينما هما يمشيان على الساحل إذا غلام يلعب مع الغلمان. فأخذ الخضر برأسه، فاقتلعه بيده، فقتله. فقال موسى: أقتلت نفسا زاكية بغير نفس؟ لقد جئت شيئا نكرا. قال: ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا؟ قال: وهذه أشد من الأولى. قال: إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني. قد بلغت من لدني عذرا. فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن يضيفوهما. فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض فأقامه. يقول مائل. قال الخضر بيده هكذا فأقامه. قال له موسى: قوم أتيناهم فلم يضيفونا ولم يطعمونا، لو شئت لتخذت عليه أجرا. قال هذا فراق بيني وبينك. سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا...

قال سعيد بن جبير: وكان يقرأ: وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا. وكان يقرأ: وأما الغلام فكان كافرا(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ٤، ص١٨٤٧ -١٨٥٠)

٨. **و اما الغلام فكان كافرا**(الكهف/ ٨٠)

آیه شریفه در مصحف موجود به این صورت است: «وأما الغلام فكان أبواه مؤمنين فخشينا أن يرهقهما طغيانا وكفرا» لکن در نقل بخاری (در ذیل روایت سابق: صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص ۱۷۵۷) و مسلم(کتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ۴، ص1847 -۱۸۵۰)ابن عباس این آیه شریفه را به‌صورت مستمر(کان یقرأ) به این صورت قرائت می‌کرده است که اما الغلام فکان کافراً و کان ابواه مؤمنین....

۹. **و ما اوتوا من العلم الا قلیلاً**(الاسراء/ ۸۵)

آیه شریفه در مصحف موجود به این صورت است: «ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتيتم من العلم إلا قليلا» اما فقره اخیر در صحیح بخاری به‌صورت غائب به کار رفته است که أوتيتم و ما اوتوا

۱۲۵ - حدثنا قيس بن حفص قال: حدثنا عبد الواحد قال: حدثنا الأعمش سليمان، عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبد الله قال: بينا أنا أمشي مع النبي صلى الله عليه وسلم في خرب المدينة، وهو يتوكأ على عسيب معه، فمر بنفر من اليهود، فقال بعضهم لبعض: سلوه عن الروح؟ وقال بعضهم: لا تسألوه، لا يجيء فيه بشيء تكرهونه، فقال بعضهم: لنسألنه، فقام رجل منهم فقال: يا أبا القاسم، ما الروح؟ فسكت، فقلت: إنه يوحى إليه، فقمت، فلما انجلى عنه، فقال: {ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتوا من العلم إلا قليلا}. قال الأعمش: هكذا في قراءتنا.(کتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۱، ص ۵۸ -۵۹)

بغا در تعلیقه خود می‌گوید: (هكذا في قراءتنا) أي (أوتوا) وهي قراءة شاذة، والمتواترة (أوتيتم)

۱۰. **ال تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعلکم الله فیها قواماً**(النساء/ ۵)

در نقل بخاری از ابن عباس، به جای قیاماً کلمه قواماً به کار رفته است:

۷۹ - باب: تفسير سورة النساء.

قال ابن عباس: {يستنكف} /۱۷۲/: يستكبر. قواما: قوامكم من معايشكم. {لهن سبيلا} /۱۵/: يعني الرجم للثيب والجلد للبكر.

وقال غيره: {مثنى وثلاث} /۳/: يعني اثنتين وثلاثا وأربعا، ولا تجاوز العرب رباع.(کتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص۱۶۶۸)

تعلیقه بغا:

(قواما) أشار بهذا إلى قراءة ابن عباس رضي الله عنهما، في قوله تعالى: {ولا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما .. }. /النساء: ۵/. وقيل هي أيضا قراءة ابن عمر رضي الله عنهما، وهي قراءة شاذة والقراءة المتواترة: {قياما} و "قيما" والمعنى واحد في الثلاثة

۱۱. ذلک مستقرّ لها(یس/ ۳۸)

آیه در مصحف موجود به این صورت است: «و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم» اما در قرائت ابن مسعود به نقل بخاری آمده است: «ذلک مستقر لها»

٧٤٢٤ - حدثنا يحيى بن جعفر، حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن إبراهيم وهو التيمي، عن أبيه، عن أبي ذر قال: «دخلت المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس، فلما غربت الشمس قال: يا أبا ذر، هل تدري أين تذهب هذه. قال: قلت: الله ورسوله أعلم، قال: فإنها تذهب تستأذن في السجود فيؤذن لها، وكأنها قد قيل لها: ارجعي من حيث جئت، فتطلع من مغربها، ثم قرأ: (ذلك مستقر لها) في قراءة عبد الله(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٩، ص ١٢٥)

در تعلیقه بغا چنین آمده است: (قراءة عبد الله) وهي قراءة شاذة، والتواترة: {تجري لمستقر لها}.

در کتاب اساس السنه این قرائت به امام سجاد علیه‌السلام، عکرمه و یکی از رواياتِ از کسائی هم نسبت داده شده است:

وقرأها كذلك عكرمة، وعلي بن الحسين، والشيزري عن الكسائي كما في (زاد المسير: ٧/ ١٩) لابن الجوزي(كتاب الأساس في السنة وفقهها العبادات في الإسلام، ج ٤، ص1952) و این در حالی است که قرائت نقل شده در کتاب ابن جوزی«ال مستقر لها» ست.(كتاب زاد المسير في علم التفسير، ج ٣، ص ٥٢٤)

١٢. **و ان‌ادوا ای مال ِلیقض علینا ربک**(الزخرف/ ٧٧)

در مصحف عثمانی، کلمه مالک به‌صورت کامل و در نقل بخاری به‌صورت مرخم(مال) ذکر شده است:

٣٠٥٨ - حدثنا علي بن عبد الله: حدثنا سفيان، عن عمرو، عن عطاء، عن صفوان بن يعلى، عن أبيه رضي الله عنه قال:

سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ على المنبر: {ونادوا يا مالك}. قال سفيان: في قراءة عبد الله: ونادوا يا مال.(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣، ص ١١٨٠)

تعلیقه بغا:

(يا مال) بحذف الكاف منه ترخيما، وهي قراءة شاذة، تعتبر كحديث من حيث الاحتجاج في الفقه واللغة، ولكن لا يقرأ بها في الصلاة، ولا يتعبد بتلاوتها. والقراءة المتواترة: {يا مالك} ومالك اسم أحد الملائكة

١٣. **انني بريء مما تعبدون**(الزخرف/ ٢٦)

آیه مورد اشاره در مصحف موجود به این صورت است: و اذ قال ابراهيم لابيه و قومه انني براء مما تعبدون، لکن در قرائت ابن مسعود به‌صورت بريء آمده است که بخاری آن را به‌صورت جازم نقل کرده است:

{إنني براء مما تعبدون} العرب تقول: نحن منك البراء والخلاء، والواحد والاثنان والجميع من المذكر والمؤنث يقال فيه: براء؛ لأنه مصدر، ولو قال: بريء لقيل في الاثنين بريئان، وفي الجميع بريئون، وقرأ عبد الله: (إنني بريء) بالياء،(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٦، ص ١٣٠)

١٤. **و قال الرسول ای رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون**(الزخرف/ ٨٨)

آیه ۸۸ سوره زخرف:«و قیلهِ ای رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون» اما در قرائت ابن مسعود به نقل بخاری، به جای و قیله عبارت و قال الرسول به کار رفته است:

٤٨١٩ - حدثنا حجاج بن منهال، حدثنا سفيان بن عيينة، عن عمرو، عن عطاء، عن صفوان بن يعلى، عن أبيه قال: «سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ على المنبر: {وناداوا يا مالك ليقض علينا ربك}». وقال قتادة: مثل الآخرين عظة. وقال غيره: {مقرنين} ضابطين، يقال: فلان مقرن لفلان ضابط له، والأكواب: الأباريق التي لا خراطيم لها. {أول العابدين} أي: ما كان، فأنا أول الآنفين، وهما لغتان: رجل عابد وعبد. وقرأ عبد الله: {وقال الرسول يا رب}. ويقال: {أول العابدين} الجاحدين، من عبد يعبد. وقال قتادة: {في أم الكتاب} جملة الكتاب، أصل الكتاب. (كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ١٣٠)

در تعلیقه بغا هم میخوانیم: (وقال الرسول) أي بدل: {وقيله} وهي قراءة شاذة.

۱۵. **و اذا الصحف قشطت**(التکویر/ ۱۱)

«قُشطت» در عوض «کُشطت»:

١٠ - باب: السعوط بالقسط الهندي والبحري.

وهو الكست، مثل الكافور والقافور، مثل (كشطت) /التكوير: ١١/ وقشطت: نزعت، وقرأ عبد الله: قشطت.(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٥، ص٢١٥٥)

تعلیقه بغا:

(وقرأ عبد الله) وهو ابن مسعود رضي الله عنه، والقراءة المتواترة (كشطت)

۱۶. **کالصوف المنفوش**(القارعه/ ۵)

٤٥٤ - باب: تفسير سورة: {القارعة}.

{كالفراش المبثوث} /٤/: كغوغاء الجراد، يركب بعضه بعضا، كذلك الناس يجول بعضهم في بعض. {كالعهن} /٨/: كأولان العهن، وقرأ عبد الله: كالصوف.

تعلیقه بغا:

(كالعهن) وهو الصوف كما قرأ عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، وقراءته غير مشهورة، بل هي شاذة، فتعتبر تفسيرا لا قرآنا(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص١٨٩٨)

برای مشاهده تفصیل موارد ذکر شده و همچنین برخی از قرائات شاذه مواقف ای نزدیک به مصحف مانند «لباساً سواری سوءاتکم و ریاشاً» به پیوست مراجعه فرمایید.

[8] جالب اینجاست که این مطلب را نه هیچ کتابی از کتب شیعه -که طبیعتاً ادعای برنقل این چنین مطالبی در میان آن ها هست- که کتب اهل سنت از نقل شخصی که احدی به او نسبت رفض ای تشیع نداده است مطرح کرده اند. در ادامه نظر بزرگان اهل سنت در مورد ابن شنبوذ و نقل همین قرائت از او خواهد آمد.

[9] قرائت مشهور در آیه شریفه «عَلَىٰ» میباشد اما یعقوب که خود از راویان عشر است این کلمه را «عَلَىٰ» قرائت کرده است: «و اختلفوا» في صراطٌ عَلَيّ مُسْتَقيمٌ فقرأ يعقوب بكسر اللام و رفع الياء و تنوينها و قرأ الباقون بفتح اللام و الياء من غير تنوين

قوله وقال مجاهد صراط علي مستقيم الحق يرجع إلى الله وعليه طريقه وصله الطبري من طرق عنه مثله وزاد ال يعرض علي شيء ومن طريق قتادة ومحمد بن سيرين وغيرهما أنهم قرؤوا علي بالتنوين علي أنه صفة للصراط أي رفيع قلت وهي قراءة يعقوب(فتح الباري لابن حجر، ج 8، ص 379)

وقرأ ذلك قيس بن عباد وابن سيرين وقتادة فيما ذكر عنهم (هذا صراط علي مستقيم) برفع علي علي أنه نعت للصراط، بمعنى: رفيع.

* ذكر من قال ذلك: حدثني المثنى، قال: ثنا إسحاق، قال: ثنا ابن أبي حماد، قال: ثني جعفر البصري، عن ابن سيرين أنه كان يقرأ (هذا صراط علي مستقيم) يعني: رفيع.

حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قوله (هذا صراط علي مستقيم) أي رفيع مستقيم، قال بشر، قال يزيد، قال سعيد: هكذا نقرؤها نحن وقتادة.

حدثنا الحسن بن محمد، قال: ثنا عبد الوهاب، عن هارون، عن أبي العوام، عن قتادة، عن قيس بن عباد (هذا صراط علي مستقيم) يقول: رفيع.(تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر،ج ١٧، ص ١٠٣)

مکتوب این قرائت را میتوانید در این سایت و یا در صفحه این قرائت در سایت فدکیه مشاهده نمایید. فایل صوتی این قرائت را نیز در اینجا میتوانید استماع کنید. برای بررسی تفصیلی این مسئله به سایت فدکیه، صفحه القراءه- هذا صراط عليٌّ مستقيم مراجعه فرمایید.

[10] أَخْبَرَنِي إبراهيم بن مخلد فيما أذن أن أروي عنه، قَالَ: أخبرنا إسماعيل بن علي الخطبي في كتاب " التاريخ "، قَالَ: اشتهر ببغداد أمر رجل يعرف بابن شنبوذ، يقرئ الناس ويقرأ في المحراب بحروف يخالف فيها المصحف، مما يروى، عن عبد الله بن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما مما كان يقرأ به قبل جمع المصحف الذي جمعه عثمان بن عفان، ويتبع الشواذ فيقرأ بها، ويجادل، حتى عظم أمره وفحش، وأنكره الناس.

فوجه السلطان فقبض عليه يوم السبت لست خلون من ربيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلاث مائة، وحمل إلى دار الوزير محمد بن علي، يعني: ابن مقلة، وأحضر القضاة والفقهاء والقراء وناظره، يعني: الوزير، بحضرتهم، فأقام علي ما ذكر عنه ونصره، واستنزله الوزير عن ذلك فأبى أن ينزل عنه، أو يرجع عما يقرأ به من هذه الشواذ المنكرة التي تزيد علي المصحف وتخالفه، فأنكر ذلك جميع من حضر المجلس، وأشاروا بعقوبته ومعاملته بما يضطره إلى الرجوع.

فأمر بتجريده وإقامته بين الهنبازين وضربه بالدرة علي قفاه، فضرب نحو العشرة ضربا شديدا فلم يصبر، واستغاث وأذعن بالرجوع والتوبة فَخُلِّيَ عنه، وأعيدت عليه ثيابه، واستتيب، وكتب عليه كتاب بتوبته، وأخذ فيه خطه بالتوبة.(تاريخ بغداد ت بشار ، ج ٢، ص ١٠٣)

ابن شنبوذ المقرئ

أبو الحسن محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت بن شنبوذ المقرئ البغدادي؛ كان من مشاهير القراء وأعيانهم، وكان ديناً، وفيه سلامة صدر وفيه حمق، وقيل إنه كان كثير اللحن قليل العلم، وتفرد بقراءات من الشواذ كان يقرأ بها في المحراب فأنكرت عليه، وبلغ ذلك الوزير أبا علي محمد بن

مقلة الكاتب المشهور، وقيل له: إنه يغير حروفا من القرآن ويقرأ بخلاف ما أنزل، فاستحضره في أول شهر بيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلثمائة، واعتقله في داره أياما، فلما كان يوم الأحد لسبع خلون من الشهر المذكور، استحضر الوزير المذكور القاضي أبا الحسين عمر بن محمد وأبا بكر أحمد بن موسى بن العباس بن مجاهد المقرئ وجماعة من أهل القرآن، وأحضر ابن شنبوذ المذكور، ونوظر بحضرة الوزير، فأغلظ في الخطاب للوزير والقاضي وأبي بكر ابن مجاهد ونسبهم إلى قلة المعرفة وعيرهم بأنهم ما سافروا في طلب العلم كما سافر، واستصبى القاضي أبا الحسين المذكور، فأمر الوزير أبو علي بضربه، فأقيم وضرب سبع درر، فدعا وهو يضرب على ربه وتشتت (2) شمله، فكان الأمر كذلك - كما سيأتي في خبر الوزير ابن مقلة بأن يقطع الله يده - ثم أوقفوه على الحروف التي قيل إنه يقرأ بها، فأنكر ما كان ابن مقلة إن شاء الله تعالى - ثم أقر به، وقال فيما سواه: إنه قرأ به قوم، فاستتابوه فتاب، وقال إنه قد رجع عما كان يقرؤه، وإنه شنيعا، وقال فيما سواه: إنه قرأ به قوم، فاستتابوه فتاب، وقال إنه قد رجع عما كان يقرؤه، وإنه لا يقرأ إلا بمصحف عثمان بن عفان، رضي الله عنه، وبالقراءة المتعارفة التي يقرأ بها الناس.

فكتب عليه الوزير محضرا بما قاله، وأمره أن يكتب خطه في آخره، فكتب ما يدل على توبته؛ ونسخ المحضر: سئل محمد بن أحمد المعروف بابن شنبوذ عما حكي عنه أنه يقرؤه، وهو " إذا دون يدي للصلاة من يوم الجمعة فامضوا إلى ذكر الله " فاعترف به، وعن " وتجعلون شكركم أنكم تكذبون " فاعترف به، وعن " تبت يدا أبي لهب وقد تب " فاعترف به، وعن " كالصوف المنفوش " فاعترف به، وعن " فاليوم ننجيك ببدنك " فاعترف به، " وكان أمامهم ملك أي يأخذ كل سفينة صالحة [صالحة] (1) غصبا " فاعترف به، وعن " فلما خر تبينت الإنس أن الجن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين " فاعترف به، وعن " والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى والذكر والأنثى " فاعترف به، وعن " ما زاغ البصر وما طغى " فاعترف به، وعن " ولتكن منكم فئة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسعيون (2) الله على أصابهم أولئك هم المفلحون " فاعترف به، وعن " إلا تفعلوه تكن فتنة في الأرض وفساد عريض " فاعترف به، وكتب الشهود الحاضرون شهاداتهم في المحضر حسبما سمعوه من لفظه.

وكتب ابن شنبوذ بخطه ما صورته: يقول محمد بن أحمد بن أيوب المعروف بابن شنبوذ: ما في هذه الرقعة (3) صحيح، وهو قولي واعتقادي، وأشهد الله عز وجل وسائر من حضر (٤) على نفسي بذلك؛ وكتب بخطه: فمتى خالفت ذلك أو بان مني غيره، فأمير المؤمنين في حل من دمي وسعة، وذلك يوم الأحد لسبع خلون من شهر ربيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلثمائة في مجلس الوزير (1) أبي علي محمد بن علي بن مقلة أدام الله توفيقه.

وكلم أبو أيوب السمساز الوزير أبا علي في أمره وسأله في إطلاقه، وعرفه أنه إن صار إلى منزله قتله العامة، وسأله أن ينفذه في الليل سرا إلى المدائن ليقيم بها أياما، ثم يدخل إلى منزله ببغداد مستخفيا، ولا يظهر بها أياما، فأجابه الوزير إلى ذلك، وأنفذه إلى المدائن؛ وتوفي يوم الاثنين لثلاث خلون من صفر (2) سنة ثمان وعشرين وثلثمائة ببغداد، وقيل إنه توفي في محبسه بدار السلطان، رحمه الله تعالى. (وفيات الأعيان ، ج ٤، ص ٢٩٩)

ابن شَنَبُوذ

(٠٠٠ - ٣٢٨ هـ = ٠٠٠ - ٩٣٩م)

محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت، أبو الحسن، ابن شنبوذ: من كبار القراء من أهل بغداد.

انفرد بشواذ كان يقرأ بها في المحراب، منها " وكان أمامهم ملِكٌ يأخذ كل سفينة غصبا " و " تبّت يدا أبي لهب وقد تب " في " فامضوا إلى ذكر الله " و " كالصوف المنفوش " و " وتكون الجبال " و " تعلم القرآآت " وعلم الوزير ابن مقلة بخبره، فأحضره وأحضر بعض القراء، فناظروه، فنسبهم إلى الجهل وأغلظ للوزير، فأمر بضربه، ثم استتيب غصبا ونفي إلى المدائن. وتوفي ببغداد، وقيل: مات في محبسه بدار السلطان

(الأعلام للزركلي، ج ٥، ص ٣٠٩)

[11] 113 - ابن شنبوذ محمد بن أحمد بن أيوب **

شيخ المقرئين، أبو الحسن محمد بن أحمد بن أيوب بن الصلت بن شنبوذ المقرئ.

أكثر الترحال في الطلب.

وتلا على: هارون بن موسى الأخفش، وقنبل المكي، وإسحاق الخزاعي، وإدريس الحداد، والحسن بن العباس الرازي، وإسماعيل النحاس، ومحمد بن شاذان الجوهري، وعدد كثير. قد ذكرتهم في (طبقات القراء (1)) .

وسمع الحديث من: عبد الرحمن كربزان، ومحمد بن الحسين الحنيني، وإسحاق بن إبراهيم الدبري، وطائفة.

وكان إماما صدوقا أمينا متصونا كبير القدر.

تلا عليه: أحمد بن نصر الشذائي، وأبو الفرج الشنبوذي تلميذه، وأبو أحمد السامري، والمعافى الجريري، وابن فورك القباب، وإدريس بن علي المؤدب، وأبو العباس المطوعي، وغزوان بن القاسم، وخلق.

وحدث عنه: أبو طاهر بن أبي هاشم، وأبو الشيخ، وأبو بكر بن شاذان واعتمده أبو عمرو الداني، والكبار وثوقا بنقله وإتقانه لكنه كان له رأي في القراءة بالشواذ التي تخالف رسم الإمام فنقموا عليه ذلك وبالغوا وعزوه ، **والمسألة مختلف فيها في الجملة وما عارضوه أصلا فيما أقرأ به ليعقوب ولا أبي جعفر بل فيما خرج عن المصحف العثماني.**

وقد ذكرت ذلك مطولا في طبقات القراء

قال أبو شامة: كان الرفق بابن شنبوذ أولى، وكان اعتقاله وإغلاظ القول له كافيا.

وليس - كان - بمصيب فيما ذهب إليه، لكن أخطأه في واقعة لا تسقط حقه من حرمة أهل القرآن والعلم.

قلت: مات في صفر سنة ثمان وعشرين وثلاث مائة، وهو في عشر الثمانين أو جاوزه.(سير أعلام النبلاء ط الرسالة، ج 15، ص 264)

١٠ - أبو الحسن بن شنبوذ هو محمد بن أيوب بن الصلت، ومنهم من يقول: ابن الصلت بن أيوب بن شنبوذ البغدادي. شيخ الإقراء بالعراق. مع ابن مجاهد.

قرأ القرآن على عدد كثير بالأمصار، منهم قنبل وإسحاق الخزاعي، والحسن بن العباس، وإدريس بن عبد الكريم.

وهارون بن موسى الأخفش، وإسماعيل بن عبد الله المصري، وبكر بن سهل الدمياطي، وقيل لم يتل عليه، ومحمد بن شاذان، والقاسم بن أحمد، وأبي حسان العنزي.

وأحمد بن نصر بن شاكر، صاحب الوليد بن عتبة، وأحمد بن بشار الأنباري، صاحب الدوري، وإبراهيم الحربي، والزبير بن محمد العمري، المدني صاحب قالون.

ومحمد بن يحيى الكسائي الصغير، وموسى بن جمهور، وأحمد بن محمد الرشديني، وتهيأ له من القراء الكبار ما لم يتهيأ لابن مجاهد.

وقرأ بالمشهور والشاذ، وسمع من إسحاق الدبري، صاحب عبد الرزاق ومن عبد الرحمن بن محمد بن منصور الحارثي، ومحمد بن الحسين الحقيقي وغيرهم.

وقرأ عليه عدد كثير، منهم أحمد بن نصر الشذائي، ومحمد بن أحمد الشنبوذي، تلميذه، وعلي بن الحسين الغضائري، وأبو الحسين أحمد بن عبد الله، وعبد الله بن أحمد السامري.

وغزوان بن القاسم، ومحمد بن صالح، والمعافى بن زكريا الجريري وأبو العباس المطوعي، وابن فورك القباب، وإدريس بن علي المؤدب، واعتمد أبو عمرو الداني، والكبار على أسانيده في كتبهم.

وروى عنه أبو بكر بن شاذان، وعمر بن شاهين، وأحمد بن محمد بن إبراهيم النيسابوري، وأبو طاهر بن أبي هاشم، وأبو الشيخ بن حيان.

وكان يرى جواز الصلاة بما جاء في مصحف أبي، ومصحف ابن مسعود، وبما صح في الأحاديث، مع أن الاختلاف في جوازه معروف بين العلماء قديما وحديثا، ويتعاطى ذلك.

وكان ثقة في نفسه، صالحا ديانا متحريا في هذا الشأن، لكنه كان يحط على ابن مجاهد، ويقول: هذا العطشى لم تغبر قدماه في طلب العلم، ويعني أنه لم يرحل من بغداد، وليس الأمر كذلك، قد حج وقرأ على قنبل بمكة.

قال محمد بن يوسف الحافظ: كان ابن شنبوذ إذا أتاه رجل من القراء، قال: هل قرأت على ابن مجاهد؟ فإن قال نعم لم يقرئه.

قال أبو بكر الجلاء المقرئ: كان ابن شنبوذ رجلا صالحا، قال أبو عمرو الداني: سمعت عبد الرحمن بن عبد الله الفرائضي، يقول: استتيب ابن شنبوذ على هذه الآية: {وَإِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ} [المائدة: 118] قرأ: "فإنك أنت الغفور الرحيم".

قال لنا عبد الرحمن: فسمعت أبا بكر الأنهري، يقول: أنا كنت ذلك اليوم الذي نظر فيه ابن شنبوذ، حاضرا مع جملة الفقهاء، وابن مجاهد بالحضرة.

قال الداني: حدثت عن إسماعيل بن عبد الله الأشعري، حدثنا أبو القاسم بن زنجي الكاتب الأنباري، قال: حضرت مجلس الوزير أبي علي بن مقلة، وزير الراضي، وقد أحضر ابن شنبوذ، وجرت معه مناظرات في حروف، حكي عنه أنه يقرأ بها، وهي شواذ، فاعترف منها بما عمل به، محضر بحضرة أبي علي بن مقلة، وأبي بكر بن مجاهد. ومحمد بن موسى الهاشمي، وأبي أيوب محمد بن أحمد، وهما يومئذ شاهدان مقبولان، ...

وفيه اعترف ابن شنبوذ بما في هذه الرقعة بحضرتي، وكتب ابن مجاهد بيده يوم السبت لست خلون من ربيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلاثمائة.

ونقل ابن الجوزي وغير واحد، في حوادث سنة ثلاث هذه، أن ابن شنبوذ، أحضر. وأحضر عمر بن محمد بن يوسف القاضي، وابن مجاهد، وجماعة من القراء.

ونظر في أغلاظ الوزير في الخطاب، وللقاضي، ولابن مجاهد، ونسبهم إلى قلة المعرفة، وأنهم ما سافروا في طلب العلم، كما سافر.

فأمر الوزير بضربه سبع درر، وهو يدعو على الوزير، بأن يقطع الله يده، ويشتت شمله، ثم أوقف على الحروف التي يقرأ بها، فأهدر منها ما كان شنعا.

وتوبوه عن التلاوة بها غصبا، وقيل إنه أخرج من بغداد، فذهب إلى البصرة، وقيل إنه لما ضرب بالدرة، جرد وأقيم بين الهباريين، وضرب نحو العشر، فتألم وصاح وأذعن بالرجوع.

وقد استجيب دعاؤه على الوزير، وقطعت يده وذاق الذل، توفي ابن شنبوذ، في صفر سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة، وفيها هلك ابن مقلة(معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار ، ص: ١٥۶)

[12] این قضیه مربوط می شود به سال ۳۵۲ هجری که مراسم روز عاشورا و روز عید غدیر در بغداد برگزار شد و تا سالیان متوالی ادامه داشت. ابن کثیر در این باره می نویسد:

[ثم دخلت سنة ثنتين وخمسين وثلاثمائة]

[ما وقع فيها من الأحداث]

في عاشر المحرم من هذه السنة أمر معز الدولة بن بويه - قبحه الله - أن تغلق الأسواق وأن يلبس الناس المسوح من الشعر، وأن تخرج النساء حاسرات عن وجوههن، ناشرات شعورهن في الأسواق، يلطمن وجوههن، ينحن على الحسين بن علي ففعل ذلك، ولم يمكن أهل السنة منع ذلك ; لكثرة الشيعة، وكون السلطان معهم.

وفي ثامن عشر ذي الحجة منها أمر معز الدولة بإظهار الزينة ببغداد وأن تفتح الأسواق بالليل كما في الأعياد، وأن تضرب الدبادب والبوقات، وأن تشعل النيران بأبواب الأمراء وعند الشرط ; فرحا بعيد الغدير - غدير خم - فكان وقتا عجيبا ويوما مشهودا، وبدعة ظاهرة منكرة.(البداية والنهاية ط هجر، ج ١۵، ص٢۶١)

برای مطالعه بیشتر در این زمینه به سایت فدکیه، صفحه سابقه عید غدیر مراجعه فرمایید.

[13] الجامع لأحكام القرآن - القرطبي، ج١، ص: ٨١

[14] الجامع لأحكام القرآن، ج١، ص: ۵

[15] تاريخ بغداد ت بشار، ج٢،ص ١٠٣

[16] سير أعلام النبلاء ط الرسالة، ج ١۵،ص ٢۶۴

[17] معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار ، ص: ١۵۶

[18] وفيات الأعيان ، ج ۴، ص٢٩٩

[19] الأعلام للزركلي، ج ۵،ص٣٠٩

پیوست: مخالفت با مصحف عثمان در صحیحین

۱.والذکر و الانثی

صحیح بخاری

٤٩٤٤ - حدثنا عمر، حدثنا أبي ، حدثنا الأعمش، عن إبراهيم قال: «قدم أصحاب عبد الله على أبي الدرداء، فطلبهم فوجدهم، فقال: أيكم يقرأ على قراءة عبد الله؟ قال: كلنا، قال: فأيكم يحفظ؟ وأشاروا إلى علقمة، قال: كيف سمعته يقرأ: {والليل إذا يغشى}؟ قال علقمة: (والذكر والأنثى)، قال: أشهد أني سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ هكذا، وهؤلاء يريدوني على أن أقرأ: {وما خلق الذكر والأنثى} والله لا أتابعهم[1]».

تعلیقه بغا:

(والذكر والأنثى) القراءة المتواترة {وما خلق الذكر والأنثى}. /الليل: ٣/[2].

٤٩٤٣ - حدثنا قبيصة بن عقبة، حدثنا سفيان، عن الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمة قال: «دخلت في نفر من أصحاب عبد الله الشأم، فسمع بنا أبو الدرداء فأتانا، فقال: أفيكم من يقرأ؟ فقلنا: نعم، قال: فأيكم أقرأ؟ فأشاروا إلي، فقال: اقرأ، فقرأت: {والليل إذا يغشى * والنهار إذا تجلى} (والذكر والأنثى) قال: آنت سمعتها من في صاحبك؟ قلت: نعم، قال: وأنا سمعتها من في النبي صلى الله عليه وسلم، وهؤلاء يأبون علينا[3]».

٣٧٦١ - حدثنا موسى، عن أبي عوانة، عن مغيرة، عن إبراهيم، عن علقمة : «دخلت الشأم فصليت ركعتين، فقلت: اللهم يسر لي جليسا، فرأيت شيخا مقبلا، فلما دنا قلت: أرجو أن يكون استجاب، قال: من أين أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال: أفلم يكن فيكم صاحب النعلين والوساد والمطهرة، أولم يكن فيكم الذي أجير من الشيطان، أولم يكن فيكم صاحب السر الذي لا يعلمه غيره، كيف قرأ ابن أم عبد: {والليل} فقرأت: {والليل إذا يغشى * والنهار إذا تجلى} (والذكر والأنثى) قال أقرأنيها النبي صلى الله عليه وسلم، فاه إلى في، فما زال هؤلاء حتى كادوا يردونني [4]».

٣٥٥٠ - حدثنا موسى، عن أبي عوانة، عن مغيرة، عن إبراهيم، عن علقمة:

دخلت الشأم فصليت ركعتين، فقلت: اللهم يسر لي جليسا صالحا، فرأيت شيخا مقبلا، فلما دنا قلت: أرجو أن يكون استجاب، قال: من أين أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال: أفلم يكن فيكم صاحب النعلين والوساد والمطهرة، وأو لم يكن فيكم الذي أجير من الشيطان، وأو لم يكن فيكم صاحب السر الذي لا يعلمه غيره، كيف قرأ ابن أم عبد: {والليل إذا يغشى}. فقرأت: {والليل إذا يغشى. والنهار إذا تجلى. والذكر والأنثى}. قال أقرأنيها النبي صلى الله عليه وسلم، فاه إلى في، فما زال هؤلاء حتى كادوا يردونني.

[ر: ٣١١٣][5]

وحدثنا أبو الوليد: حدثنا شعبة، عن مغيرة، عن إبراهيم قال: «ذهب علقمة إلى الشأم، فأتى المسجد فصلى ركعتين، فقال: اللهم ارزقني جليسا، فقعد إلى أبي الدرداء، فقال: ممن أنت؟ قال من أهل الكوفة، قال: أليس فيكم صاحب السر الذي كان لا يعلمه غيره؟ يعني: حذيفة، أليس فيكم أو كان فيكم الذي أجاره الله على لسان رسوله صلى الله عليه وسلم من الشيطان؟ يعني: أرقي كان عبد الله يقرأ {والليل إذا يغشى} قال: (والذكر والأنثى) فقال: ما زال هؤلاء حتى كادوا يشككوني وقد سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم[6].»

٣٧٤٣ - حدثنا سليمان بن حرب: حدثنا شعبة، عن مغيرة، عن إبراهيم قال «ذهب علقمة» إلى الشأم، فلما دخل المسجد قال: اللهم يسر لي جليسا صالحا، فجلس إلى أبي الدرداء، فقال أبو الدرداء: ممن أنت؟ قال: من أهل الكوفة، قال: أليس فيكم، أو منكم، صاحب السر الذي لا يعلمه غيره، يعني حذيفة، قال: قلت: بلى، قال: أليس فيكم، أو منكم، الذي أجاره الله على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم، يعني من الشيطان، يعني عمارا، قلت: بلى، قال: أليس فيكم، أو منكم، صاحب السواك أو السرار، قال: بلى، قال: كيف كان عبد الله يقرأ: {والليل إذا يغشى * والنهار إذا تجلى} قلت: (والذكر والأنثى) قال: ما زال بي هؤلاء حتى كادوا يستنزلوني عن شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم[7].

٣٧٤٢ - حدثنا مالك بن إسماعيل: حدثنا إسرائيل، عن المغيرة، عن إبراهيم، عن علقمة قال: «قدمت الشأم فصليت ركعتين، ثم قلت: اللهم يسر لي جليسا صالحا، فأتيت قوما فجلست إليهم، فإذا شيخ قد جاء حتى جلس إلى جنبي، قلت: من هذا؟ قالوا: أبو الدرداء، فقلت: إني دعوت الله أن ييسر لي جليسا صالحا، فيسرك لي، قال: ممن أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال: أوليس عندكم ابن أم عبد، صاحب النعلين والوساد والمطهرة، وفيكم الذي أجاره الله من الشيطان على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم أوليس فيكم صاحب سر النبي صلى الله عليه وسلم الذي لا يعلم أحد غيره، ثم قال: كيف يقرأ عبد الله: {والليل إذا يغشى} فقرأت عليه: {والليل إذا يغشى * والنهار إذا تجلى} (والذكر والأنثى) قال: والله لقد أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم من فيه إلى في[8]».

قدمت الشأم فصليت ركعتين، ثم قلت: اللهم يسر لي جليسا صالحا، فأتيت قوما فجلست إليهم، فإذا شيخ قد جاء حتى جلس إلى جنبي، قلت: من هذا؟ قالوا: أبو الدرداء، فقلت: إني دعوت الله أن ييسر لي جليسا صالحا، فيسرك لي، قال: ممن أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال: أو ليس عندكم ابن أم عبد، صاحب النعلين والوساد والمطهرة، وفيكم الذي أجاره الله من الشيطان - يعني على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم - أو ليس فيكم صاحب سر النبي صلى الله عليه وسلم الذي لا يعلمه أحد غيره، ثم قال: كيف يقرأ عبد الله: {والليل إذا يغشى}. فقرأت عليه: {والليل إذا يغشى. والنهار إذا تجلى. والذكر والأنثى}. قال: والله لقد أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم من فيه إلى في.

(ابن أم عبد) هو عبد الله بن مسعود رضي الله عنه. (صاحب النعلين) الذي كان يحمل نعلي رسول الله صلى الله عليه وسلم ويتعاهدهما. (الوساد) الوسادة والمخدة. (المطهرة) الإناء الذي يوضع فيه الماء ليطهر به، وكان ابن مسعود رضي الله عنه هو الذي يتولى هذه الأمور وتهيئتها لرسول الله صلى الله عليه وسلم. (صاحب السر) أراد به حذيفة رضي الله عنه، وكان أعلمه رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمنافقين وأحوالهم، وأطلعه على بعض ما يجري لهذه الأمة بعده، وجعل ذلك سرا بينه وبينه. (يغشى) يغطي كل شيء بظلمته. (تجلى) بان وظهر بزوال الظلمة. (والذكر والأنثى) أي بدون: {وما خلق}. وهذا خلاف القراءة المتواترة، والمشهور والمتواتر هو المتعمد. /الليل ١ - ٣/. (من فيه إلى في) أي مشافهة بدون واسطة، ويقصد أنه قرأها هكذا[9].

صحيح مسلم

٢٨٢ - (٨٢٤) وحدثنا أبو بكر بن أبي شيبة وأبو كريب. (واللفظ لأبي بكر) قال: حدثنا أبو معاوية عن الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمة. قال:

قدمنا الشام. فأتانا أبو الدرداء فقال: أفيكم أحد يقرأ على قراءة عبد الله؟ فقلت: نعم. أنا. قال: فكيف سمعت عبد الله يقرأ هذه الآية؟ {والليل إذا يغشى}. قال: سمعته يقرأ: والليل إذا يغشى والذكر والأنثى قال: وأنا والله! هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرؤها. ولكن هؤلاء يريدون أن أقرأ: وما خلق. فلا أتابعهم[10].

فتح الباري

قوله باب والنهار إذا تجلى

ذكر فيه الحديث الآتي في الباب الذي بعده وسقطت الترجمة لأبي ذر والنسفي قوله باب وما خلق الذكر والأنثى حدثنا عمرو هو بن حفص بن غياث ووقع لأبي ذر حدثنا عمر بن حفص

[٤٩٤٤] قوله قدم أصحاب عبد الله أي بن مسعود على أبي الدرداء فطلبهم فوجدهم فقال أيكم يقرأ على قراءة عبد الله قال أولا كلنا قال فأيكم أحفظ وأشار إلى علقمة هذه صورته الإرسال لأن إبراهيم ما حضر القصة وقد وقع في رواية سفيان عن الأعمش في الباب الذي قبله عن إبراهيم عن علقمة فتبين أن الإرسال في هذا الحديث ووقع في رواية الباب عند أبي نعيم أيضا ما يقتضي أن إبراهيم سمعه من علقمة وقوله في آخره وهؤلاء يريدونني على أن أقرأ وما خلق الذكر والأنثى والله لا أتابعهم ووقع في رواية داود بن أبي هند عن الشعبي عن علقمة في هذا الحديث وإن هؤلاء يريدونني أن أزول عما أقرأني رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقولون لي اقرأ وما خلق الذكر والأنثى وإني والله لا أطيعهم أخرجه مسلم وبن مردويه **وفي هذه بيان واضح أن قراءة بن مسعود كانت كذلك والذي وقع في غير هذه الطريق أنه قرأ والذي خلق الذكر والأنثى كذا في كثير من كتب القراءات الشاذة وهذه القراءة لم يذكرها أبو عبيد الا عن الحسن البصري وأما بن مسعود فهذا الإسناد المذكور في الصحيحين عنه من أصح الأسانيد** قوله كيف سمعته أي بن مسعود يقرأ والليل إذ يغشى قال علقمة والذكر والأنثى **هو الذي يروي به الأحاديث** في رواية سفيان فقرأت والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى والذكر والأنثى **هذا صريح** في رواية إسرائيل عن مغيرة في المناقب والليل إذا يغشى والذكر والأنثى بحذف والنهار إذا تجلى كذا في رواية أبي ذر وأثبتها الباقون قوله وهؤلاء أي أهل الشام يريدونني على أن أقرأ وما خلق الذكر والأنثى والله لا أتابعهم هذا أبين من الرواية التي قبلها حيث قال وهؤلاء يأبون علي ثم هذه القراءة لم تنقل إلا عمن ذكر هنا ومن عداهم قرؤوا وما خلق الذكر والأنثى وعليها استقر الأمر مع قوة إسناد ذلك إلى أبي الدرداء ومن ذكر معه **ولعل** الحفاظ من نقل **هذا مما نسخت تلاوته ولم يبلغ النسخ أبا الدرداء ومن ذكر معه** والعجب من نقل الكوفيين هذه القراءة عن علقمة وعن بن مسعود وإليها تنتهي القراءة بالكوفة ثم لم يقرأ بها أحد منهم وكذا أهل الشام حملوا القراءة عن أبي الدرداء ولم يقرأ أحد منهم بهذا **فهذا مما يقوي أن التلاوة بها نسخت**[11]

---

[1] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ١٧٠

[2] صحيح البخاري ت بغا، ج ٤،ص ١٨٨٩

[3] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦،ص ١٧٠

[4] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٥، ص ٢٨

[5] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣، ص١٣٧٢

[6] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٨ ، ص ٦٢

[7] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٥، ص ٢٥

[8] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٥، ص ٢٥

[9] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣،ص ١٣٦٨

[10] كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ١، ص ٥٦٥

[11] كتاب فتح الباري لابن حجر، ج ٨، ص ٧٠٧

۲. من نبی و لا محدث

قرائت ولامحدث از ابی بن کعب به نقل بیهقی و از ابن مسعود به نقل فتح البیان قنوجی و از ابن عباس به نقل کثیرین، و بخاری برای دفاع از محدث بودن عمر این قرائت ابن عباس را نقل کرده است:

3689 - حدثنا يحيى بن قزعة، حدثنا إبراهيم بن سعد، عن أبيه، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لقد كان فيما قبلكم من الأمم محدثون، فإن يكن في أمتي أحد، فإنه عمر» زاد زكرياء بن أبي زائدة، عن سعد، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة، قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم «لقد كان فيمن كان قبلكم من بني إسرائيل رجال، يكلمون من غير أن يكونوا أنبياء، فإن يكن من أمتي منهم أحد فعمر» قال ابن عباس رضي الله عنهما: «من نبي ولا محدث[1]»

_____

[تعليق مصطفى البغا]

٣٤٨٦(٣/١٣٤٩) -[ر ٣٢٨٢]

---

[1] صحيح البخاري، ج ٥، ص ١٢ ط دار النجاة مصر

عبارت قال ابن عباس: من نبی و لا محدث در برخی از طبع های صحیح بخاری (مثلا دو طبعی که در المکتبه الشامله الحدیثه موجود است) یافت نشد.

https://shamela.ws/book/735/5676#p1

https://shamela.ws/book/1681/5597#p1

اما در طبع دار طوق النجاه مصر و ط ابن کثیر موجود است:

https://lib.efatwa.ir/42174/5/12

سرّ مطلب را شاید بتوان در طبع امیریه و نسخه حافظ ویونینی یافت. یکی از بهترین نسخ بخاری، نسخه به روایت ویونینی است. در این کتاب عبارت قال ابن عباس در هامش کتاب آمده است(و دو علامت در آن به کار رفته است که ظاهراً صحـ و لا باشد. در مورد رمز صحـ آمده است: اشاره الی صحه هذه الکلمه الی المرموز له او عند الحافظ الویونینی و مقصود از لا ابوذر هروی است:

https://pdf.lib.efatwa.ir/90784/0/45)

https://pdf.lib.efatwa.ir/90784/5/12

این در حالی است که هم ارشاد القاری و هم فتح الباری این اضافه را در متن ذکر کرده اند:

قال ابن عباس رضي الله تعالى عنهما ما من نبي والا محدث

أشار بهذا إلى قراءة ابن عباس في قوله تعالى: {وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي إلا إذا تمنى ... } (الحج: ٢٥) . الآية فإنه زاد فيها: ولا محدث، وأخرجه عبد بن حميد من حديث عمرو بن دينار، قال: كان ابن عباس يقرأ: وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث.(كتاب عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج ١٦، ص ١٩٩)

قوله قال بن عباس من نبي ولا محدث أي في قوله تعالى وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا إذا تمنى الآية كان بن عباس زاد فيها ولا محدث أخرجه سفيان بن عيينة في أواخر جامعه وأخرجه عبد بن حميد من طريقه وإسناده إلى بن عباس صحيح ولفظه عن عمرو بن دينار قال كان بن عباس يقرأ وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث كتاب فتح الباري لابن حجر، ج ٧، ص ٧١)

٣. و رهطک منهم المخلصين

صحیح بخاری

٤٦٨٧ - حدثنا يوسف بن موسى: حدثنا أبو أسامة: حدثنا الأعمش: حدثنا عمرو ابن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال:لما نزلت: {وأنذر عشيرتك الأقربين}. ورهطك منهم المخلصين، خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صعد الصفا، فهتف: (يا صباحاه). فقالوا: من هذا، فاجتمعوا إليه، فقال: (أرأيتم إن أخبرتكم أن خيلا تخرج من سفح هذا الجبل، أكنتم مصدقي). قالوا: ما جربنا عليك كذبا، قال: (فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد). قال أبو لهب: تبا لك، ما جمعتنا إلا لهذا، ثم قام. فنزلت: {تبت يدا أبي لهب وتب}. وقد تب. هكذا قرأها الأعمش يومئذ.

[ر: ١٣٣٠]

(ورهطك منهم المخلصين) تفسير لقوله: {وأنذر عشيرتك الأقربين} أو: هي قراءة شاذة، وقيل: كانت قراءة ثم نسخت. (هكذا قرأها) أي زاد: وقد تب[1].

صحیح مسلم

٣٥٥ - (٢٠٨) وحدثنا أبو كريب محمد بن العلاء. حدثنا أبو أسامة عن الأعمش، عن عمرو بن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس؛ قال: لما نزلت هذه الآية: {وأنذر عشيرتك الأقربين} [٢٦/الشعراء/ الآية-٢١٤] ورهطك منهم المخلصين. خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صعد الصفا. فهتف "يا صباحاه! " فقالوا: من هذا الذي يهتف؟ قالوا: محمد. فاجتمعوا إليه، فقال "يا بني فلان! يا بني فلان! يا بني فلان! يا بني عبد مناف! يا بني عبد المطلب! " فاجتمعوا إليه فقال "أرأيتكم لو أخبرتكم أن خيلا تخرج بسفح هذا الجبل أكنتم مصدقي؟ " قالوا: ما جربنا عليك كذبا. قال "فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد". قال فقال أبو لهب: تبا لك! ألهذا جمعتنا؟ ثم قام. فنزلت هذه السورة: {تبت يدا أبي لهب و قد تب} [١١١/المسد/ الآية-١]. كذا قرأ الأعمش إلى آخر السورة.

(ورهطك منهم المخلصين) قال الإمام النووي: الظاهر أن هذا كان قرآنا أنزل ثم نسخت تلاوته. **ولم تقع هذه الزيادة في رواية البخاري.** (بسفح) سفح الجبل وهو أسفله، وقيل: عرضه. (تبت يدا أبي لهب) قال الراغب: التب والتباب الاستمرار في الخسران. وتبت يدا أبي لهب أي استمرت في خسرانه. (تب) قال النووي: معنى تب خسر. (كذا قرأ الأعمش) معناه أن الأعمش زاد لفظه قد بخلاف القراءة المشهورة[2].

فتح الباری

[٤٧٧٠] وقوله عن ابن عباس قال لما نزلت وأنذر عشيرتك الأقربين هذا من مراسيل الصحابة وبذلك جزم الإسماعيلي لأن أبا هريرة إنما أسلم بالمدينة وهذه القصة وقعت بمكة وابن عباس كان حينئذ إما لم يولد وإما طفل ويؤيد الثاني دناءة فاطمة فإنه يشعر بأنها كانت حينئذ بحيث تخاطب بالأحكام وقد قدمت في باب من انتسب إلى آبائه في أوائل السيرة النبوية احتمال أن تكون هذه القصة وقعت مرتين لكن الأصل عدم التكرار النزول وقد صرح في هذه الرواية بأن ذلك وقع حين نزلت نعم وقع عند الطبراني من حديث أبي أمامة قال لما نزلت وأنذر عشيرتك جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بني هاشم ونساءه وأهله فقال يا بني هاشم اشتروا أنفسكم من النار واسعوا في فكاك رقابكم يا عائشة بنت أبي بكر يا حفصة بنت عمر يا أم سلمة فذكر حديثا طويلا فهذا إن ثبت دل على تعدد القصة لأن القصة الأولى وقعت بمكة لتصريحه في حديث الباب أنه صدع الصفا ولم تكن عائشة وحفصة وأم سلمة عنده ومن أزواجه إلا بالمدينة فيجوز أن تكون متأخرة عن الأولى فيمكن أن يحضرها أبو هريرة وابن عباس أيضا ويحمل قوله لما نزلت جمع أي بعد ذلك ال أن الجمع وقع على الفور ولعله كان نزل أولا وأنذر عشيرتك الأقربين فجمع قريشا فعم ثم خص كما سيأتي ثم نزل ثانيا ورهطك منهم المخلصين فخص بذلك بني هاشم ونساءه والله أعلم **وفي هذه الزيادة تعقب على النووي حيث قال في شرح مسلم إن البخاري لم يخرجها أعني ورهطك منهم المخلصين اعتمادا على ما في هذه السورة أو غفل كونها موجودة عند البخاري في سورة تبت** قوله لما نزلت وأنذر عشيرتك الأقربين زاد في تفسير تبت من رواية أبي أسامة عن الأعمش بهذا السند ورهطك منهم المخلصين وهذه الزيادة وصلها الطبري من وجه آخر عن عمرو بن مرة أنه كان يقرؤها كذلك **قال القرطبي لعل هذه الزيادة كانت قرآنا فنسخت تلاوتها** ثم استشكل ذلك بأن المراد إنذار الكفار والمخلص صفة المؤمن والجواب عن ذلك أنه لا يمتنع عطف الخاص على العام فقوله وأنذر عشيرتك عام فيمن آمن منهم ومن لم يؤمن ثم عطف عليه الرهط المخلصين تنويها بهم وتأكيدا[3]

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص ١٩٠٢

[2] كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ١، ص ١٩٣

[3] كتاب فتح الباري لابن حجر، ج ٨، ص ٥٠٢

۴. تبّت یدا ابی لهب و قد تب

صحیح بخاری

٤٦٨٧ - حدثنا يوسف بن موسى: حدثنا أبو أسامة: حدثنا الأعمش: حدثنا عمرو ابن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال:

لما نزلت: {وأنذر عشيرتك الأقربين}. ورهطك منهم المخلصين، خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صعد الصفا، فهتف: (يا صباحاه). فقالوا: من هذا، فاجتمعوا إليه، فقال: (أرأيتم إن أخبرتكم أن خيلا تخرج من سفح هذا الجبل، أكنتم مصدقي). قالوا: ما جربنا عليك كذبا، قال: (فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد). قال أبو لهب: تبا لك، ما جمعتنا إلا لهذا، ثم قام. فنزلت: {تبت يدا أبي لهب وتب}. وقد تب. هكذا قرأها الأعمش يومئذ.

[ر: ١٣٣٠]

(ورهطك منهم المخلصين) تفسير لقوله: {وأنذر عشيرتك الأقربين} أو: هي قراءة شاذة، وقيل: كانت قراءة ثم نسخت. (هكذا قرأها) أي زاد: وقد تب[1].

صحیح مسلم

5۳۵۵ - (۲۰۸) وحدثنا أبو كريب محمد بن العلاء. حدثنا أبو أسامة عن الأعمش، عن عمرو بن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس؛ قال: لما نزلت هذه الآية: {وأنذر عشيرتك الأقربين} [٢٦/الشعراء/ الآية-٢١٤] ورهطك منهم المخلصين. خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صعد الصفا. فهتف "يا صباحاه! " فقالوا: من هذا الذي يهتف؟ قالوا: محمد. فاجتمعوا إليه، فقال "يا بني فلان! يا بني فلان! يا بني فلان! يا بني عبد مناف! يا بني عبد المطلب! " فاجتمعوا إليه فقال "أرأيتكم لو أخبرتكم أن خيلا تخرج بسفح هذا الجبل أكنتم مصدقي؟ " قالوا: ما جربنا عليك كذبا. قال "فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد". قال فقال أبو لهب: تبا لك! ألما جمعتنا إلا لهذا؟ ثم قام. فنزلت هذه السورة: {تبت يدا أبي لهب و قد تب} [١١١/المسد/ الآية-١]. كذا قرأ الأعمش إلى آخر السورة.

(ورهطك منهم المخلصين) قال الإمام النووي: الظاهر أن هذا كان قرآنا أنزل ثم نسخت تلاوته. **ولم تقع هذه الزيادة في رواية البخاري.** (بسفح) سفح الجبل هو أسفله، وقيل: عرضه. (تبت يدا أبي لهب) قال الراغب: التب والتباب الاستمرار في الخسران. وتبت يدا أبي لهب أي استمرت في خسرانه. (تب) قال النووي: معنى تب خسر. (كذا قرأ الأعمش) معناه أن الأعمش زاد لفظه قد بخلاف القراءة المشهورة[2].

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص ۱۹۰۲

[2] كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ۱، ص ۱۹۳

۵. و تجعلون شکرکم انکم تکذبون

صحیح بخاری

۲۷ - باب: قول الله تعالى: {وتجعلون رزقكم أنكم تكذبون} / الواقعة: ۸۲/.

قال ابن عباس: شكركم[1].

فتح الباری

قال بن عباس **شكركم يحتمل أن يكون مراده أن بن عباس قرأها كذلك ويشهد له ما رواه سعيد بن منصور عن هشيم عن أبي بشر عن سعيد بن جبير عن بن عباس أنه كان يقرأ وتجعلون شكركم أنكم تكذبون وهذا إسناد صحيح** ومن هذا الوجه أخرجه بن مردويه في التفسير المسند وروى مسلم من طريق أبي زميل عن بن عباس قال مطر الناس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر نحو حديث زيد بن خالد في الباب وفي آخره فأنزلت هذه الآية فلا أقسم بمواقع النجوم إلى قوله تكذبون وعرف بهذا مناسبة الترجمة وأثر بن عباس لحديث زيد بن خالد وقد روى نحو أثر بن عباس المعلق مرفوعا من حديث علي لكن سياقه يدل على التفسير لا على القراءة أخرجه عبد بن حميد من طريق أبي عبد الرحمن السلمي عن علي مرفوعا وتجعلون رزقكم قال تجعلون شكركم تقولون مطرنا بنوء كذا وقد قيل في القراءة المشهورة حذف تقديره وتجعلون شكر رزقكم وقال الطبري المعنى وتجعلون الرزق الذي وجب عليكم به الشكر تكذيبكم به وقيل بل الرزق بمعنى الشكر في لغة أزد شنوءة نقله الطبري عن الهيثم بن عدي[2]

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۱، ص ۳۵۱

[2] كتاب فتح الباري لابن حجر ، ج ۲، ص ۵۲۲-۵۲۳

٦. تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج

١٧٧٠ - حدثنا عثمان بن الهيثم: أخبرنا ابن جريج: قال عمرو بن دينار : قال ابن عباس رضي الله عنهما: «كان ذو المجاز وعكاظ متجر الناس في الجاهلية، فلما جاء الإسلام كأنهم كرهوا ذلك، حتى نزلت: {ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم} في مواسم الحج[1]».

٢٠٩٨ - حدثنا علي بن عبد الله : حدثنا سفيان، عن عمرو ، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: «كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز أسواقا في الجاهلية، فلما كان الإسلام تأثموا من التجارة فيها، فأنزل الله: {ليس عليكم جناح} في مواسم الحج، قرأ ابن عباس كذا[2].»

٢٠٥٠ - حدثنا عبد الله بن محمد: حدثنا سفيان، عن عمرو ، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: «كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز أسواقا في الجاهلية، فلما كان الإسلام فكأنهم تأثموا فيه، فنزلت: {ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم} في مواسم الحج، قرأها ابن عباس[3].»

١٦٨١ - حدثنا عثمان بن الهيثم: أخبرنا ابن جريج: قال عمرو بن دينار: قال ابن عباس رضي الله عنهما:

كان ذو المجاز وعكاظ متجر الناس في الجاهلية، فلما جاء الإسلام كأنهم كرهوا ذلك، حتى نزلت: {ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم}. في مواسم الحج.

[١٩٤٦، ١٩٩٢، ٤٢٤٧]

(ذو المجاز) اسم سوق للعرب في الجاهلية، كان إلى جانب عرفة، وقيل في منى. (عكاظ) اسم سوق كان بناحية مكة. (متجر) مكان تجارتهم. (جناح) إثم. (تبتغوا) تطلبوا. (فضلا) رزقا منه وعطاء وربحا في التجارة. /البقرة: ١٩٨/. (في مواسم الحج) هذه الجملة ليست من القراءة المتواترة، بل هي قراءة ابن عباس رضي الله عنهما، وهي تفسير منه للآية على ما يبدو[4].

١٩٤٥ - حدثنا عبد الله بن محمد: حدثنا سفيان، عن عمرو، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال:كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز أسواقا في الجاهلية، فلما كان الإسلام فكأنهم تأثموا فيه، فنزلت: {ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج}. قرأها ابن عباس.

[ر: ١٦٨١]

(أسواقا) يتاجرون فيها في موسم الحج. (تأثموا فيه) اجتنبوا التجارة في موسم الحج احترازا عن الإثم، وخشية أن يذهب الأجر. (مواسم) جمع موسم، وهو وقت الاجتماع للتجارة ونحوها، سمي بذلك لأنه معلم يجتمع الناس إليه. (قرأها ..) أي قرأ هذه اللفظة "في مواسم الحج" في جملة القرآن، وهو خلاف المشهور، فهي قراءة شاذة ولها حكم حديث الآحاد، فتكون تفسيرا للآية، وليست بقرآن[5]

.

---

[1] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٢، ص ١٨١

[2] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٣، ص ٦٢

[3] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٣، ص ٥٣

[4] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٢،ص ٦٢٨

[5] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٢، ص ٧٢٣

۷. کان امامهم ملک

صحیح بخاری

۲۵۷۸ - حدثنا إبراهيم بن موسى: أخبرنا هشام: أن ابن جريج أخبره قال: أخبرني يعلى بن مسلم وعمرو بن دينار، عن سعيد بن جبير، يزيد أحدهما على صاحبه، وغيرهما، قد سمعته يحدث، عن سعيد بن جبير قال: إنا لعند ابن عباس رضي الله عنهما، قال: حدثني أبي بن كعب قال:قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (موسى رسول الله). فذكر الحديث. قال: (ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا، كانت الأولى نسيانا، والوسطى شرطا، والثالثة عمدا، قال: لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا، لقيا غلاما فقتله، فانطلقا فوجدا جدارا يريد أن ينقض فأقامه). قرأها ابن عباس: أمامهم ملك.

[ر: ٧٤]

(الأولى) اعتراضه على خرق السفينة. (نسيانا) للشرط عليه أن لا يسأله عن شيء حتى يخبره عنه. (الوسطى) اعتراضه على قتل الصبي. (شرطا) سببا للشرط الذي شرطه على نفسه وهو قوله: {إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني}. /الكهف: ٧٦/. وكان ذلك من موسى عليه السلام شرطا بالقول، لم يقع عليه إشهاد ولا كتابة، وهذه مناسبة إيراد الحديث في الباب. (الثالثة) اعتراضه على بناء الجدار دون أخذ أجرة عليه. (عمدا) قصدا. (ترهقني) تحملني ما فيه مشقة علي. (عسرا) صعوبة شديدة. (أمامهم ملك) قدامهم، وهي قراءة شاذة، لا تصح بها الصلاة، ولا تعتبر قرآنا، وتصلح حجة في التفسير واستنباط الأحكام، إذا وصلتنا بسند صحيح. والقراءة المتواترة: {وراءهم}[1].

٤٤٥٠ - حدثني قتيبة بن سعيد قال: حدثني سفيان بن عيينة، عن عمرو ابن دينار، عن سعيد بن جبير قال: قلت لابن عباس:

إن نوفا البالكي يزعم: أن موسى بني إسرائيل ليس بموسى الخضر، فقال: كذب عدو الله. حدثنا أبي بن كعب، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (قام موسى خطيبا في بني إسرائيل، فقيل له: أي الناس أعلم؟ قال: أنا، فعتب الله عليه، إذ لم يرد العلم إليه، وأوحى إليه: بلى، عبد من عبادي بمجمع البحرين، وهو أعلم منك. قال: أي رب، كيف السبيل إليه؟ قال: تأخذ حوتا في مكتل، فحيثما فقدت الحوت فاتبعه، قال: فخرج موسى ومعه فتاه يوشع بن نون، ومعهما الحوت، حتى انتهيا إلى الصخرة فنزلا عندها، قال: فوضع موسى رأسه فنام. قال سفيان: وفي حديث غير عمرو قال: وفي أصل الصخرة عين يقال لها الحياة، لا يصيب من مائها شيء إلا حيي، فأصاب الحوت من ماء تلك العين، قال: فتحرك وانسل من المكتل فدخل البحر، فلما استيقظ موسى قال لفتاه: {آتنا غداءنا}. الآية، قال: ولم يجد النصب حتى جاوز ما أمر به، قال له فتاه يوشع بن نون: {أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت الحوت}. الآية، قال: فرجعا يقصان في آثارهما، فوجدا في البحر كالطاق ممر الحوت، فكان لفتاه عجبا وللحوت سربا، قال: فلما انتهيا إلى الصخرة، إذا هما برجل مسجى بثوب، فسلم عليه موسى، قال: وأنى بأرضك السلام، فقال: أنا موسى، قال: موسى بني إسرائيل؟ قال: نعم، قال: هل أتبعك على أن تعلمني مما علمت رشدا. قال له الخضر: يا موسى إنك على علم من علم الله علمكه الله لا أعلمه، وأنا على علم من علم الله علمنيه الله لا تعلمه. قال: بل أتبعك؟ قال: فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكرا. فانطلقا

يمشيان على الساحل، فمرت بهما سفينة فعرف الخضر، فحملوهم في سفينتهم بغير نول، يقول: بغير أجر، فركبا السفينة. قال: ووقع عصفور على حرف السفينة، فغمس منقاره في البحر، فقال الخضر لموسى: ما علمك وعلمي وعلم الخلائق في علم الله، إلا مقدار ما غمس هذا العصفور منقاره، قال: فلم يفجأ موسى إذ عمد الخضر إلى قدوم فخرق السفينة، فقال له موسى: قوم حملونا بغير نول، عمدت إلى سفينتهم فخرقتها لتغرق أهلها: {لقد جئت} الآية، فانطلقا إذا هما بغلمان يلعب مع الغلمان، فأخذ الخضر برأسه فقطعه، قال له موسى: أقتلت نفسا زكية بغير نفس، لقد جئت شيئا نكرا، قال: ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا - إلى قوله - فأبوا أن يضيفوهما وجدا فيها جدارا يريد أن ينقض، قال بيده: هكذا فأقامه، فقال له موسى: إنا دخلنا هذه القرية فلم يضيفونا ولم يطعمونا، ولو شئت لاتخذت عليه أجرا، قال: هذا فراق بيني وبينك، سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ودددنا أن موسى صبر حتى يقص علينا من أمرهما). قال: وكان ابن عباس يقرأ: وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا، وأما الغلام فكان كافرا[2].

[ر: ٧٤]

وقرأ ابن عباس: "أما مهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا". "وأما الغلام فكان كافرا وكان أبواه مؤمنين".

ثم قال سفيان: سمعته منه مرتين، وحفظته منه، قيل لسفيان: حفظته قبل أن تسمعه من عمرو، أو تحفظه من إنسان؟ فقال: ممن أتحفظه؟ ورواه أحد عن عمرو غيري، سمعته منه مرتين، أو ثلاثا، وحفظته منه.

[ر: ٧٤[3]]

٤٧٢٥ - حدثنا الحميدي، حدثنا سفيان، حدثنا عمرو بن دينار قال: أخبرني سعيد بن جبير قال: «قلت لابن عباس: إن نوفا البكالي يزعم أن موسى صاحب الخضر ليس هو موسى صاحب بني إسرائيل، فقال ابن عباس: كذب عدو الله، حدثني أبي بن كعب: أنه سمع رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يقول: إن موسى قام خطيبا في بني إسرائيل، فسئل: أي الناس أعلم؟ فقال: أنا، فعتب الله عليه إذ لم يرد العلم إليه، فأوحى الله إليه: إن لي عبدا بمجمع البحرين وهو أعلم منك، قال موسى: اي رب فكيف لي به؟ قال: تأخذ معك حوتا فتجعله في مكتل، فحيثما فقدت الحوت فهو ثم، فأخذ حوتا فجعله في مكتل، ثم انطلق وانطلق معه بفتاه يوشع بن نون، حتى إذا أتيا الصخرة وضعا رءوسهما فناما، واضطرب الحوت في المكتل فخرج منه فسقط في البحر، {فاتخذ سبيله في البحر سربا}، وأمسك الله عن الحوت جرية الماء فصار عليه مثل الطاق، فلما استيقظ نسي صاحبه أن يخبره بالحوت، فانطلقا بقية يومهما وليلتهما، حتى إذا كان من الغد قال موسى {لفتاه آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا} قال: ولم يجد موسى النصب حتى جاوز المكان الذي أمر الله به، فقال له فتاه: {أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت الحوت وما أنسانيه إلا الشيطان أن أذكره واتخذ سبيله في البحر عجبا} قال: فكان للحوت سربا، ولموسى ولفتاه عجبا، فقال موسى: {ذلك ما كنا نبغي فارتدا على آثارهما قصصا} قال: رجعا يقصان آثارهما حتى

?٨٩?

انتهيا إلى الصخرة، فإذا رجل مسجى ثوبا، فسلم عليه موسى، فقال الخضر: وأنى بأرضك السلام، قال: أنا موسى، قال: موسى بني إسرائيل؟ قال: نعم، أتيتك لتعلمني مما علمت رشدا، قال: {إنك لن تستطيع معي صبرا} اي موسى إني على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه أنت، وأنت على علم من علم الله علمكه الله لا أعلمه، فقال موسى: {ستجدني إن شاء الله صابرا ولا أعصي لك أمرا}، فقال له الخضر: {فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكرا}

فانطلقا يمشيان على ساحل البحر، فمرت سفينة فكلموهم أن يحملوهم، فعرفوا الخضر فحملوه بغير نول، فلما ركبا في السفينة، لم يفجأ إلا والخضر قد قلع لوحا من ألواح السفينة بالقدوم، فقال له موسى: قوم حملونا بغير نول عمدت إلى سفينتهم فخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شيئا إمرا * قال ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا * قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا} قال: وقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: وكانت الأولى من موسى نسيانا، قال: وجاء عصفور فوقع على حرف السفينة، فنقر في البحر نقرة، فقال له الخضر: ما علمي وعلمك من علم الله، إلا مثل ما نقص هذا العصفور من هذا البحر، ثم خرجا من السفينة، فبينا هما يمشيان على الساحل، إذ أبصر الخضر غلاما يلعب مع الغلمان، فأخذ الخضر رأسه بيده فاقتلعه بيده فقتله، فقال له موسى: {أقتلت نفسا زاكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا * قال ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا} قال: وهذه أشد من الأولى، {قال إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذرا * فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن يضيفوهما فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض} قال: مائل، فقام الخضر فأقامه بيده، فقال موسى: قوم أتيناهم فلم يطعمونا ولم يضيفونا، {لو شئت لاتخذت عليه أجرا * قال هذا فراق بيني وبينك} إلى قوله: {ذلك تأويل ما لم تسطع عليه صبرا}، قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: وددنا أن موسى كان صبر حتى يقص الله علينا من خبرهما قال سعيد بن جبير: فكان ابن عباس يقرأ: (وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا). وكان يقرأ: (وأما الغلام فكان كافرا وكان أبواه مؤمنين[4]).»

قال: نعم، لا نحمله بأجر، فخرقها ووتد فيها وتدا، قال موسى: {أخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شيئا إمرا} قال مجاهد: منكرا، {قال ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا} كانت الأولى نسيانا، والوسطى شرطا، والثالثة عمدا، {قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا} قال: فقتله، قال يعلى: قال سعيد: وجد غلمانا يلعبون، فأخذ الغلام الكافر بيده فاضجعه ثم ذبحه بالسكين، {قال أقتلت نفسا زكية بغير نفس} لم تعمل بالحنث، وكان ابن عباس قرأها: زكية {زاكية} مسلمة، قال سعيد أن يقتص أقامه، فمسحه بيده فاستقام، {ولو شئت لاتخذت عليه أجرا}، قال سعيد: أجرا نأكله، {وكان وراءهم} (وكان أمامهم) قرأها ابن عباس: أمامهم ملك. يزعمون عن غير سعيد: أنه هدد بن بدد، والغلام المقتول اسمه يزعمون جيسور، {ملك يأخذ كل سفينة غصبا}، فأردت إذا هي مرت به أن يدعها لعيبها، فإذا جاوزوا أصلحوها فانتفعوا بها، ومنهم من يقول: سدوها بقارورة، ومنهم من يقول: بالقار، كان أبواه مؤمنين وكان كافرا، {فخشينا أن يرهقهما طغيانا وكفرا} أن يحملهما حبه على أن يتابعاه على دينه، {فأردنا أن يبدلهما ربهما أن يرزقهما خيرا منه زكاة} قوله: {أقتلت نفسا زكية}، {وأقرب رحما} هما به أرحم منهما بالأول الذي قتل خضر». وزعم غير سعيد: أنها أبدا جارية، أما داود بن أبي عاصم فقال عن غير واحد: إنها جارية[5].

صحيح مسلم

٤٦ - باب من فضائل الخضر، عليه السلام

١٧٠ - (٢٣٨٠) حدثنا عمرو بن محمد الناقد وإسحاق بن إبراهيم الحنظلي وعبيد الله بن سعيد ومحمد بن أبي عمر المكي. كلهم عن ابن عيينة (واللفظ لابن أبي عمر). حدثنا سفيان بن عيينة. حدثنا عمرو بن دينار عن سعيد بن جبير. قال: قلت لابن عباس:

إن نوفا البكالي يزعم أن موسى، عليه السلام، صاحب بني إسرائيل ليس هو موسى صاحب الخضر، عليه السلام. فقال: كذب عدو الله. سمعت أبي بن كعب يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول " قام موسى عليه السلام خطيبا في بني إسرائيل. فسئل: أي الناس أعلم؟ فقال: أنا أعلم. فعتب الله عليه إذ لم يرد العلم إليه. فأوحى الله إليه: أن عبدا من

عبادي بمجمع البحرين وهو أعلم منك. قال موسى: أي رب! كيف لي به فقيل له: احمل حوتا في مكتل. فحيث تفقد الحوت فهو ثم. فانطلق وانطلق معه فتاه. وهو يوشع بن نون. فحمل موسى، عليه السلام، حوتا في مكتل. وانطلق هو وفتاه يمشيان حتى أتيا الصخرة. فرقد موسى، عليه السلام، وفتاه. فاضطرب الحوت في المكتل، حتى خرج من المكتل، فسقط في البحر. قال وأمسك الله عنه جرية الماء حتى كان مثل الطاق. فكان للحوت سربا. وكان لموسى وفتاه عجبا. فانطلقا بقية يومهما وليلتهما. ونسي صاحب موسى أن يخبره. فلما أصبح موسى، عليه السلام، قال لفتاه: آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا. قال ولم ينصب حتى جاوز المكان الذي أمر به. قال: أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت الحوت وما أنسانيه إلا الشيطان أن أذكره واتخذ سبيله في البحر عجبا. قال موسى: ذلك ما كنا نبغي فارتدا على آثارهما قصصا. قال يقصان آثارهما. حتى أتيا الصخرة فرأى رجل مسجى عليه بثوب. فسلم عليه موسى. فقال له الخضر: أنى بأرضك السلام؟ قال: أنا موسى. قال: موسى بني إسرائيل؟ قال: نعم. قال: إنك على علم من علم الله علمكه الله لا أعلمه. وأنا على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه. قال له موسى، عليه السلام: هل أتبعك على أن تعلمني مما علمت رشدا؟ قال: إنك لن تستطيع معي صبرا. وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا. قال ستجدني إن شاء الله صابرا ولا أعصي لك أمرا. قال له الخضر: فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكرا. قال: نعم. فانطلق الخضر وموسى يمشيان على ساحل البحر. فمرت بهما سفينة. فكلماهم أن يحملوهما. فعرفوا الخضر فحملوهما بغير نول. فعمد الخضر إلى لوح من ألواح السفينة فنزعه. فقال له موسى: قوم حملونا بغير نول، عمدت إلى سفينتهم فخرقتها لتغرق أهلها. لقد جئت شيئا إمرا. قال: ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا. قال: لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا. ثم خرجا من السفينة. فبينما هما يمشيان على الساحل إذا غلام يلعب مع الغلمان. فأخذ الخضر برأسه، فاقتلع بيده، فقتله. فقال موسى: أقتلت نفسا زاكية بغير نفس؟ لقد جئت شيئا نكرا. قال: ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا؟ قال: وهذه أشد من الأولى. قال: إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني. قد بلغت من لدني عذرا. فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن يضيفوهما. فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض فأقامه. قيل لمائل. قال الخضر بيده هكذا فأقامه. قال له موسى: قوم أتيناهم فلم يضيفونا ولم يطعمونا، لو شئت لتخذت عليه أجرا. قال هذا فراق بيني وبينك. سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم "يرحم الله موسى. لوددت أنه كان صبر حتى يقص علينا من أخبارهما". قال وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم "كانت الأولى من موسى نسيانا". قال "وجاء عصفور حتى وقع على حرف السفينة. ثم نقر في البحر. فقال له الخضر: ما نقص علمي وعلمك من علم الله إلا مثل ما نقص هذا العصفور من البحر".

قال سعيد بن جبير: وكان يقرأ: وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا. وكان يقرأ: وأما الغلام فكان كافرا[6].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٢، ص ٩٧٢

[2] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص ١٧٥٧

[3] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣، ص١٢٤٦

[4] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ٨٨-٨٩

[5] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ٨٩

[6] كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ٤، ص١٨٤٧ -١٨٥٠

٨. و اما الغلام فكان كافرً

صحیح بخاری

٤٤٥٠ - حدثني قتيبة بن سعيد قال: حدثني سفيان بن عيينة، عن عمرو ابن دينار، عن سعيد بن جبير قال: قلت لابن عباس:

إن نوفا البالكي يزعم: أن موسى بني إسرائيل ليس بموسى الخضر، فقال: كذب عدو الله. حدثنا أبي بن كعب، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (قام موسى خطيبا في بني إسرائيل، فقيل له: أي الناس أعلم؟ قال: أنا، فعتب الله عليه، إذ لم يرد العلم إليه، وأوحى إليه: بلى، عبد من عبادي بمجمع البحرين، وهو أعلم منك. قال: أي رب، كيف السبيل إليه؟ قال: تأخذ حوتا في مكتل، فحيثما فقدت الحوت فاتبعه، قال: فخرج موسى ومعه فتاه يوشع بن نون، ومعهما الحوت، حتى انتهيا إلى الصخرة فنزلا عندها، قال: فوضع موسى رأسه فنام. قال سفيان: وفي حديث غير عمرو قال: وفي أصل الصخرة عين يقال لها الحياة، لا يصيب من مائها شيء إلا حيي، فأصاب الحوت من ماء تلك العين، قال: فتحرك وانسل من المكتل فدخل البحر، فلما استيقظ موسى قال لفتاه: {آتنا غداءنا}. الآية، قال: ولم يجد النصب حتى جاوز ما أمر به، قال له فتاه يوشع بن نون: {أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت الحوت}. الآية، قال: فرجعا يقصان في آثارهما، فوجدا في البحر كالطاق ممر الحوت، فكان لفتاه عجبا وللحوت سربا، قال: فلما انتهيا إلى الصخرة، إذا هما برجل مسجى بثوب، فسلم عليه موسى، قال: وأنى بأرضك السلام، فقال: أنا موسى، قال: موسى بني إسرائيل؟ قال: نعم، قال: هل أتبعك على أن تعلمني مما علمت رشدا. قال له الخضر: يا موسى إنك على علم من علم الله علمكه الله لا أعلمه، وأنا على علم من علم الله علمنيه الله لا تعلمه. قال: بل أتبعك؟ قال: فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكرا. فانطلقا يمشيان على الساحل، فمرت بهما سفينة فعرف الخضر، فحملوهم في سفينتهم بغير نول، يقول: بغير أجر، فركبا السفينة. قال: ووقع عصفور على حرف السفينة، فغمس منقاره في البحر، فقال الخضر لموسى: ما علمك وعلمي وعلم الخلائق في علم الله، إلا مقدار ما غمس هذا العصفور منقاره، قال: فلم يفجأ موسى إذ عمد الخضر إلى قدوم فخرق السفينة، فقال له موسى: قوم حملونا بغير نول، عمدت إلى سفينتهم فخرقتها لتغرق أهلها: {لقد جئت} الآية، فانطلقا إذا هما بغلمان يلعب مع الغلمان، فأخذ الخضر برأسه فقطعه، قال له موسى: أقتلت نفسا زكية بغير نفس، لقد جئت شيئا نكرا، قال: ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا - إلى قوله - فأبوا أن يضيفوهما فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض، قال بيده: هكذا فأقامه، قال له موسى: إنا دخلنا هذه القرية فلم يضيفونا ولم يطعمونا، لو شئت لا تخذت عليه أجرا، قال: هذا فراق بيني وبينك، سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: وددنا أن موسى صبر حتى يقص علينا من أمرهما). قال: **وكان ابن عباس يقرأ:** وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا، **وأما الغلام فكان كافرا**[1].

[ر: ٧٤]

وقرأ ابن عباس: "أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا". "**وأما الغلام فكان كافرا وكان أبواه مؤمنين**".

ثم قال سفيان: سمعته منه مرتين، وحفظته منه، قيل لسفيان: حفظته قبل أن تسمعه من عمرو، أو تحفظه من إنسان؟ فقال: ممن أتحفظه؟ وراوه أحد عن عمرو غيري، سمعته منه مرتين، أو ثلاثا، وحفظته منه.

[ر: ٧٤[2]]

٤٧٢٥ - حدثنا الحميدي، حدثنا سفيان، حدثنا عمرو بن دينار قال: أخبرني سعيد بن جبير قال: «قلت لابن عباس: إن نوفا البكالي يزعم أن موسى صاحب الخضر ليس هو موسى صاحب بني إسرائيل، فقال ابن عباس: كذب عدو الله، حدثني أبي بن كعب: أنه سمع رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يقول: إن موسى قام خطيبا في بني إسرائيل، فسئل: أي الناس أعلم؟ فقال: أنا، فعتب الله عليه إذ لم يرد العلم إليه، فأوحى الله إليه: إن لي عبدا بمجمع البحرين هو أعلم منك، قال موسى: اي رب فكيف لي به؟ قال: تأخذ معك حوتا فتجعله في مكتل، فحيثما فقدت الحوت فهو ثم، فأخذ حوتا فجعله في مكتل، ثم انطلق وانطلق معه بفتاه يوشع بن نون، حتى إذا أتيا الصخرة وضعا رءوسهما فناما، واضطرب الحوت في المكتل فخرج منه فسقط في البحر، {فاتخذ سبيله في البحر سربا}، وأمسك الله عن الحوت جرية الماء فصار عليه مثل الطاق، فلما استيقظ نسي صاحبه أن يخبره بالحوت، فانطلقا بقية يومهما وليلتهما، حتى إذا كان من الغد قال موسى {لفتاه آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا} قال: ولم يجد موسى النصب حتى جاوزا المكان الذي أمر الله به، فقال له فتاه: {أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت الحوت وما أنسانيه إلا الشيطان أن أذكره واتخذ سبيله في البحر عجبا} قال: فكان للحوت سربا، ولموسى ولفتاه عجبا، فقال موسى: {ذلك ما كنا نبغي فارتدا على آثارهما قصصا} قال: رجعا يقصان آثارهما حتى

?٨٩?

انتهيا إلى الصخرة، فإذا رجل مسجى ثوبا، فسلم عليه موسى، فقال الخضر: وأنى بأرضك السلام، قال: أنا موسى، قال: موسى بني إسرائيل؟ قال: نعم، أتيتك لتعلمني مما علمت رشدا، قال: {إنك لن تستطيع معي صبرا} اي موسى إني على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه أنت، وأنت على علم من علم الله علمك الله لا أعلمه، فقال موسى: {ستجدني إن شاء الله صابرا ولا أعصي لك أمرا}، فقال له الخضر: {فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكرا} فانطلقا يمشيان على ساحل البحر، فمرت سفينة فكلموهم أن يحملوهم، فعرفوا الخضر فحملوه بغير نول، فلما ركبا في السفينة، لم يفجأ إلا والخضر قد قلع لوحا من ألواح السفينة بالقدوم، فقال له موسى: قوم حملونا بغير نول عمدت إلى سفينتهم فخرقتها {لتغرق أهلها لقد جئت شيئا إمرا * قال ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا * قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا} قال: وقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: وكانت الأولى من موسى نسيانا، قال: وجاء عصفور فوقع على حرف السفينة، فنقر في البحر نقرة، فقال له الخضر: ما علمي وعلمك من علم الله، إلا مثل ما نقص هذا العصفور من هذا البحر، ثم خرجا من السفينة، فبينا هما يمشيان على الساحل، إذ أبصر الخضر غلاما يلعب مع الغلمان، فأخذ الخضر رأسه بيده فاقتلعه بيده فقتله، فقال له موسى: {أقتلت نفسا زاكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا * قال ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا} قال: وهذه أشد من الأولى، {قال إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذرا * فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن يضيفوهما وجدا فيها جدارا يريد أن ينقض} قال: مائل، فقام الخضر فأقامه بيده، فقال موسى: قوم أتيناهم فلم يطعمونا ولم يضيفونا، {لو شئت لاتخذت عليه أجرا * قال هذا فراق بيني وبينك} إلى قوله: {ذلك تأويل ما لم تسطع عليه صبرا}، فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: ددنا أن موسى كان صبر حتى يقص الله علينا من خبرهما قال سعيد بن جبير: فكان ابن عباس يقرأ: (وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا). وكان يقرأ: (وأما الغلام فكان كافرا وكان أبواه مؤمنين[3]).»

صحيح مسلم

٤٦ - باب من فضائل الخضر، عليه السلام

١٧٠ - (٢٣٨٠) حدثنا عمرو بن محمد الناقد وإسحاق بن إبراهيم الحنظلي وعبيد الله بن سعيد ومحمد بن أبي عمر المكي. كلهم عن ابن عيينة (واللفظ لابن أبي عمر). حدثنا سفيان بن عيينة. حدثنا عمرو بن دينار عن سعيد بن جبير. قال: قلت لابن عباس:

إن نوفا البكالي يزعم أن موسى، عليه السلام، صاحب بني إسرائيل ليس هو موسى صاحب الخضر، عليه السلام. فقال: كذب عدو الله. سمعت أبي بن كعب يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول " قام موسى عليه السلام خطيبا في بني إسرائيل. فسئل: أي الناس أعلم؟ فقال: أنا أعلم. قال فعتب الله عليه إذ لم يرد العلم إليه. فأوحى الله إليه: أن عبدا من عبادي بمجمع البحرين وهو أعلم منك. قال موسى: أي رب! كيف لي به فقيل له: احمل حوتا في مكتل. فحيثما تفقد الحوت فهو ثم. فانطلق وانطلق معه فتاه. وهو يوشع بن نون. فحمل موسى، عليه السلام، حوتا في مكتل. وانطلق هو وفتاه يمشيان حتى أتيا الصخرة. فرقد موسى، عليه السلام، وفتاه. فاضطرب الحوت في المكتل، حتى خرج من المكتل، فسقط في البحر. قال وأمسك الله عنه جرية الماء حتى كان مثل الطاق. فكان للحوت سربا. وكان لموسى وفتاه عجبا. فانطلقا بقية يومهما وليلتهما. ونسي صاحب موسى أن يخبره. فلما أصبح موسى، عليه السلام، قال لفتاه: آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا. قال ولم ينصب حتى جاوز المكان الذي أمر به. قال: أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت الحوت وما أنسانيه إلا الشيطان أن أذكره واتخذ سبيله في البحر عجبا. قال موسى: ذلك ما كنا نبغي فارتدا على آثارهما قصصا. قال يقصان آثارهما. حتى أتيا الصخرة فرأى رجل مسجى عليه بثوب. فسلم عليه موسى. فقال له الخضر: أنى بأرضك السلام؟ قال: أنا موسى. قال: موسى بني إسرائيل؟ قال: نعم. قال: إنك على علم من علم الله علمكه الله لا أعلمه. وأنا على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه. قال له موسى، عليه السلام: هل أتبعك على أن تعلمني مما علمت رشدا؟ قال: إنك لن تستطيع معي صبرا. وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا. قال ستجدني إن شاء الله صابرا ولا أعصي لك أمرا. قال له الخضر: فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى أحدث لك منه ذكرا. قال: نعم. فانطلق الخضر وموسى يمشيان على ساحل البحر. فمرت بهما سفينة. فكلماهم أن يحملوهما. فعرفوا الخضر فحملوهما بغير نول. فعمد الخضر إلى لوح من ألواح السفينة فنزعه. فقال له موسى: قوم حملونا بغير نول، عمدت إلى سفينتهم فخرقتها لتغرق أهلها. لقد جئت شيئا إمرا. قال: ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا. قال: لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا. ثم خرجا من السفينة. فبينما هما يمشيان على الساحل إذا غلام يلعب مع الغلمان. فأخذ الخضر برأسه، فاقتلعه بيده، فقتله. فقال موسى: أقتلت نفسا زاكية بغير نفس؟ لقد جئت شيئا نكرا. قال: ألم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا؟ قال: وهذه أشد من الأولى. قال: إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني. قد بلغت من لدني عذرا. فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن يضيفوهما. فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض فأقامه. قال مائل. قال الخضر بيده هكذا فأقامه. قال له موسى: قوم أتيناهم فلم يضيفونا ولم يطعمونا، لو شئت لتخذت عليه أجرا. قال هذا فراق بيني وبينك. سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم "يرحم الله موسى. لوددت أنه كان صبر حتى يقص علينا من أخبارهما". قال وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم "كانت الأولى من موسى نسيانا". قال "وجاء عصفور حتى وقع على حرف السفينة. ثم نقر في البحر. فقال له الخضر: ما نقص علمي وعلمك من علم الله إلا مثل ما نقص هذا العصفور من البحر".

قال سعيد بن جبير: وكان يقرأ: وكان أمامهم ملك يأخذ كل سفينة صالحة غصبا. وكان يقرأ: وأما الغلام فكان كافرا[4].

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص ١٧٥٧

[2] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣، ص١٢٤٦

[3] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ٨٨-٨٩

[4] كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ٤، ص١٨٤٧ -١٨٥٠

٩. و ما أوتوا من العلم إلا قليلا

١٢٥ - حدثنا قيس بن حفص قال: حدثنا عبد الواحد قال: حدثنا الأعمش سليمان،

?٥٩?

عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبد الله قال: بينا أنا أمشي مع النبي صلى الله عليه وسلم في خرب المدينة، وهو يتوكأ على عسيب معه، فمر بنفر من اليهود، فقال بعضهم لبعض: سلوه عن الروح؟ وقال بعضهم: لا تسألوه، لا يجيء فيه بشيء تكرهونه، فقال بعضهم: لنسألنه، فقام رجل منهم فقال: أي أبا القاسم، ما الروح؟ فسكت، فقلت: إنه يوحى إليه، فقمت، فلما انجلى عنه، فقال: {ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتوا من العلم إلا قليلا}. قال الأعمش: هكذا في قراءتنا.

[٤٤٤٤، ٦٨٦٧، ٧٠١٨، ٧٠٢٤].

أخرجه مسلم في صفات المنافقين وأحكامهم، باب: سؤال اليهود النبي صلى الله عليه وسلم عن الروح، رقم: ٢٧٩٤.

(خرب المدينة) أماكن خربة منها، والخرب ضد العامر. (يتوكأ) يعتمد. (عسيب) عصا من جريد النخل. (تكرهونه) خشية أن يوحى إليه بشيء تكرهونه فيجبيكم به. (ما الروح) ما حقيقتها. (فقمت) حائلا بينه وبينهم. (انجلى) ذهب عنه ما يصيبه من حال الوحي. (من أمر ربي) مما استأثر الله تعالى بعلمه. (هكذا في قراءتنا) أي (أوتوا) وهي قراءة شاذة، والمتواترة (أوتيتم) /الإسراء: ٨٥/[1].

١٢٥ - حدثنا قيس بن حفص قال: حدثنا عبد الواحد قال: حدثنا الأعمش سليمان، عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبد الله قال: «بينا أنا أمشي مع النبي صلى الله عليه وسلم في خرب المدينة وهو يتوكأ على عسيب معه، فمر بنفر من اليهود فقال بعضهم لبعض: سلوه عن الروح، وقال بعضهم: لا تسألوه؛ لا يجيء فيه بشيء تكرهونه. فقال بعضهم: لنسألنه، فقام رجل منهم فقال: أي أبا القاسم، ما الروح؟ فسكت. فقلت: إنه يوحى إليه، فقمت، فلما انجلى عنه قال: (ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتوا من العلم إلا قليلا).» قال الأعمش: هكذا في قراءتنا[2].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ١، ص ٥٨ -٥٩

[2] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ١، ص ٣٧

۱۰. اموالکم التی جعل الله لکم فیها قواما

۷۹ - باب: تفسير سورة النساء.

قال ابن عباس: {يستنكف} /۱۷۲/: يستكبر. قواما: قوامكم من معايشكم. {لهن سبيلا} /۱۵/: يعني الرجم للثيب والجلد للبكر.

وقال غيره: {مثنى وثلاث} /۳/: يعني اثنتين وثلاثا وأربعا، ولا تجاوز العرب رباع.

(قواما) أشار بهذا إلى قراءة ابن عباس رضي الله عنهما، في قوله تعالى: {ولا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما .. }. /النساء: ۵/. وقيل هي أيضا قراءة ابن عمر رضي الله عنهما، وهي قراءة شاذة

والقراءة المتواترة: {قياما} و "قيما" والمعنى واحد في الثلاثة[1].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص۱۶۶۸

۱۱. ذلک مستقرّ لها

٧٤٢٤ - حدثنا يحيى بن جعفر، حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن إبراهيم وهو التيمي، عن أبيه، عن أبي ذر قال: «دخلت المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس، فلما غربت الشمس قال: يا أبا ذر، هل تدري أين تذهب هذه. قال: قلت: الله ورسوله أعلم، قال: فإنها تذهب تستأذن في السجود فيؤذن لها، وكأنها قد قيل لها: ارجعي من حيث جئت، فتطلع من مغربها، ثم قرأ: (ذلك مستقر لها) في قراءة عبد الله[1]»

در تعلیقه بغا چنین آمده است: (قراءة عبد الله) وهي قراءة شاذة، والتواتر: {تجري لمستقر لها}.

الاساس فی السنه

٢٨١٨ - * روى الشيخان عن أبي ذر الغفاري (رضي الله عنه) قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد، عند غروب الشمس، فقال: "يا أبا ذر، أتدري أين تذهب هذه الشمس؟ " قلت: الله ورسوله أعلم، قال: تذهب تسجد تحت العرش؛ فتستأذن، فيؤذن لها، ويوشك أن تسجد فلا يقبل منها، وتستأذن فلا يؤذن لها، فيقال لها: ارجعي من حيث جئت، فتطلع من مغربها، فذلك قوله عز وجل: {والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم} (٢).

وفي رواية (٣): ثم قرأ: (ذلك مستقر لها) في قراءة عبد الله بن مسعود.

وقرأها كذلك عكرمة، وعلي بن الحسين، والشيزري عن الكسائي كما في (زاد المسير: ٧/ ١٩) لابن الجوزي[2].

زاد المسیر ابن جوزی

(١١٩٨) سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قوله: لمستقر لها قال: «مستقرها تحت العرش» .

وقال: «إنها تذهب حتى تسجد بين يدي ربها، فتستأذن في الطلوع، فيؤذن لها» .

والثاني: أن مستقرها مغربها لا تجاوزه ولا تقصر عنه، قاله مجاهد. والثالث: لوقت واحد لا تعدوه، قاله قتادة. وقال مقاتل: لوقت لها إلى يوم القيامة. والرابع: تسير في منازلها حتى تنتهي إلى مستقرها الذي لا تجاوزه، ثم ترجع إلى أول منازلها، قاله ابن السائب. وقال ابن قتيبة: إلى مستقر لها، ومستقرها: أقصى منازلها في الغروب، وذلك لأنها لا تزال تتقدم إلى أقصى مغاربها ثم ترجع. **وقرأ ابن مسعود وعكرمة وعلي بن الحسين والشيزري عن الكسائي «لا مستقر لها»** والمعنى أنها تجري أبدا لا تثبت في مكان واحد. وقوله تعالى: ذلك الذي ذكر من أمر

الليل والنهار والشمس والقمر تقدير العزيز في ملكه العليم بما يقدر[3].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٩، ص ١٢٥

[2] كتاب الأساس في السنة وفقهها العبادات في الإسلام، ج ٤، ص١٩٥٢

[3] كتاب زاد المسير في علم التفسير، ج ٣، ص ٥٢٤

١٢. و ادوان ای مالِ

٣٠٥٨ - حدثنا علي بن عبد الله: حدثنا سفيان، عن عمرو، عن عطاء، عن صفوان بن يعلى، عن أبيه رضي الله عنه قال:

سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ على المنبر: {ونادوا يا مالك}. قال سفيان: في قراءة عبد الله: ونادوا يا مال.

[٣٠٩٣، ٤٥٤٢]

أخرجه مسلم في الجمعة، باب: تخفيف الصلاة والخطبة، رقم: ٨٧١. (يا مال) بحذف الكاف منه ترخيما، وهي قراءة شاذة، تعتبر كحديث من حيث الاحتجاج في الفقه واللغة، ولكن ال يقرأ بها في الصلاة، وال يتعبد بتلاوتها. والقراءة المتواترة: {يا مالك} ومالك اسم أحد المالئكة /الزخرف: ٧٧/[1].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣، ص ١١٨٠

۱۳. انني بريء مما تعبدون

وقال مجاهد: {على أمة} على إمام، {وقيله} اي رب تفسيره {يحسبون أنا ال نسمع سرهم ونجواهم} والا نسمع قيلهم. وقال ابن عباس: {ولولا أن يكون الناس أمة واحدة} لولا أن جعل الناس كلهم كفارا لجعلت لبيوت الكفار سقفا من فضة ومعارج من فضة، وهي درج وسرر فضة {مقرنين} مطيقين، {آسفونا} أسخطونا، {يعش} يعمى. وقال مجاهد: {أفنضرب عنكم الذكر} أي تكذبون بالقرآن ثم ال تعاقبون عليه، {ومضى مثل الأولين} سنة الأولين {مقرنين} يعني الإبل والخيل والبغال والحمير، {ينشأ في الحلية} الجواري، جعلتموهن للرحمن ولدا فكيف تحكمون {ولو شاء الرحمن ما عبدناهم} يعنون الأوثان، يقول الله تعالى: {ما لهم بذلك من علم} الأوثان إنهم ال يعلمون، {في عقبه} ولده، {مقترنين} يمشون معا، {سلفا} قوم فرعون سلفا لكفار أمة محمد صلى الله عليه وسلم، {ومثلا} عبرة، {يصدون} يضجون، {مبرمون} مجموعون، {أول العابدين} أول المؤمنين {إنني براء مما تعبدون} العرب تقول: نحن منك البراء والخلاء، والواحد والاثنان والجميع من المذكر والمؤنث يقال فيه: براء؛ لأنه مصدر، ولو قال: بريء لقيل في الاثنين بريئان، وفي الجميع بريئون، **وقرأ عبد الله: (إنني بريء) بالياء**، والزخرف الذهب {ملائكة في الأرض يخلفون} يخلف بعضهم بعضا[1]

٣٠٦ - باب: تفسير سورة حم الزخرف.

وقال مجاهد: {على أمة} /٢٢، ٢٣/: على إمام. {وقيله اي رب} /٨٨/: تفسيره: أيحسبون أنا ال نسمع سرهم ونجواهم، والا نسمع قيلهم.

وقال ابن عباس: {ولولا أن يكون الناس أمة واحدة} /٣٣/: لولا أن يجعل الناس كلهم كفارا، لجعلت لبيوت الكفار {سقفا من فضة ومعارج} من فضة، وهي درج، وسرر فضة. {مقرنين} /١٣/: مطيقين. {آسفونا} /٥٥/: أسخطونا. {يعش} /٣٦/: يعمى.

وقال مجاهد: {أفنضرب عنكم الذكر} /٥/: أي تكذبون بالقرآن، ثم ال تعاقبون عليه؟ {ومضى مثل الأولين} /٨/: سنة الأولين. {وما كنا له مقرنين} /١٣/: يعني الإبل والخيل والبغال والحمير. {ينشأ في الحلية} /١٨/: الجواري، يقول: جعلتموهن للرحمن ولدا،

?١٨٢١?

فكيف تحكمون؟ {ولو شاء الرحمن ما عبدناهم} /٢٠/: يعنون الأوثان، يقول الله تعالى: {ما لهم بذلك من علم} أي الأوثان، إنهم ال يعلمون. {في عقبه} /٢٨/: ولده. {مقترنين} /٥٣/: يمشون معا. {سلفا} /٥٦/: قوم فرعون سابقا لكفار أمة محمد صلى الله عليه وسلم. {ومثلا} عبرة. {يصدون} /٥٧/: يضجون. {مبرمون} /٧٩/: مجموعون. {أول العابدين} /٨١/: أول المؤمنين.

وقال غيره: {إنني براء مما تعبدون} /٢٦/: العرب تقول: نحن منك البراء والخلاء، والواحد والاثنان والجميع، من المذكر والمؤنث، يقال فيه: براء، لأنه مصدر، ولو قال: بريء، لقيل في الاثنين: بريئان، وفي الجميع: بريئون، وقرأ عبد الله: {إنني بريء} بالياء. والزخرف: الذهب. {ملائكة في الأرض يخلفون} /٦٠/: يخلف بعضهم بعضا[2].

[1] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٦، ص ١٣٠

[2] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص١٨٢١-١٨٢٠

۱۴. و قال الرسول ای رب ان هوالاء قوم ال یومنون

٤٨١٩ - حدثنا حجاج بن منهال، حدثنا سفيان بن عيينة، عن عمرو، عن عطاء، عن صفوان بن يعلى، عن أبيه قال: «سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ على المنبر: {وانادوا ياملك ليقض علينا ربك}». وقال قتادة: مثل للآخرين غظة. وقال غيره: {مقرنين} ضابطين، يقال: فلان مقرن لفلان ضابط له، والأكواب: الأباريق التي ال خراطيم لها. {أول العابدين} أي: ما كان، فأنا أول الآنفين، وهمام لغتان: رجل عابد وعبد. وقرأ عبد الله: {وقال الرسول ياربي}. ويقال: {أول العابدين} الجاحدين، من عبد يعبد. وقال قتادة: {في أم الكتاب} جملة الكتاب، أصل الكتاب[1].

در تعلیقه بغا چنین آمده است: (وقال الرسول) أي بدل: {وقيله} وهي قراءة شاذة.

---

[1] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ١٣٠

۱۵. اذا السماء قشطت

۱۰ - باب: السعوط بالقسط الهندي والبحري.

وهو الكست، مثل الكافور والقافور، مثل (كشطت) /التكوير: ۱۱/ وقشطت: نزعت، وقرأ عبد الله: قشطت.

(القسط) هو جزر البحر، قال أبو بكر بن العربي: القسط نوعان: هندي وهو أسود، وبحري وهو أبيض، والهندي أشدهما حرارة. [عيني]. (الكافور) زهر النخيل. (وقرأ عبد الله) هو ابن مسعود رضي الله عنه، والقراءة المتواترة (كشطت)[1].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۵، ص۲۱۵۵

١٦. كالصوف المنفوش

٤٥٤ - باب: تفسير سورة: {القارعة}.

{كالفراش المبثوث} /٤/: كغوغاء الجراد، يركب بعضه بعضا، كذلك الناس يجول بعضهم في بعض. {كالعهن} /٨/: كأولان العهن، وقرأ عبد الله: كالصوف.

(القارعة) القيامة، سميت بذلك لأنها تقرع القلوب بالفزع والشدائد، وأصل القرع الصوت الشديد. (الفراش) حشرات طائرة تتهافت في النار، شبه حال الناس يوم القيامة بها لأنها إذا ثارت لم تتجه لجهة واحدة، بل كل واحدة منها تذهب إلى جهة الأخرى. (المبثوث) المتفرق المنتشر. (كغوغاء الجراد) أي كحالة الجراد حين يخف للطيران، والغوغاء الصوت والجلبة. (كالعهن) وهو الصوف كما قرأ عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، وقراءته غير مشهورة، بل هي شاذة، فتعتبر تفسيرا لا قرآنا[1].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص١٨٩٨

١٧. فامضوا الى ذكر الله

قوله: {وآخرين منهم لما يلحقوا بهم} **وقرأ عمر (فامضوا إلى ذكر الله**[1])

قرائات شاذه

ما ودعك ربك و ما قلى

٤٩٥٠ - حدثنا أحمد بن يونس، حدثنا زهير ، حدثنا الأسود بن قيس قال: سمعت جندب بن سفيان رضي الله عنه قال: «اشتكى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فلم يقم ليلتين أو ثلاثا، فجاءت امرأة فقالت: يا محمد، إني لأرجو أن يكون شيطانك قد تركك، لم أره قربك منذ ليلتين أو ثلاث. فأنزل الله عز وجل: {والضحى * والليل إذا سجى * ما ودعك ربك وما قلى}» وقوله: {ما ودعك ربك وما قلى} تقرأ بالتشديد والتخفيف، بمعنى واحد، ما تركك ربك، وقال ابن عباس: ما تركك وما أبغضك[2].

در تعلیقه بغا چنین آمده است:

(بالتشديد ..) هي قراءة الجمهور المتواترة، والتخفيف قراءة شاذة قرأ بها ابن أبي عبلة.

حتى اذا فرغ عن قلوبهم

«إذا قضى الله الأمر في السماء، ضربت الملائكة بأجنحتها خضعانا لقوله، كالسلسلة على صفوان، قال علي: وقال غيره: صفوان، ينفذهم ذلك، فإذا {فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم قالوا} للذي قال: {الحق وهو العلي الكبير} فيسمعها مسترقو السمع، ومسترقو السمع هكذا، واحد فوق آخر، ووصف سفيان بيده وفرج بين أصابع يده اليمنى، نصبها بعضها فوق بعض، فربما أدرك الشهاب المستمع قبل أن يرمي بها إلى صاحبه فيحرقه، وربما لم يدركه حتى يرمي بها إلى الذي يليه، إلى الذي هو أسفل منه، حتى يلقوها إلى الأرض، وربما قال سفيان: حتى تنتهي إلى الأرض فتلقى على فم الساحر، فيكذب معها مائة كذبة، فيصدق، فيقولون: ألم يخبرنا يوم كذا وكذا، يكون كذا وكذا، فوجدناه حقا؟ للكلمة التي سمعت من السماء».

حدثنا علي بن عبد الله، حدثنا سفيان، حدثنا عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة: إذا قضى الله الأمر، وزاد: الكاهن.

وحدثنا سفيان فقال: قال عمرو: سمعت عكرمة، حدثنا أبو هريرة قال: إذا قضى الله الأمر، وقال: على فم الساحر، قلت لسفيان قال: سمعت عكرمة قال: سمعت أبا هريرة؟ قال: نعم. قلت لسفيان: إن إنسانا روى عنك: عن عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة، ويرفعه: أنه قرأ: فرغ. قال سفيان: هكذا قرأ

عمرو، فلا أدري: سمعه هكذا أم لا، قال سفيان: وهي قراءتان[3].

در تعلیقه بغا چنین آمده است: (فرغ) من قولهم: فرغ الزاد، إذا لم يبق منه شيء. (قراءتان) وهي قراءة شاذة.

٧٤٨١ - حدثنا علي بن عبد الله، حدثنا سفيان، عن عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة : يبلغ به النبي صلى الله عليه وسلم قال: «إذا قضى الله الأمر في السماء، ضربت الملائكة بأجنحتها خضعانا لقوله، كأنه سلسلة على صفوان قال علي: وقال غيره: صفوان ينفذهم ذلك فإذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم قالوا الحق وهو العلي الكبير}» قال علي: وحدثنا سفيان، حدثنا عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة بهذا. قال سفيان: قال عمرو: سمعت عكرمة، حدثنا أبو هريرة قال علي: قلت لسفيان: قال سمعت عكرمة قال: سمعت أبا هريرة؟ قال: نعم، قلت لسفيان: إن إنسانا روى عن عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة يرفعه: أنه قرأ: فزع. قال سفيان: هكذا قرأ عمرو، فلا أدري سمعه هكذا أم لا؟ قال سفيان: وهي قراءتان[4].

لباس ًواری سوءاتکم و ریاش

[٢ - باب: قول الله تعالى]

{وإذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة} /البقرة: ٣٠/.

قال ابن عباس: {لما عليها حافظ} /الطارق: ٤/: إلا عليها حافظ. {في كبد} /البلد: ٦/: في شدة خلق. {ورياشا} /الأعراف: ٢٦/: المال. وقال غيره: الرياش والريش واحد، وهو ما ظهر من اللباس. {ما تمنون} /الواقعة: ٥٨/: النطفة في أرحام النساء.
(رياشا) قرأ بهذا الحسن البصري وغيره، وهي قراءة غير متواترة، فلا تقرأ آنا ولا تصح بها الصلاة، ويحتج بها في اللغة والأحكام. والقراءة المتواترة: {ريشا} والريش والرياش: اللباس الفاخر، والأثاث، والمال، والخصب، والحالة الجميلة. والريش أيضا: كسوة الطائر[5].

١٣٣ - باب: تفسير سورة الأعراف.

قال ابن عباس: {ورياشا} /٢٦/: المال. {أنه لا يحب المعتدين} /٥٥/: في الدعاء وفي غيره. {عفوا} /٩٥/: كثروا وكثرت أموالهم. {الفاتح} /سبأ: ٢٦/: القاضي. {افتح بيننا} /٨٩/: اقض بيننا. {نتقنا} /١٧١/: رفعنا. {انبجست} /١٦٠/: انفجرت. {متبر} /١٣٩/: خسران. {آسى} /٩٣/: أحزن. {تأس} /المائدة: ٢٦ - ٦٨/: تحزن.
(ورياشا) هذه قراءة الحسن البصري، وهي قراءة شاذة، وقراءة الجمهور المتواترة: {وريشا} ومعناهما متقارب، وهو: اللباس الفاخر، والأثاث، والخصب، والحالة الجميلة، والعيش، والنعيم. والريش كسوة الطائر، الواحدة ريشة[6].

---

[1] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ١٥١

[2] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ١٧٢

[3] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٦، ص ٨٠

[4] كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٩، ص ١٤١

[5] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣، ص١٢٠٩

[6] كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص١٦٩٧